يا ايها الناس قد جاءكم برهان من ربكم وانزلنا اليكم نورا مبينا

ايا طالب الناس من طير خوى ظلام | علاما تنعانا فسل الاسلام
فلا تعجب بما جئنا بنور | بدت عين اذا اشتد الاوام

بشرى لطلبة النور ان هذا المكتوب من الامام المنتظر

اسمه مكاتبه

لجة النور

الى علماء

العرب والشام والبغداد والعراق والخراسان
لتجرى انهار الايقان والعرفان فى زروع الايمان

وقد اتفق لطبعه فى مطبع ضياء الاسلام واشاعته من البلدة فى القلد
بيد الخادم الفقير مهدى حسين مهتم دار الكتب للمسيح الموعود فى قاديان دار الامان

فى شهر محرم الحرام ١٣٢٨ من الهجرة | بعهد خليفة المسيح نور الدين الجهيروى | عدد الاشاعة (٢١٠٠) ثمن نسخة واحدة

یہ رسالہ مطبع ضیاء الاسلام قادیان میں حکیم فضل الدین کے اہتمام سے طبع ہوا ... ١٩١٠ع

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ الارضين و السموات العلےٰ - و سلام علیٰ عباده

حمد تعریفها مر خدائے را ست که پیدا کننده زمین ها و آسمانهائے بلند است

الذين اصطفٰی - اما بعد فهذا مکتوب من مظهر البروزین[*] و

و سلام بر بندگان او که برگزیده او هستند - بعد ازین واضح باد که این نامه

وارث النبیین عبد الله الاحد ابی المحمود احمد عافاه الله و

ایست از طرف شخصے که مظهر دو بروز و وارث دو نبی یعنے عیسیٰ علیه السلام و سیدنا

ایّده الی عباد الله المتقین الصالحین العالمین من العرب و

حضرت محمد صلی الله علیه و سلم است یعنے بنده خدائے یگان ابو محمود احمد خدا ازو دفع هر

فارس و بلاد الشام و ارض الروم و غیرها من بلاد توحید

شر کند و مؤید او باشد - و آنانکه سوئے شان این نامه نوشته است بندگان خدا هستند

فیها علماء الاسلام الذين اذا جاءهم الحق و عُرض علیهم المعارف

از اتقیا و صلحا و علما که ساکنان جزیره عرب و فارس و بلاد شام و زمین روم و دیگر بلاد اند

الالهية و البشارات السماوية بسلطانها و قوّتها و لمعانها اقشعرت

که در آنجا اهل علم از مسلمانان برین صفت و خصلت یافته می شوند که چون اوشانرا حق و

لقبولها قلوبهم و سجدوا الیها مطیعین مومنين - و لا یمرّون

و معارف الهیه و بشارات سماویه ببرهان و قوت و درخش آنها بر ایشان پیش کرده شوند دل

[*] الحاشیه - قد جرت عادة اکثر علماء الاسلام انهم یسمّون البروز قدمًا و یقولون مثلًا ان هذا الرجل

عادت اکثر علماء جاری شده که در شان نام بروز قدم سے نهند مثلًا می گویند که این مرد

علیٰ قدم موسیٰ و ذالك علیٰ قدم ابراهيم - منه

بر قدم موسیٰ است و آن مرد بر قدم ابراهیم است - منه

علیها معرضین مستکبرین - و اذا بلغهم خبر من رجل و

شاں برائے قبول آں فروتنی اختیار می کنند و سوئے آں معارف بتمامتر اطاعت و ایمان

اثر من عبد بعثه الله لتجدید الدین و تائیده تراءت

می دوند و ہچو منکراں و رو تابندگاں نمی گذرند - و چوں ایشاں را خبرے و نقلے از کسے

نضارة الفرح علی وجوههم و یبرق النور علی جباههم و حمدوا

میرسد کہ خدا او را برائے تجدید دین و تائید ملت مبعوث فرموده است بر چہرہ ہائے شاں تازگی

الله و شکروا له علی ما رحم ضعفاء الاسلام و قاموا مستبشرین

خوشی نمودار می گردد و بر پیشانیہائے شاں نور می دود و حمد باری بجا می آرند و شکر گذاریہا

و خرّوا ساجدین - و تری اعینهم تفیض من الدمع بما رأوا

می کنند ازینکہ او تعالے بر کمزوران اسلام رحم کرد و بکمال بشاشت از جائے خود بر می خیزند

رحمة الحق و وجدوا ایام الله و بما کانوا انفدوا الاعمار منتظرین

و سجده کنندگاں بر زمین می افتند و بہ بینی کہ سیل اشک از چشم شاں رواں می گردد ازیں کہ

و یشدّون الرحال للقاء ذالك العبد المبعوث بعد ما عرفوا

رحمت خدا تعالے دیدند و روز ہائے خدا را یافتند و ازینکہ در عین انتظار عمرہا بسر کرده بودند

الحق و یخلصون النیات و یطهرون الضمائر و یجرّدون القصد

و برائے زیارت آں بندهٔ مبعوث بعد شناختن او طیاری سفر میکنند و نیتہا را خالص می کنند و اندرونہائے خود

و الهمة له و یسعون الیه و ان کان فی الصین و لا یکونون

را پاک می سازند و قصد و ہمت را از اغراض نفسانیہ مبرّا کرده سوئے او می دوند

کالذی اساء الادب علی اهل الله و اذا سمع قولا منهم محدّثا

اگرچہ او در چین باشد و ہچو شخصے نمی باشند کہ ترک ادب بہ نسبت مردان خدا می کند

فی زعمه ما صبر طرفة عین و استعجل و بلغ ظنون السوء

و چوں ازاں طائفہ برگزیدگاں سخنے می بشنود کہ نزد او نو پیدا است کہ پیش زیں

الی منتهاها و صال معادیا و سبّ و شتم و افتری و کفّر

شنیده نگفتہ شده تا یک چشم زدن صبر نتواند کرد و طریق شتاب کاری می ورزد و بدگمانیہا را

و آذا و اغرى القوم و حضا و ما وجد سهمًا الا رمىٰ و ما

بمرتبه انتها می رساند و دشمنانه حمله می کند و دشنام ها می دهد و افتراها می تراشد و کافر می گوید

ظفر بكبده الا اسدىٰ و قصد عِرض رجال الله ونفسهم و ما خاف

و ایذا می دهد و قوم را از بهر ایذا بر انگیزد و آتش فتنه می افروزد و هیچ تیرے نیابد که نیندازد

يومًا فيه يوخذ و يجزىٰ و صار اول المنكرين - بل يتادبون

و بر هیچ مکرے دستش نمی رسد که آنرا نمی بافد و قصد آبرو و جان مردان خدا می کند و از روز جزا نمی ترسد

مع الله و اهله و يصبرون حتى يتجلى لهم وجه الحق

و از همه منکران سبقت می برد - پس سعیدان را این خصلت نمی باشد بلکه اوشاں بخدا و مردان

فيرحمهم الله بسيرتهم هذه و لا يفوتهم خير و لا يكونون من

خدا ادب می ورزند و صبر می کنند تا بوقتے که روئے حق بر ایشاں جلوه گر شود پس بدین

المحرومين - و تلك قوم ما يعلمهم الا الله و لا اعلم اسماءهم

خصلت شاں خدائے عزوجل بر ایشاں رحم مے فرماید و هیچ خیرے از ایشاں فوت نمی شود و

و صُوَرهم بيد انى رئيت فى مبشرة اريتها جماعةً من

از محرومان و نامرادان نمی گردند - و این قومے است که بجز خدا هیچکس ایشانرا نمی داند و من

المومنين المخلصين و الملوك العادلين الصالحين - بعضهم

نامهائے و صورتہائے ایشاں را نمی دانم مگر این است که من در خوابے جماعتے را دیده ام که مومنین

من هذا الملك و بعضهم من العرب و بعضهم من فارس

مخلصین و شاہان عادل و نکوکار اند بعض ایشاں از همین ملک اند و بعض از عرب و

و بعضهم من بلاد الشام و بعضهم من ارض الروم و بعضهم

بعض از شام و بعض از زمین روم و بعض از فارس و بعضے را نمی شناسم

من بلاد لا اعرفها ثم قيل لى من حضرة الغيب انّ

که از کدام بلاد اند - باز مرا از حضرت احدیت ندا آمد که اینان کسانے

هؤلاء يصدقونك و يومنون بك و يصلّون عليك و

اند که تصدیق تو خواهند کرد و بر تو ایمان خواهند آورد و بر تو درود خواهند فرستاد

يدعون لك و أعطي لك بركات حتى يتبرك الملوك
و برائے تو دعا خواهند کرد و ترا چندان برکتها خواهم داد که شاهان از جامه تو برکت
بثيابك و أدخلهم في المخلصين - هذا رأيت في المنام
خواهند جست و ایشانرا در مخلصان داخل خواهم کرد - این آن خوابیست که دیدم و
و أُلهمت من الله العلّام ثم بعد ذالك أُلقي في روعي
آن الهامیست که از عالم غیب یافتم و پس ازان در دل من انداختند که برائے
ان اؤلّف لهم كتبا و أكتب فيها كلما فُتح عليّ من خالقي
این مردم چند کتب تالیف کنم و آن ابواب علوم که بر من مفتوح شده اند در آن کتب ذکر
و اعلّمهم كلما عُلّمت من الحقائق الصادقة و المعارف العالية
آن کنم و مردم را ازان حقائق صادقه و معارف عالیه مطهره تعلیم دهم که مرا داده اند و
المطهّرة و أُعثر عليهم مما رزقني ربي من آيات ظاهرة
ایشانرا ازان نشانها اطلاع دهم که پروردگار من نصیب من کرده و
و خوارق باهرة و دلائل موصلة الى علم اليقين - لعلهم
[illegible] دلائل اند که موجب علم یقینی اند تا باشد که
[illegible] لعلهم يكونون انصاري في سبيل رب العالمين -
ایشان مرا بشناسند و تا باشد که ایشان در راه خدا انصار من گردند - پس
فاعلموا ايها الاخوة رحمكم الله ان هذا الكتاب من
اے عزیزان خدا بر شما رحم کند بدانید که این کتاب از جمله آن کتابها است
كتبي التي الفتها لهذا المقصد و اني اهديه الى سادات
که برائے این مقصود تالیف کرده ام و این کتاب را بسوئے سادات عرب و
العرب و الشام و ابلغ ما عليّ من ربي ذي الجلال
شام بطور هدیه می فرستم و هرچه از خدا تعالیٰ بر من واجب است بجائے
و الاكرام لينال السعداء مرادهم و ليتم الحجة على المعرضين -
آرم تا سعیدان مراد خود بیابند و تا بر منکران و اعراض کنندگان حجت تمام شود -

و سئلت الله ان یجعله مبارکا لطوائف المسلمین - و
و از خدا می خواهم که برائے طوائف مسلمین این کتاب را مبارک گرداند و بعض
یجعل افئدة من الناس تهوی الیه و یجعل منه حظا
دلها را سوئے این رجوع دهد و بندگان نیکوکار را ازین بهره وافر بخشد و
کثیرا لعباده الصالحین و انه علی کل شئ قدیر و انه
او را از هرگونه قدرت است و او بسیار بخشنده و مهربان است
ارحم الراحمین - و ارجو من اصحاب القلوب و رجال البصیرة
و از صاحبان دل و مردان بصیرة امید دارم که بر من جلدی نکنند
ان لا یعجلوا علیّ کما عجل بعض سکان هذه البلاد من
همچو مردمان این دیار که از بخل و عناد جلدی کردند چرا که بر مردان
البخل و العناد فان العجلة علی اهل الله و الذین امروا
خدا به شتاب کاری حمله کردن و مامورین حضرت احدیت را بجلدی
من حضرته لیس بخیر و لا یعقب الا ضیرا و لا یزید الا غضب
سرزنش کردن امرے خوب نیست و بجز گزند هیچ انجامش نمی باشد و
الله فی الدنیا و فی یوم الدین - و لا یری المستعجل سبل
بجز خشم پروردگار که در دنیا و آخرت باشد هیچ نتیجه اش نیست و هر که شتاب کاری سیرت او
الصدق و السداد و لا یعز فی هذه و لا فی المعاد و یموت
راه صدق و صواب را هرگز نمی بیند و درین جهان و در آن جهان عزت نمی یابد و
مهانا و هو من العمین - و ان لحوم الاولیاء مسمومة فما
انجام کار بموت ذلت می میرد - و گوشتهائے اولیاء خدا زهرناک هستند پس
اکلها احد بغیبتهم و تسبهم الا مات علی مکانه - و بشری للمتقین
هیچ کس گوشت شان بغیبت و دشنام نمی خورد که آخر نمی میرد و خوشخبری باد آنانرا
المتقین - و انی رتبت هذا الکتاب علی ابواب اربعة
که ازین گوشت پرهیز می کنند - و من این کتاب را بر چند باب مرتب کرده ام

يشق على طلاب و مع ذالك سلكنا مسلك الوسط ليس

تا بر طالباں گراں نگذرد و با ایں ہمہ مسلک توسط اختیار کردیم نہ ایجاز

بايجاز مخل ولا اطناب ممل - رب اجعله كتابا مباركا شافيا

مخل انداز است و نہ طول ملول کنندہ اے خدائے من ایں کتاب را کتابے

لصدور الطالبين - و نورا منورا لقلوب المتدبرين - آمين -

مبارک بگرداں چنانکہ سینہ ہا را شفا بخشد و نورے بگرداں کہ دلہا را منور کند- آمین-

الباب الاول

باب اول

في ذكر احوالي و ذكر ما الهمني ربي و ذكر وقتي و زماني

در ذکر حالات من و ذکر آنچہ الہام کرد خدا تعالیٰ بمن و ذکر وقت من

و ما اراد الله بارسالي و ذكر تفرقة الامم و الملل والنحل

و زمان من و آنچہ از بہر آں مرا فرستادہ اند و ذکر تفرقہ امت ہا و ملتہا و مذہبہا

و ضرورة حكم من الله الحكيم الوالي -

و بیان اینکہ دریں زمان ضرورت بود کہ از خدا تعالیٰ مصلحے و مجددے ظاہر شود-

يا عباد الله رحمكم الله اعلموا اني عبد من عباد الله الملهمين المامورين

اے بندگان خدا او سبحانہ بر شما رحمت کند بدانید کہ من بندہ از بندگان خدا ہستم کہ از و

بعثني ربي لاقيم الشريعة و احي الدين و اتم الحجة على المنكرين - و

بوحی او مشرف شدم و مامور شدم و او مرا مبعوث فرمودہ است تا شریعت را قائم کنم و

انا المسمى من الله باحمد مع اسماء اخرى ذكرتها في مواضعها و اسم

دین را زندہ گردانم و بر منکراں حجت را بتمام رسانم و او تعالیٰ نام من احمد نہادہ است

ابي ميرزا غلام مرتضى و ابوه ميرزا عطا محمد و ميرزا عطا محمد ابن ميرزا

و بدیگر نامہا ہم موسوم کردہ کہ در جائے خود مذکور اند و نام پدر من میرزا غلام مرتضیٰ و

گل محمد و میرزا گل محمد ابن میرزا فیض محمد و میرزا فیض محمد

نام پدر پدر من میرزا عطا محمد است و اوشاں پسر میرزا گل محمد و میرزا گل محمد پسر میرزا

ابن میرزا محمد قائم و میرزا محمد قائم ابن میرزا محمد اسلم و میرزا

فیاض محمد و مرزا فیض محمد پسر مرزا محمد قائم و مرزا محمد قائم پسر مرزا محمد اسلم و

محمد اسلم ابن میرزا محمد دلاور و میرزا محمد دلاور ابن میرزا

مرزا محمد اسلم پسر مرزا محمد دلاور و مرزا محمد دلاور پسر مرزا الہ دین و

الہ دین و میرزا الہ دین ابن میرزا جعفر بیگ و میرزا جعفر بیگ

مرزا الہ دین پسر مرزا جعفر بیگ و مرزا جعفر بیگ پسر مرزا

ابن میرزا محمد بیگ و میرزا محمد بیگ ابن میرزا عبد الباقی

محمد بیگ و محمد بیگ پسر مرزا عبد الباقی - و مرزا عبد الباقی پسر

و میرزا عبد الباقی ابن میرزا محمد سلطان و

و مرزا محمد سلطان پسر مرزا عبد الہادی بیگ

میرزا محمد سلطان ابن میرزا عبد الہادی بیگ - و بعد

و بعد ازاں مرا علمے نیست کہ در طبقہ برتر ازیں ناہلے بزرگان من بودند

ھذا لا اعلم اسماء آبائی المتقدمین - و لکنی قرءت فی بعض

لیکن من در بعض کتابہائے کہ در آنہا ذکر بزرگان من بود خواندہ ام کہ ایشاں

کتب فیہا تذکرۃ آبائی انہم کانوا من سمرقند و کانوا من بیت

بلحاظ اصل و منبع خود از سمرقند بودہ اند و از خاندان سلطنت و امارت

السلطنۃ و الامارۃ ثم صبت علیہم المصائب نظعنوا عن بلدۃ

بودند باز بر ایشاں مصیبت ہا نازل شدہ پس کوچ کردند از زمین خانہ خود

دارہم و الفہم و جارہم - حتی وصلوا الی ھذہ الدیار و اناخوا

و از دوستان خود و ہمسایان خود تا اینکہ دریں ملک رسیدند و دریں مرکبہائے

بہا مطایا التسیار - مع رفقۃ من خدمہم و اخوانہم و احبابہم

سیر خود را بخوابانیدند و ایں سفر اوشاں بود بچند ہم سفراں از خادمان خود و برادران

و اعوانهم ثم قصدوا ان يعتمروا ملك الهند بابر - و يسئلوا منه

خود و دوستداران خود و مددگاران خود باز قصد کردند که زیارت کنند پادشاه

ان يدخلهم في اكابر - فوجدوا ما قصدوا من فضل الله الرحيم -

هند بابر را و ازو بخواهند که در سلسله اکابر مصاحبین خود اوشان را داخل کند پس برحمت

و انتظموا في امراء هذا الملك الكريم - ثم بدء لهم ان يتخذوا

خواستند بفضل خدا تعالے یافتند و در سلک امرار آن پادشاه منسلک شدند - باز در دل

وطنهم هذه الديار - و أُعطوا قرىً كثيرةً من السلطنة المغلية

ایشان آمد که همین ملک را وطن خود بگردانند و از سلطنت مغلیه دیهات و املاک بسیار

و الاملاك و العقار - و نسوا ايام الغربة و الهموم و الافكار -

یافتند - و ایام غربت را و نیز همه هم و غم را فراموش کردند - و اوشان

و بينا هم في ذالك اذ قلبت امور السلطنة المغلية و ظهر

درین حالت بودند که سلطنت مغلیه زیر و زبر شد و در سرحدها

الفساد في الثغور و ما قدر الدولة ان تحامي عن الرعايا تطاول

فساد پدید آمد و دولت مغلیه را طاقت نماند که رعایا را از تطاول

المفسدين و الخلسة - و كثر سفك الدماء و بتك الرقاب و نهب

دا رهانند و کثرت خون ریزیها و گردن زدن و غارت مال و هتک

الاموال و هتك الحجاب و استصعب الانتظام و زادت الكروب

پرده پدید آمد - و انتظام مشکل شد و بیقراریها زیادت گرفت

و الآلام فتركت الدولة المغلية هذا القدر من المملكة - و خلص

پس ناچار دولت مغلیه این قدر ملک را بگذاشت - و گردنهای

اعناق امراء هذه الديار من ربقة الاطاعة - و صاروا كطوائف

امیران این دیار از رسن اطاعت خلاص شدند و اوشان همچو طوائف

الملوك غير تابعين لاحد من دول و المختارين في الحكومة فهي

الملوک شدند و هیچ دولت را تابع نبودند و حکومت با اختیار خود داشتند

تلك الايام رجعت الينا دولتنا المفقودة الى ايام وكنا نرمى عن

پس دریں ایام دولت مفقوده ما رجوع کرد و ما از کمال شادی نشانه فرحت را

قوس المراح الى غرض الافراح بامن و سلام و عشنا عيشة

می زدیم و به امن و سلامتی و به زندگی سرور و خوشی بسر می

السرور و الراحة و لبثنا على ذالك الى مدة اراد الله ذو الجلال

بردیم و ما بریں حالت تا بوقتے قائم بماندیم که خدائے ذو الجلال

و العزة ثم طلع نجم اقبال مشركى الهند الذين سمّوا بالخالصة

بخواست باز ستاره اقبال مشرکین هند یعنی قوم سکها طالع گرد - پس در آں

تعصفت بنا ريح الحوادث فى تلك الايام - و قلع ما خيمنا

روزها تند هوائے حوادث بر ما وزید و آں همه خیمه ها که ما زده

بصراصر جور هذه الاقوام - و صار الامن محرما كبيت [illegible]

بودیم بباد هائے سخت ایں قومها از جا بر کنده شد و امن بر ما چناں حرام

البيت الحرام - و نبذنا علقنا و علاقتنا بالاضطرار - و خلينا

شد که تسکار خانه کعبه و بمجبوری همه علاقه هائے ملکیت و حکومت خود را

الخالصة بقدر الله القهار - فزم آباءنا انوف نفوسهم بزمام الاصطبار -

بگذاشتیم و سکهاں آں همه ملکیت هائے ما را بحکم قادر قهار از ما ربودند - پس پدران

و ما كادوا يعجزون من المشركين فى حروبهم و لكن

شتر ماده نفس هائے خود را زمام صبر در دهن کشیدند و بزرگان ما چنیں نبودند که

القدر اعجزهم و كان فى ذالك عبرة لاولى الابصار - و كذالك

در جنگها از مشرکان مغلوب شوند لیکن اراده الهی اوشانرا عاجز کرد و دریں

صبّت على آباءنا المصائب و تواترت النوائب حتى انتهى الامر

دانشمنداں را سبق عبرت باید گرفت - و همچنیں بر پدران ما مصیبت ها ریختند و

الى انهم عطّلوا من امارتهم و سياستهم و اخرجوا من دار رياستهم

حادثه ها پے در پے آمدند تا آنکه کار بجائے رسید که اوشانرا از فرمان فرمائی و ریاست

فلبثوا فی دار غربتهم الی مدة نحو ستین اعوام حتی اذا ماتت
داری معطل کردند و از دار ریاست خود اخراج کرده شدند پس در جائے بے
الاعداء الذین وقعت بهم محاربات و جهل الناس حقیقة الواقع
وطنی قریباً شصت سال عمر بسر کردند تا بوقتیکه آن مردم بمروند که با ایشان
رجعوا الی الوطن متوارین مستورین بما کانت الخالصة قوما ظالمین
جنگ ها کرده بودند و مردم آن واقعات را فراموش کردند آنگاه سوئے وطن
جاهلین یسفکون الدماء علی ادنی عثار - و لم یکن امن من ایدیهم
خود مراجعت کردند و پوشیده بماندند چراکه قوم سکهان قوم ظالم و جاهل بود
لا فی لیل و لا فی نهار و اذا انقضی عهد دولة الخالصة وجاء
بر ادنی لغزشے خون مے کردند و از دست ایشان امن نبود نه در شب
عهد الدولة الانکلزیة نجینا من تلك المصیبة و لم یبق الا
و نه در روز و چون عهد دولت خالصه منقضی شده حکومت انگریزی شد
قصص من تلك الفئة الظالمة و حفظت بهذه الدولة العادلة
ما ازین همه مصیبتها رستگار شدیم و ازان گروه ظالمان صرف داستانها بماندند
اعراضنا و دماءنا و اموالنا و نسینا کل ما جری علینا فی الایام
و باین دولت عدل پسند آبروهائے ما و خونهائے ما و مالهائے ما محفوظ شدند
الخالیه - و لا شك ان هذه الدولة مبارکة لمسلمی هذه الدیار
و هرچه بر ما در عهد سکهان گذشته بود همه فراموش کردیم و هیچ شک نیست که
و قد اعطت کل دیانة و ملة حریة تامة من غیر الاکراه
این دولت برطانیه برائے مسلمانان مبارک است و هر مذهب را کامل
و الاجبار - فنشکر الله و نشکر هذه الدولة فانا نقلنا به الی
آزادی بخشیده است و هیچ اکراه و جبر نمی کند پس شکر خدا بجا می آریم و شکر این
الجنة من النار - بید ان القسوس قد انتبذوا الحق ظهریا - و
دولت می کنیم که بذریعه او از آتش بباغ و بستان نقل کردیم - آرے این ست که

لم ياتوا فيما دوّنوه الا امرا فريا - و قد جمعت همهم على اعدام
پادریان حق را پس پشت انداخته اند و هرچه نوشته اند بجز افترا درو هیچ چیزے

الاسلام - و قلع آثار سیدنا خیر الانام - یدعون الناس الی اللظی
نیست و همتهائے پادریان به معدوم کردن اسلام مجتمع است و می خواهند

و الدرك - ناصبین شرك الشرك - و یقولون ان المسیح ابن
که نشانهائے سیدما بهترین خلق معدوم کنند - مردم را سوئے آتش سوزاں می خوانند

مریم جمع فی نفسه سرّ الناسوت و اللاهوت[1] و ان هم الا عباد
و دام شرک گسترده اند و می گویند که مسیح ابن مریم جمع کرده است در نفس خود

الطاغوت - و الذین قبلوا دینهم من اهل الاسلام و ارتدوا من
راز ناسوت و لاهوت را و ایشانرا بمسیح چه کار ایشان پرستش طاغوت می کنند

ملّة سیدنا خیر الانام - فهم یوجدون فی هذه البلاد فی زهاء ثمانین
و آنانکه از اهل اسلام دین اوشانرا قبول کردند و دین نبی صلی اللہ علیه وسلم بگذاشتند

الفًا او یزیدون و هم یسبّون نبیّنا صلی الله علیه و سلم و
اوشان درین بلاد قریب هشتاد هزار یا ازین زیاده یافته می شوند و اوشان نبی صلی

یشتمون - و یکیدون ما یکیدون - و یریدون ان یهدّوا برج
اللہ علیه وسلم را دشنامها می دهند و از انواع اقسام فریب ها می کنند و می خواهند

الاسلام و یهدموه - و یتسلّقوا فیه مفسدین و یسلموه - و ان
که برج اسلام را منهدم کنند و برائے استیصال اندرون این برج بیایند و مسلمانانرا

القسوس قد خرجوا عن العد و الاحصا - و بلغوا عدید الحصی - و ما
ازاں برج بیروں کنند و پادریان از عدد و شمار خارج شده اند و در مقدار همچو سنگریزها

بقی من بلدة و لا قریة الا ضُربت خیامهم فیها - ما وجدوا کیدًا الا استعملوه
شدند و هیچ شهرے و دیہے باقی نماند که دراں خیمه هائے این مردم نباشد هیچ فریبے نیافتند

و ما مکروا الا اظهروه و استعرت حربهم و کثر طعنهم و ضربهم و
که استعمالش نکردند و هیچ مکرے ندیدند که ظاهر نه کردند و جنگ شاں گرم شد و ضرب

[1] قد اصرّوا علی انه صلب المسیح و نجّا المومنین به هذا الذبیح و قالوا ان الله لما اراد ان ینجی الناس من جهنم
برین اصرار می کنند که مسیح مصلوب شد و ایمان داران خود را این ذبیح شونده به صلیب یافتن خود نجات داد و می گویند که چوں خدا تعالی
انزل ابنه و کلمته و تجسّد اللاهوت و نال الناسوت و صلب و لعن و دخل جهنم ابن الله و لبث فیها الی ثلثة ایام و ودرها
خواست که مردم را از جهنم نجات دهد پس پسر خود و کلمه خود را نازل کرد و الوهیت مجسم گشت و بشریت جامه خدائی پوشید و پسر خدا در جهنم داخل شد و آنجا تا سه

اردوا مکائد لم یُرَ مثلها فی الاوّلین و لم یوجد نظیرها فی العالمین

و طعن شان بکمال رسید و آن مکرہا نمودند کہ مثل آن در اولین و آخرین یافتہ نمی شود - و خدا

و رأی اللّٰہ ان المسلمین لا یستطیعون ان یبارزوا احزابهم و رأی انهم

تعالیٰ دید کہ مسلمانان تاب مقابلہ ایشان نمی توانند آورد و دید کہ مسلمانان

ضعفا اصابهم فرتّب فضلاً من عندہ فی مقابلة هذه الافواج

کمزور ہستند پس بمقابلہ این فوجہائے زمینی محض بہ فضل خود فوجے بر آسمان

الارضیة افواجا فی السماء - و انزل مسیحه الموعود لیکسر صلیب

طیار کرد - و مسیح موعود خود را از آسمان بر زمین فرود آورد تا صلیب

الاعداء - و ان هذ الکسر لیس بسیف و لا سنان کما زعمه فریق

دشمنان را بشکند - و این کسر صلیب بہ سیف و سنان نیست چنانکہ زعم

من عمیان - بل الکسر کله بدلیل و برهان - و آیات من السماء

بعض کوران است بلکہ تمام اقسام شکستن بدلیل و برہان و نشان و حجت ہا

و سلطان - و لا یستعمل سبب من اسباب الارض و لا یؤخذ

باشد کہ بر دلہا تسلط کنند و ہیچ سببے از اسباب زمین استعمال نخواہد شد و نہ ہیچ

سلاح من اسلحة هذا العالم و ینزل الحق لیعدم الباطل بسلاح

سلاح از اسلحہ این عالم گرفتہ شود و حق نازل خواہد شد تا باطل را بآن

سلاح معدوم کند کہ خلق آنرا نمی بیند و از ابتدا ہمین مقدر بود و در کتب

لا یراه الخلق و کان هذا مقدراً من بدو الزمان - و مکتوبا فی

کتب النبیین و من خالفه فقد عصا وصایا المرسلین - و لا

پیغمبران مکتوب بود و ہر کہ مخالفت کند پس او وصیتہائے رسولانرا مخالفت کردہ است

یأتی المسیح محاربا بالاسنة و السهام و المرهفات - نعم یأتی

و مسیح درین حالت ہرگز نیاید کہ با نیزہ ہا و تیرہا و تیغ ہا جنگ کنندہ باشد آری

بعجائب الخوارق و الآیات - و من علاماته ان تسمعوا عند وقت

بعجائب خوارق و نشانہا آمدن او ضروری است و از علامات او این است کہ

حاشیہ - فقد جاء فی الاحادیث ان المسیح الموعود یکسر الصلیب و یؤتی فی کسرہ الاعاجیب فیمنی ربی ان کسر الصلیب لیس بالمحاربات بل یضع الحرب کلها و یکسر ما بنی علی الصلیب بالآیات - منہ

در احادیث آمدہ است کہ مسیح موعود صلیب را خواہد شکست و در شکستن آن عجائبات خواہد نمود و خدا وند مرا فہمانیدہ است کہ شکستن مسیح بجنگ نخواہد بود بلکہ او خاتمہ جنگ ہا خواہد کرد و قریب باشد کہ در دنیا ہیچ جنگ نماند و عقائد صلیبیہ را بہ نشان ہا شکستن خواہم داد

بجمیعہ اخبار المحاربات - ثم تسکت الدول کلّہا و یمیلون الی المصالحات - ولا تبقی حرب

شما نزد آمدن او خبر ہاے جنگ را خواہید شنید - باز ہمہ دولت ہا خاموش خواہند شد و سوئے مصالحات باہمی رغبت

فی الارض ولا غلبة الفتن والبدعات - وتمیل النفوس الی التقوی بعد کثرة المعاصی وظلمة شدیدة

خواہند کرد و ہیچ جنگے در زمین نخواہد ماند و نہ فتنہ ہا و بدعت ہا را غلبہ بماند - ونفوس انسانی بعد کثرت معاصی و تاریکی شدید بر زمین و میل سوئے

علی وجہ الارض ومیل النفوس الی السیئات - وانکم ترون الیوم کیف تراءت عساکر الاضداد - وظہرت رایات

بدی ہا سوئے پرہیزگاری میل خواہد نمود - وامروز شما می بینید کہ چگونہ لشکرہا اعدا ظاہر شدہ اند - و علم ہاے فساد بظہور

الفساد - وتجلی علی القلوب سریر ابلیس - و اشاع اہلہ المکر و

آمدہ اند و بر دلہا تخت ابلیس متجلی شدہ است - و اہل او مکر و

التلبیس - و نعرت کوساتہ - و صاحت من کل طرف بوقاتہ -

تلبیس را شایع کردہ اند و آواز طبلہاے شیطان بلند شدہ و بوق او از

و جالت خیولہ - و سالت سیولہ - و ترون بحور الفتن متموجة

ہر طرف شور افگندہ و اسپ ہاے او در جولان اند و سیل ہاے روان ہستند و می بینید

و آفات الارض فی ظہورہا متوالیة - وکثرت احزاب الفاسقین -

کہ دریاہاے فتنہ در موج اند و آفتہاے زمین در ظہور خود پے در پے ہستند و گروہ ہای فاسقان

و قلت جماعة المتقین - و الذین قالوا انا نحن علی دین اللہ الاسلام

بسیار شدہ اند و جماعت پرہیزگاران کم شدہ است و آنانکہ می گویند کہ ما مسلمانان ہستیم

اماتت قلوب اکثرہم سم الاجترام فما بقی فی الفہم الا اسم الدین وصاروا کالانعام - و استبدلوا

بیشتر دلہای اکثر ایشان را زہر ارتکاب جرائم پس در کف ایشان بجز نام دین چیزی نماندہ و چارپایان شدہ اند - و بعوض

الخبیثات بالذی ہو من الطیبات - و غشوا طبائعہم بغواشی الظلمات -

چیزہاے پاک چیزہاے پلید را گرفتہ اند یعنے پاک از دست دادہ و ناپاک را در بدل

و اعرضوا عن ذکر اللہ بتوجہہم الی العالم السفلی و الشہوات - فلما

او گرفتہ و طبیعتہاے خود را در پردہ ہاے تاریکی پوشانیدہ اند و از ین کہ توجہ شان بعالم سفلی

اعرضوا عن جناب الحق رکدت نفوسہم و انجذبت قریحتہم الی

و شہوات شدہ است - از ذکر الہی اعراض کردہ اند پس ہر گاہ کہ از جناب باری اعراض کردند

الزخارف الدنيوية و المقتنيات المادية لمناسبتهم بالخبيثات۔ و اشتد
نفسہائے شاں از ترقی باز ماندند و محبت شاں بسوئے اشیاء مادیہ منجذب شد
حرصهم و نهمتهم و شغفهم بها و القاهم شح نفوسهم في السيئات۔
چراکہ او شانرا با چیزہائے خبیث مناسبت بود و حرص و آز و رغبت شاں
و تمايلو على الدنيا و زخارفها الفانيات - و كلما استكثروا فيها وازداد
سوئے آں خبیثات بدرجہ نہایت رسید و شدت مرض نفسہائے شاں ایشانرا در بدیہا
حرصهم عليها و شحهم بها رجعوا خائبين غير فائزين الى المرادات۔
انداخت و بر دنیا و زینتہائے فانیہ دنیا سرنگون شدند و چندانکہ در دنیا زیادت طلب کردند و حرص
و ما كانت عاقبة امرهم الا الضنك في المعيشة- وانتياب الاذى على المهجة- و ما
و طمع در آں زیادت کردہچناں ایشانرا نامرادیہا و ناکامیہا پیش آمد و انجام کار شاں تنگی رزق و بر جانہا
نفعهم كذبهم و كيدهم و ضجيجهم لدنياهم - و استاصل الله الراحة من قلوبهم و
درود و دردیدا زور دبود و دروغ ایشاں و مکر ایشاں و فریاد و بانگ ایشاں برائے دنیائے ایشاں ہیچ نفعے
ازال اضطجاع الامن من جنوبهم و تركهم في انواع الغم و التشوشات
ایشاں را نہ بخشید و خدا تعالے از دل اوشاں آرام را برکند و خفتن امن از پہلوہائے شاں دور کرد
مع التغافل من الدين و الضلالات - و ما بقي لهم ذوق في المناجات
و ایشاں را در گوناگون غم و تشویشات با وجود تغافل در امر دین و گمراہیہا گذاشت نہ ایشانرا در دعاہا
ولا تلذذ في العبادات - فحاصل الكلام ان الناس في زماننا هذا قد انقسموا
ذوق ماند و نہ در پرستش لذتے ماندہ - پس حاصل کلام این است کہ مردم در زمانہ منقسم بر دو قسم اند و ہر
الى قسمين- و لحق كل قسم مرض بقدر رب الكونين- فالقسم الاول قوم النصارى
را بمشیت خدا تعالے مرضے لاحق گردیدہ - پس قسم اول قوم نصارٰی است و مے بینی کہ ایشاں از برائے
وتراهم للدنيا كالسكارى و في عبادة المخلوق كالاسارى - والقسم الثاني ...
دنیا ہمچو کسے ہستند کہ شراب خوردہ باشد و در پرستش مخلوق ہمچو قیدیاں ہستند قسم دوم آں مردماں ہستند کہ مے گویند
المسلمون الذين يقولون انا نحن مومنون و ما بقي في اكثرهم
کہ ما مسلماں ہستیم و در اکثر اوشاں شیرینی ایمان نماندہ و نہ از علم قرآن

حلاوة الدين و الايمان ولا علم كتاب الله القرآن و بعدوا من
شریعت چیزے باقی مانده و ایشان از عملهاے نیکی و کارہاے رشد و صلاح دور
اعمال البرّ و افعال الرشد و الصلاح - و انتقلوا من سبل الفلاح
افتاده اند و از راه ہاے نجات سوے طریقہ ہاے تباہی منتقل شده اند و اخگر
الى طرق الطلاح - و عاد جمرهم رماداً - و صلاحهم فساداً و
شان خاکستر شده و نیکی شان بفساد مبدل گشته - و سوے دنیاے
ركنوا الى الدنيا الدنية - و ركدوا بعد بحريهم فى اماكن الخير لارضاء
ناچیز میل کرده اند و بعد زاں که در مکانہاے خیر از بہر رضامندی باری
حضرة العزة - و تركوا سيرًا ابراهيمية - واتبعوا سبلاً جهيمية - و
تعالے رواں بودند ازاں ہمہ نیکی ہا باز ماندند و سیرتہاے ابراہیمی را بگذاشتند و سیرتہاے
صاروا لابليس كالمقرّنين فى الاصفاد - و المقودين فى الانقياد - خرّبوا
جہنمی اختیار کردند و مر شیطان را اسیراں شدند که در بند ہاے مضبوط بتمامتر قید و بسته
بايديهم مساجد الله لترك الصلوة و لم يبق فى اعينهم جاه الاذان
و در قیدہا کشیده شده اند مسجد ہاے خدا تعالے را از جہت ترک صلوة بدستہاے خود
وعزّة الدعاة لما سمعوا صوت المؤذنين ثم ما حضروا الى المساجد العباد ان يكذبون و لا
خراب کرده اند و عزت بانگ نماز و عزة خوانندگان بسوے نماز در چشم شان ہیچ نمانده چراکه بانگ را شنیدند باز
يخافون - و يخانون ولا يتقون - و يقربون حرمات الله ولا يجتنبون
براے نماز نه شتافتند - دروغ می گویند و نمی ترسند و خیانتہا می کنند و تقوی نمی ورزند
و يفسقون و لا ينتهون - مُلئت بطونهم من الحرام - والسنتهم لوّثت باكاذيب الكلام -
و محرمات خدا را ارتکاب می ورزند و پرہیز نمی کنند و بدکاری ہا می کنند و باز نمی آیند
وتزنى اعينهم ولا يخشون قهر الله العلام - وقد صاروا اعواناً لاهل الكفر بسوء
شکمہاے شان از حرام پر ہستند و زبانہاے شان بدروغ آلوده و چشمہاے ایشان زنا می
اعمالهم - و ارضوا الشيطان بضلالهم - رُفعت من بينهم الامانة
کنند و ایشان از خداے داننده نمی ترسند - و بباعث بدکاریہاے خود اہل کفر را مددگار گردیده اند و بگمراہی خود

وضاعت الديانة - وما بقي من معصية الا ارتكبوها - وما من
شیطان را راضی کرده در ایشان نه امانت مانده نه دیانت و ہیچ گناہے باقی نماند که ارتکاب آن
جريمة الا ركبوها - وتركوا القرآن وما دعا اليه - وتبعوا الشيطان
نکردند و ہیچ جرمے نبوده که بعمل نیاوردند و قرآن و وصایائے او را ترک کردند و شیطان و
وما اغرى عليه - وصاروا كاليهود قردة خاسئين بعد ما كانوا
ترغیبات او را پیرو شدند و ہمچو یہوداں بوزنہ ہائے رانده واز حق دور گشته شدند بعد زانکه
اسودا عادين - فلاجل ذالك ذاقوا الذلة بعد العزة - وضربت
ہمچو شیراں بودند - پس از ہمیں سبب ذلت را بعد از عزت چشیدند - و ناداریہا
عليهم المسكنة بعد ايام الدولة - وذالك جزاء قلوب مقفلة -
بر ایشاں زدند بعد زانکه صاحب دولت بودند و ایں پاداش آں دلہاست که بر ایشاں
وانام صدور مغلقة من رب العالمين - ياحسرة على هولاء
قفل زده اند و سزائے آں سینہ ہاست که درہائے شاں بسته اند - اے حسرة بریں
المسلمين - انهم تركوا الدين لدنيا هم - وآثروا هذه الدار على عقباهم -
مسلمانان که ایشاں دین را از بہر دنیا ترک کرده اند و ایں خانه را بر عقبی اختیار کردند
واحبوا الفساد - وعادوا الصدق والسداد - ونسوا نموذج قوم افتتحوا بالشهادة بكمال
فساد را دوست داشتند - و راستی و درستی را دشمن گرفتند - و نمونه کسانے را فراموش کردند که بکمال
الانقياد - وذبحوا نفوسهم بالمحبة والوداد - الذين سقوا بستان الملة بدماءهم - وهدموا
اطاعت شربت شہادت چشیدند و جانہائے خود را از محبت و وداد ذبح کردند - آنانکه باغ ملت را بخونہائے
بنيان وجودهم لارضاء ربهم - والذين تلطخوا بادناس الدنيا ورجزها وقذرها - اولئك
خود آب دادند - و بنیاد وجود خود را برائے خوشنودی بانی خود مسمار کردند - وآنانکه بآلائشہائے دنیا و ریمہا گرآں و پلیدیہا
قوم كثروا في هذا الزمان - وانهم فقدوا تقواهم واغضبوا مولاهم بانواع العصيان - وترى
آں آلوده شده اند - ایں مردم دریں زمانه بکثرت اند و ایشاں تقوی را گم کرده اند و آقائے خود را بانواع گناه ناخوش کردند و بسیار کس از ایشاں
كثيرا منهم شغفهم حب الاموال والاملاك والنسوان والقي قلوبهم لوعة الفضة والعقيان -
بینی که محبت مال و املاک و زنان در دلہائے شان فرو رفته است و دل ایشاں را عشق سیم و زر سخت کرده -

و دسّوا نفوسہم بہمومہا بعد ما جلّت مطلعہا نور الاسلام

و نفسہائے خود را بغم دنیا در خاک پنہاں کردند بعد زانکہ نور اسلام و

و الایمان و اذا رؤا بعض امور دنیاہم غیر المنتظم اخذہم

ایمان مطلع آنہا را روشن کردہ بود و اگر بعض امور دنیائے خود را

الضجر بالکظم و لا یبالون دینہم و لو یُہدّ ارکانہ و تہدم

غیر منتظم بیابند چنداں بے قراری ایشاں را بگیرد کہ بر آمدن نفس مشکل

جدرانہ و یکرہون ان یظہروا علی ابدانہم شعار الاسلام -

گردد و پروائے دین ہیچ ندارند اگرچہ کرانہ ہائے آں شکستہ شوند و دیوار ہائے آں منہدم گردند

و یحبّون ان یلبسوا لباس اہل الکفر و عبدۃ الاصنام ترکوا

و کراہت می کنند کہ بر بدنہائے خود لباس اسلام ظاہر کنند و دوست می دارند کہ

فریضۃ الصّلوۃ و صیام رمضان - و لا یحضرون المساجد و

لباس اہل کفر و بت پرستاں بپوشند - فریضہ نماز و روزہ ہائے رمضان ترک کردہ

ان سمعوا الاذان - بل یکرہ اکثرذی مخیلۃ ان یبرزوا للتعیید - و

اند - و بمسجدہا نمی روند اگرچہ بانگ نماز بشنوند بلکہ اکثر متکبراں کراہت میکنند کہ برائے نماز عید

ما تریٰ فیہم من سنن العید الا لبس الجدید - و ترٰی

بیروں آیند و از سنتہائے عید اسلام ہیچ چیزے در ایشاں نہ بینی بجز نو جامہ پوشیدن

اکثرہم اعتضدوا تربیۃ الملحدین - و استقادوا لسیر الکافرین

و اکثرے را از ایشاں بہ بینی کہ مشک ملحداں بہ بازو آویختہ اند و سیرت کافراں را

و حسبوا ان الوصلۃ الی الدولۃ طرق الاحتیال و الاختیال

رہبر خود ساختند و خیال کردند کہ وسیلہ سوے دولت طریقہ ہائے حیلہ گری و طرز ناز

و الاباحۃ و افتاہم فکرہم بانّ الفوز فی المکائد - فیستفرونہا

و نخوت و بے قیدی است فتویٰ داد دلہائے ایشاں کہ کامیابی در مکرہاست - پس تلاش

و یرصدون مواضعہا کالصائد - و منہم قوم یستوکفون الاکف

مکرہا می کنند و ہمچو شکاریاں منتظر موقعہ آں می باشند - و منجملہ شاں قومے ہست کہ

بالوعظ و النصيحة كالعلماء - و يطلبون الصيد بتقمّص

چکیدن مے خواہند دست ہا را بذریعہ وعظ و نصیحت ہمچو علماء و در لباس فقہا

لباس الفقهاء - و يامرون الناس بالبرّ و طريق الصلحاء - و

شکار مے جویند و مردم را بہ نیکی مے فرمایند و خود آں کار نمی کنند - و

ينسون انفسهم و يحسبون هذا الطريق من الدهاء - لا

می پندارند کہ ہمیں طریق زیرکی است - سرہ نمی کنند امور دین را بچشم

ينقدون امور الدين بعين المعقول - و لا يُعمِنون النظر في

عقل - و نظر را بدقت و امعان در مبانی اصول دین خرچ نمی کنند -

مباني الاصول - و لا يسلكون مسالك التحقيقات - و ما يجدهم

بر راہ تحقیقات نمی روند - و نمی یابی ایشانرا مگر ہمچو چارپایان بلکہ

الا كالحيوانات بل هم كالجمادات - و يُظهرون الحلم و الرفق

ہمچو شجر و حجر - و حلم و رفق را ظاہر مے کنند گویا ایشاں باخلاق

كانهم هُذِّبوا باخلاق النبوة و الولاية - و اذا رَأوا ان استعظامهم

نبوت و ولایت آراستہ اند - و چوں می بینند کہ از نرمی ہیچ نفعے و

لا يُجدي رجعوا الى الاغلاظ و الشكاية - يأثّمون الابرار -

حظ نفس حاصل نشد بسوئے گفتن و شکایت کردن رجوع مے کنند - بگناہ

و يكفّرون الاخيار - و يفسّقون الصلحاء الكبار - و يجهّلون

نسبت می کنند نیکاں را و بکفر نسبت می کنند اہل صلاح و رشد را و نسبت بجہالت میکنند

قوما يكمّلون الانظار - مع انهم كمثل جاهل ما يعلمون ما

آناں را کہ در علوم نظر شاں کامل است باوجودیکہ ایشاں خود ناداناں اند و نمی دانند کہ اسلام

الاسلام - ثم يضعون من الذين اوتوا العلم و يحسبون انهم

چیست باز از درجہ مے افگنند اہل علم را و گماں مے کنند کہ ایشاں ہم

هم العلماء العظام - يرودون في مسارح لمعانهم - من

علمائے عظام اند - طلب مے کنند در چراگاہ انظار خود - کسے را کہ پر کند

يملأ وفاضهم بعد سماع كلماتهم - و يُقصرون عند سماع

توشه دانهای ایشانرا بعد شنیدن کلمات ایشان و در دل مے

غدواتهم - من يزيد عدد دراهمهم - يخوّفون الناس بزواجر

دارند در جاہائے رفتن اوائل صبح خود کہ شخصے پیدا شود کہ عدد درہم تا قلیل ایشان زیادہ کند مردم

وعظهم - ولا يخافون الله بلمناظة لفظهم - يسرّون اخلاط

را بزجرہائے وعظ خود می ترسانند و از خدا نی ترسند کہ از دہان شان چہ مے برآید

الزمر بانشاد اشعار - و يبوحون اليهم عند خاتمة الوعظ

مردم مجتمع را بخواندن شعرہا خوش می کنند و ظاہر مے کنند بر ایشان وقت ختم وعظ

بحاجات و اوطار - ليفرّجوا غمّهم بدرهم و دينار - و يدلفون

حاجات خود را تا اندوہ ایشان را بدرہم و دینار دور کنند - و سوئے امرا

الى الامراء - و يظهرون عليهم انهم من اكابر العلماء - و

مے روند و بر ایشان ظاہر مے کنند کہ ایشان از اکابر علما ہستند - و خدا

اسبغ الله عليهم من علم الحديث و القرآن - والناس يستلقون

ایشانرا علم قرآن و حدیث بطور کامل دادہ است و مردم بر وقت

بهم الافتنان بمكائد عبدة الصلبان - ثم يشيرون الى انهم

فتنہ اندازی پادریان از ایشان مدد کافی مے یابند - باز سوئے این اشارہ

من حماة الملة ومن الذين بذلوا اموالهم وهممهم في سبيل الدين لرضا الحضرة - وما بقى لهم شغل الا

مے کنند کہ اوشان از حامیان ملت ہستند و برائے دین مال ہمت خود صرف کردہ و

الوعظ ليؤدوا فريضتهم وليهدوا الناس وليروّوا غلّتهم - و ليس من سيرتهم

ایشان را ہیچ شغلے جز این نماندہ کہ مردم را ہدایت کنند و تشنگی ایشانرا بنشانند

ليملقوا لكل احد ديباجتهم - و يرفعوا اليه حاجتهم - فالحاصل انهم يقولون

و عادت ایشان نیست کہ نزد ہر کس آبروئے خود کم کنند و حاجت خود پیش او برند - حاصل کلام این است

كذا وكذا مكرًا وحيلةً وقد يتفق ان رئيسا يرسم لهم وظيفة او يعطى لهم صلة لما

کہ اوشان این چنین سخن ہا از راہ مکر و حیلہ جوئی می گویند گاہے اتفاق مے افتد کہ رئیسے برائے ایشان وظیفہ مقرر میکند

وجدہم کالسائلین الباکین - فلا شک ان ھذہ العلماء قد

چراکہ ایشانرا ہمچو سائل گریہ کنندگان مے یابند و ہیچ شک نیست کہ ایں علماء

انتہوا فی غلوائہم - و سدروا فی خیلائہم - و اصرّوا علی جہلاتہم -

در تجاوزہائے خود از حد تجاوز کردہ اند و در پندار خود بیباک شدہ اند و اصرار

و لوّنوا الناس بالوان خزعبیلاتہم - و قد جاوز الحد غیّہم -

کردند بر امور باطلہ خود و مردم را برنگہاسے امور باطلہ خود رنگین کردند و گمراہی

و اہلک الناس بغیہم - اذا وعدوا اخلفوا و اذا غضبوا

ایشاں از حد در گذشت و ظلم ایشاں مردم را ہلاک کرد - چوں وعدہ می کنند

اغلظوا - و اذا حدثوا کذبوا - و نشر نموذج السوء زہوہم -

وعدہ خلافی مے کنند و چوں خشمگین مے شوند سخت می گویند - و چوں سخن مے

و اضر الحقّ لہوہم - و اقسا قلوب الناس سوء اعمالہم و

گویند دروغ می گویند و نخوت ایشاں نمونہ بد را فاش کردہ است و بازیچہ ایشاں حق

قبح سیرتہم بعد ما عثروا علی سریرتہم - یجترؤن علی السیئات

را ضرر رسانیدہ است و دلہائے مردم را بداعمالی و بدخلقی اوشاں سخت کردہ است پس

بعزم صمیم - کانہم لیسوا بمرآئ رقیب علیم - زلّت اقدامہم -

زانکہ بر راز اندرونی شاں اطلاع یافتند بر بدی ہا بعزم خالص جرأت می کنند گویا ایشاں

و اوبق الناس اقلامہم - و تغیر حالہم - و کدر زلالہم - ما

در نظرگاہ خدائے نگہبان و دانندہ نیستند - بلغزیدند پاہائے ایشاں و ہلاک کرد مردم را

یاخذہم ندم مع کثرۃ الذنوب - و یرصدون المزرعۃ مع

قلمہائے ایشاں و حال شاں متغیر گشت و آب صافی شاں مکدر شد - باوجود کثرت گناہاں

عدم زرع الحبوب - لا ینتہجون مہیّۃ الاہتداء - و لا یعطفون

پشیمان نمی شوند و باوجود نکردن تخم ریزی امید کشت می دارند - طریق ہدایت را راہ

علی احد الا بطریق الریاء - قد کان فیما مر من الزمان

خود نمی گیرند و بر مردم شفقت نمی کنند مگر بطور ریاکاری - در زمان پیشیں ہوا و ہوس شل

اھواء کاھوائہم - و لکن ما خلا قوم من قبل فی شباءۃ

ہوا و ہوس ایشاں ہم بودہ است مگر قومے پیش زیں نگذشتہ کہ در تیزی ظلم برابر

اعتداءہم - یوقظہم اللّٰہ فیتناعسون - و یجذبہم الحق فیتقاعسون

ایشاں باشند خدا ایشاں را بیدار می کند پس بتکلف در خواب می روند و حق ایشاں

جمعوا التعصب بانواع غرارۃ - و لا یسمعون الحق کانہم فی

را مے کشد پس متاخر و پسنر می روند - تعصبہا بانواع غفلت ہا جمع کردہ اند - و حق را

مغارۃ - و لا یوجد فیہم شئ من بصیرۃ و لا بصارۃ - قد

نمی شنوند گویا ایشاں در غارے ہستند ہیچ بصیرتے و بصارتے در ایشاں یافتہ نمی

ھجم الشیطان علیہم مواریًا عنہم عیانہ - فانساب فی عروقہم

شد - شیطان بر ایشاں داخل شدہ بطریقے کہ ایشاں شیطان را ندیدہ اند - پس داخل شد

و شرائینہم و اغری علیہم اعوانہ - لا یستطیعون ان یسمعوا

در رگہائے ایشاں و شریانہائے ایشاں و مددگاران خود را بر ایشاں حرکت داد ہرگز

کلمۃ الحق فیثبون وثب البق - و یزفرون زفرۃ القیظ - و

طاقت ندارند کہ کلمہ حق را بشنوند پس ہمچو پشہ ہا می جہند و دم می کشند ہمچو دم کشیدن

یخاف ان یتمیزوا من الغیظ - و یحملقون الی من قال قولا

گرمائے سخت - و اندیشہ پیدا می گردد کہ اعضائے شاں از باہم جدا شوند و حملہ

یخالف آراءہم - و لو کان یواخی آباءہم - تری ہممہم عالیۃ للدنیا

می کنند بر کسے کہ بر خلاف رائے شاں سخنے گفت و اگرچہ او از دوستان پدران

الدنیۃ - و تری احتداد بصرہم فی الافکار السفلیۃ - و اما

ایشاں باشد - در امور دنیا ہمت ایشاں عالی خواہی یافت و در افکار سفلیہ

فی امر حمایۃ الدین فقد خبت نارہم - و توارٰی اوارہم -

چشم ایشاں تیز خواہی دید مگر در امر حمایت دین پس آتش شاں فرو نشستہ است و

یوافون الامراء بالمداھنۃ - و یقعدون قبالتہم علی لحم

شدت گرمی شاں پوشیدہ شدہ است - ملاقات امیراں بمداہنت می کنند و در مقابل آں مردم برگوشت

مشوی و خبز سمیذ للمواکلة - و لو کان من اهل البدعات

بریان و نان سپید برائے خوردن می نشینند اگرچہ اوشاں از اہل بدعات و معصیت

و المعصیة - و لا یخرج من افواههم کلمة تخالف آراء

باشند - واز دہن شاں چناں کلمہ نمی برآید کہ مخالفت رائے ایں گروہ

هذه الفئة - و یخالطونهم کالماء و الراح بکمال الفرحة -

باشد - و ہمچو آب و شراب باوشاں بکمال خوشی مے آمیزند و برائے

و یمدون ایدیهم فرحین للمصافحة - فالحاصل انهم یرضون

مصافحہ بحالت خوشی دستہائے خود دراز می کنند حاصل اینکہ اہل دولت

اهل الدولة و الحکومة بلطائف الاحتیال - و یسجدون

و حکومت ہا را بلطائف حیلہ ہا راضی مے کنند - و کسے را کہ در دست او

لکل من ملك امرًا و یترکون طریق الجدال - و اما الغرباء

چیزے باشد سجدہ مے کنند و طریق جدال بگذارند - لیکن غریبان و

الضعفاء فیداسون تحت اقدامهم و یکفّرون باقلامهم و لا

کمزوران زیر پاہائے ایشاں مالیدہ می شوند و بقلم ہائے ایشاں کافر

یرون کفرَ من یجلب منه ما یُقتنیٰ او یستدفع به الاذیٰ -

گردانیدہ مے شوند و کفر آنکس نمی بینند کہ ازو امید حصول چیزے باشد یا

فلا یسئلون من ذا - و یقولون یا سیدی انت فقتَ

ازو امید دفع آزارے باشد پس آنجا نمی پرسند کہ ایں کیست و میگویند

غیرك بمحامد لا تحصیٰ - و یستقرون للقاءه الطرق - و

کہ اے جناب تو از غیر خود بمحامد غیر متناہی فائق ہستی و برائے ملاقات او راہ ہا

یستفتحون الغلق - و لا یبرحون مکانه - حتی یروا عیانه -

می جویند و درہائے بستہ را کشادن می خواہند و از مکان او جدا نمی شوند تا وقتیکہ

و اذا لقوا سلّموا راکعین - وکلّموا خاشعین - اولئك هم علماء السوء و اولئك

او را نہ بینند و چوں ببینند خم شدہ او را سلام می کنند - و کلام می کنند بکمال عجز و فروتنی ہمیں علماء بد ہستند و ہمیں کسانے

هم الملعونون علی لسان خاتم النبیین - یریدون عرض

اند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم بر ایشان لعنت کردہ است ۔ می خواہند مال و

الدنیا و لا یریدون الآخرۃ و آثروا الحیات الدنیا و استایسوا

متاع دنیا را و نمی خواہند آخرت را و زندگی دنیا را اختیار کردند اند از روز

من یوم الدین -

جزا نا امید گردیدند -

فالحاصل انہم قوم یختارون کل طریقۃ یرشح بہا اناء -

پس حاصل کلام این است کہ اوشان ہر طریق را اختیار می کنند کہ

و یحضرون کل ارض یخرج منہا ماء - و یصیدون الخلق

بداں آوندے چکانیدہ شود و ہر زمینے را می کنند تا ازو آبے بیروں آید و شکار

ببکاء و نحیب فی ناد رحیب و یزید صفر راحتہم - رنۃ

می کنند کہ خلق را بگریہ و زاری در مجلسے وسیع و زیادہ می کنند تہی دستی ایشان آواز

نیاحتہم - و ما کان محلبۃ الدمع الا الشح الذی اذابہم کالشمع

گریہ ایشان را - و سبب گریستن بجز حرص دنیا ہیچ نباشد کہ ایشان را گداختہ است

و کذالک ینفدون اعمارہم فی فکر ھذہ العیشۃ - و انساہم

و ہمچنیں عمرہائے خود را در فکر ایں معیشت بسر مے کنند - و شیطان فکر

الشیطان فکر الآخرۃ - اینما وجدوا قنصا نصبوا شرک الوعظ

آخرت از دل شان فراموش کردہ - ہرجا کہ شکارے یافتند دام وعظ و نصیحت

و النصیحۃ - و یمشون علی مساق واحد اضمروہ فی النیۃ

بگستردند - و بر یک روش می روند کہ در دل پنہاں مے دارند و نیت

و لیس ھو الا جمع الاموال و اشباع العیال بالمکر و الخدیعۃ

آں روش چیزے نیست بجز جمع کردن مال و سیر گردانیدن عیال بذریعہ مکر و فریب

و یستقرون الباکین و المرحبین فی مجالسہم لیتزلوہم منزل

و تلاش مے کنند کہ گریہ کنندگاں و مرحبا گویندگاں در مجالس شاں موجود باشند

القبس و الذبالة - و ان اعطا لهم بغيٌّ مالا و عرضت عليهم

تا ازیشان کار آتش و فتیله بر آید یعنے مجلس گرم شود - و اگر زن فاحشه چیزے

حراما لا حلالا فيتسلمون و لا يتكلمون لحرصهم على تلك

مال داد که حرام بود نه حلال بگیرند و هیچ کلام نمی کنند بوجه حرصے که بر آن مردار

الجيفة - و ترى ابناءهم يقتصون مدرجهم - و يقرؤن مدرجهم

مے دارند - و بہ بینی پسران ایشان را که می جویند راه اوشان را و میخوانند رقعه

تشابهت قلوبهم بآبائهم الضالين - الا قليل من عباد الله

اوشان را و با پدران گمراه خود مشابهت میدارند - مگر اندکے از بندگان نیکو کار

الصالحين - ما دانتهم تقوى القلوب - و استعاد الله

نزدیک نیامد اوشانرا پرهیزگاری دل ها و باز پس گرفت

علومهم فما بقي في صدورهم الا ظلمات الذنوب - و منهم

خدا تعالے علمہائے ایشان را پس نه باقی ماند در سینه ہائے ایشان مگر تاریکی

قوم لا يدرون الفقر و لا يستطلعون طلع مقام الولاية -

گناه ہا و ازیشان قومے ہست که فقر را نمی دانند و نه از مقام ولایت آگہی

و مع ذالك خالج قلبهم انهم اهل الله و على الهداية -

دارند و باوجود این در دل شان پیدا شده است که اوشان اہل اللہ و ہدایت

و ترى اكثرهم يخبطون في اساليب الفقر و الطريقة - و ما

یافته ہستند و اکثر ایشان را خواہی دید که در راه ہائے فقر و طریقت کج مج می روند و کار

امرهم الا التخليط و خلط البدعات بالشريعة و ليس في

شان فساد انداختن و آمیزش بدعات در شریعت باشد و نیست در دست شان

ايديهم الا لانتساب بسلاسل الاسلاف - و ما هو الا

الانسبت قادری و نقشبندی وغیره و این نسبت محض چون زنجیرہا است

كسلاسل بعين الانصاف - قد خطف الشيطان نور صدورهم

اگر بچشم انصاف بنگری - و شیطان نور دل ایشان ربوده

و اودعها الکبر و العجب و الریاء - و زیّن اعمالهم فی اعینهم

و در سینه های شان تکبر و پندار و ریا بنهاده و در چشمهای شان عملهای

فآثروا الرعونة و الخیلاء - یهشون لرجوع الناس الیهم -

ایشان را زینت داد پس رعونت و خود پسندی را اختیار کردند - بدین فرحناک

و یبتهجون بمدح الجالسین لدیهم - و یحبون ان یحمدوا

می شوند که مردم سوے ایشان رجوع می دارند و بستایش آنان مسرت ظاهر می کنند که

بما لم یفعلوا - و اَنْ لا یُسمّی ذنبهم ذنباً و اِنْ اجرموا -

نزد ایشان می نشینند و دوست میدارند که تعریف شان بصفاتے کرده شود که در ایشان نیست

فهذا هو الذی دعاهم الی التمادی - و منعهم من قبول

نمی شوند و اینکه گناه شان بگناه موسوم نشود اگرچه ارتکاب جرمے کنند پس این همان

الحق و اضلهم فی الموامی - یهرولون فی مقاصد الدنیا

سبب است که سوئے دانسته کور شدن ایشانرا بخواند و از قبول حق منع کرد و در صحراها

الدنیّة - و یسقطون عند مهمّات الدین کالمیّت - ما

گمراه کرد - در مقاصد دنیا بسیار تیزی روند و در وقت مهمات دین همچو مردار می افتند

ینهضون لاوامر اُمروا بها بنشاط الخواطر - و یقومون لنفسهم

در اوامر الهی بنشاط خاطرها نه می بر خیزند - و برائے نفس اماره خود بصد

الامّارة کالکمیش الشاطر - یتلقفون ما وافق هوی النفوس -

چالاکی بر مے خیزند - زود فرا مے گیرند هرچه موافق هواے

و لو من ایدی القسوس - و لا یقبلون ما کان یخالف حکم

نفوس ایشان است اگرچه از دست پادریان باشد و قبول نه می کنند آنچه

اهوائهم - و لو کان من آبائهم - لا یعلمون شیئاً من الحقیقة

مخالف خواهش هائے ایشان باشد اگرچه از پدران ایشان باشد - از حقیقت

و المعرفة - و جمعوا فی اقوالهم و اعمالهم انواع البدعة - و امّا

و معرفت چیزے نمی دانند و در اقوال و اعمال خود گوناگون بدعات جمع کرده اند

عامة الناس من المسلمين - فقد تبع اكثرهم الشياطين -
مگر عامه مردم از مسلمانان - پس اکثر شان تابع شیطانان شده اند -
و ترى احداثهم و شيوخهم منهمكين فى السيئات - و
و خواهی دید جوانان ایشان را و پیران ایشان را غرق در بدیها - و خواهی
ترى بلبالهم لدنياهم و للبنين و البنات - يميلون عن
دید شدت اندوه شان برائے دنیائے ایشان و برائے پسران و دختران -
الحق عند الخصام و المراء - و يحضرون المحاكمات لغصب
وقت خصومت از حق اعراض می کنند و در جائے حکومتها حاضر می شوند
حقوق الشركاء - يريدون ان يدعوا الاخوان ويستخلصوا لنفوسهم
تا حقوق شرکاء غصب کنند اراده می کنند که برادران را دفع کنند و خالص
حقوق الارث - و لا يذكرون يوم الجزاء لا على وجه الجد
برائے خود کنند حقوق وراثت را و یاد نمی کنند یوم جزا را نه بر وجه تحقیق
و لا العبث - و يعتريهم اكتئاب و اضطراب لفوت شئ
نه بطور بازی - و پیش می آید ایشان را اندوه و اضطراب برائے فوت
من هذه الدار - و لا يتهيج اسفهم على فوت الدين كله
شدن مقاصد دنیا - و دین اگرچه بتمامه فوت شود هیچ اندوه ایشانرا
كالكفار - يموتون للدنيا و لا يخبو ضجرهم و لا ينفصل كدهم -
نمی گیرد - برائے دنیا می میرند و فرو نه می نشیند بے آرامی شان و زائل
و لا يحزنون ليوم يغضب فيه مولاهم و صمدهم - ضل سعيهم
نمی شود اندوه پنهانی شان و برائے آں روز اندوه گین نمی شوند که دراں
فى الحيوة الدنيا و ما بقى لهم به من حس و ماتت قلوبهم
خداوند شان برایشان خشمناک شود - کوششهائے شان در زندگی دنیا ضایع شد و ایشانرا
فلا يشعرون من هذه الغشية - و اوردوا انفسهم مورد
بداں شعورے نمانده و دلهائے شان بمردند پس ازیں غشی بهوش نمی آیند و جانهائے خود را مورد

سخط الله ثم لا یترکون مسری الفجرة - لا یسیرون الا المسری
غضب الٰہی کرده اند باز راه بدکاران نمے گذارند - نمی روند مگر آں راہے کہ
الذی یخالف طرق الورع - و لو تندد بانه من مناهی
مخالف راه پرہیزگاری است - اگرچہ ظاہر کرده شود کہ ایں از منہیات
الشرع - یحسبون بول ابلیس مزنة - و روث النعم نعمة -
شرع است پیشاب ابلیس را باران خیال می کنند و سرگینہائے چارپایاں را
بلغ الزمان الی الانقطاع - وما انقطعت مادة زیغهم الذی
نعمت می شمارند زمانہ تا بحد انقطاع رسید و آں کجی ایشاں منقطع نشد کہ از ایام
دخلتهم من الرضاع - اصبتهم الذمائم - مذ میطت عنهم
شیرخوارگی در ایشاں داخل شد - بدیہا کہ دل ایشاں ازاں وقت برده است کہ
التمائم - واستسنوا زینة الدنیا وقیمتها - وحسبوا جهامها صیبا - و استغزروا دیمتها -
از ایشاں تعویزہا دور کرده شدند و بزرگ پنداشتند زینت دنیا و بہائے آنرا و ابر بے بارانِ اورا ابر بسیار بارنده شمردند
و استانسوا بجمالها - و ولعوا بمنالها وجمالها - و خدعتهم
و بسیار شمردند باران اورا و انس گرفتند بجمال آں و حریص شدند بنخجہائے آں
حلاوة عشرتها - و تجمل قشرتها - و طراوت بشرتها - و
و شترہائے آں و فریب داد اوشاں را شیرینی صحبت آں و خوبی ظاہر جلد آں و تازگی
تالق بشرتها - و ما امعنوا النظر فی ترهاتها - و ما سرحوا
آب باران تازه او و درخشیدن ظاہر صورت او و درستنا نمقتن آں نظرِ عمیق را بکار بنزدند
الطرف فی میسمها - و هناؤا نفوسهم بالزور - و ابتدروا
و در روئے او چشم را نگذاشتند کہ بخوبی ملاحظہ کند و مبارکباد گفتند نفسہا را بدروغ و
استلام ید المکار الغرور - جهلوا جدرانها المتهافتة برؤیة
زودی کردند برسیدن دست مکار فریبنده را - دیوارہائے آں را کہ از اندرون پاره پاره
شیدها - و خلبوا بعماراتها و ما تذکروا قصص حصیدها -
بودند بیاعث گچ آں نشناختند و بعمارتہائے آں فریفتہ شدند و قصہ ہائے ویراں شده آں

و ان ایمانهم احال صفاته الاولی - و غاب روحه و ما

نخوانند - و ایمان ایشان صفات اولین خود را متغیر کرده و روح او غائب شد

بقی الا الهیولی - و بدعات علمائهم غیرت صورة الاسلام - وارثته کالرسوم

و صرف هیولا مانده - و بدعات کہ علمای ایشان تغیر کردند صورت اسلام را و او را هیچ گونش نمودند

مع کونه کالمعرغمام فتندی الیوم برقه خلبا - و الدهر به

حالانکه او همچو ابر بود امروز برق او را بے باران و زمانه را

قلبا - و کل من الاقران یریده ان یبلعه - و یقصده کل

با و حیله‌گر و هر یک از اقران اراده مے کند که فرو خورد آن را و هر دشمن

عدو ان یقلعه - العلوم الطبعیة تضری به الخطوب -

قصد مے کند که آن را از بیخ بر کند - علوم طبعیه بر آغالند بر و کارهائے

و کذالک الهیئة اتحی الحروب - و فی طرف اقمر لیل

سخت را - و همچنین علم هیئت گرم کرد جنگها را و در طرفے روشن شد شب

البراهمة - و صالوا علینا بافراط القوة الواهمة - و من جانب

هندوان - و بباعث افراط قوت واهمه بر ما حمله‌ها کردند و از جانبے فلاسفه

نهض الفلاسفة - و طغوا و لا تطفی کمثله الریاح العاصفة -

برخواستند - و از حد در گزشتند و مثل آن طوفان باد تند نمی باشد -

وان هذا الاسلام الذی بدلت ابنیه وقابحت هاتیة ترا کا بینهم کرجل بدا ه مقطوعتان و رجلاه تتقاذلان -

و اسلام که شکل او تبدیل کرده شده و هیئت او زشت شده و اکنون در بین مذاهب او با مثل آن شخص خواهد دید که دو دست او بریده باشند و

یمنعه القزل من الفرار - و لیس له ید لیحارب فی المضمار -

هر دو پایش او در وقت رفتن سست و جنبان اند - عارضه لنگ او را از گریختن باز می دارد و دستے

فما الحیلة عند هجوم هذه الخطوب - و لزوم تلک الحروب -

نیست که بآن جنگ کند - پس کدام حیله است بوقت فرا گرفتن این حادثه‌ها و لازم شدن

من غیر ان یرحم الله من السماء - و یری وجه الاسلام مع یده البیضاء -

این جنگ‌ها بجز اینکه خدا تعالیٰ از آسمان رحم فرماید و چهره اسلام مع دست سفید او بنماید

ومع ذالك ترون ان النوب الخارجية انتابت ومعاري الاسلام قد غاضت وغار منبعه ومياهه فما فسنت

و با این همه مے بینید که حادثه های بیرونی پے بیکدیگر آمده اند و چشمه اسلام بزمین فرو رفته و آب های آں کم شده اند۔

و اقوت مجامع الدين وانقطعت و اقفضت مضاجع اهل الحق و

رفت و خالی شد مجلسهای دین و منقطع شد و درشت شد خوابگاه اهل حق و

الراحة هربت - و استحالت الحال و تواترت الاهوال - و

آسایش بگریخت - و برگشت حال و متواتر شد خوف ها - و

انعقرت اجياد العقول - و خلت مرابطها من العلماء

اسبهائے عقلها زخمی شدند و خالی شد طویلهائے آنها یعنی علمار

الفحول - و نبا المرابع بفقدان الصالحين - و كثرت الانعام

نماندند - و ناساز وار شد منزل ها بوجه فقدان صالحین و چارپایاں بسیار

و اودى من كان من الناطقين - و احتذى الاسلام الوجي

شدند و ہلاک شد کسے کہ از ناطقاں بود - و اسلام از سودگی نعل در پا کرد

و دهم المسلمين الشجا - و تواترت ايام الخيبة و الشقا

و فرو گرفت مسلمانان را غم و غصه و روزهائے نومیدی و بدبختی و محرومی متواتر

و الحرمان و استوطن العقول وهادا و مابقى فى الرؤس

شدند و وطن گرفتند عقل ها زمین پست را و نه باقی ماند در سرها

الا التكبر كالشيطان - و ان الاسلام منذ انزله الله على

مگر تکبر چوں شیطان - و بہ تحقیق اسلام از وقتے کہ ظہور او بر زمین شده

الارض لم ير هذا الهوان - وما صار كمثل هذا اليوم الدين المهان

ندیده است ایں ذلت را - و نشد ہمچو ایں روز دین اہانت کرده

و ليس فى وسع المسلمين دواء هذه العلة التى جرت على الالسن كالقصة - ولا اساغ

شد و در طاقت مسلمانان نه دوائے ایں بیماری است کہ چوں قصہ بر زبانہا جاری است و نه ایں کہ ایں

هذه الغصة - فمثلهم كمثل غريب فقد مطيته فى الاعماء

غصه را فرو برند و صبر کنند - پس مثل ایشاں مثل آں مسافر است کہ مرکب خود را در بیاباں گم

و ليس عنده شی من الغذاء و الماء - و كان فی ذالك

كم كرد كه خالی از عمارت و مردم است و نزد او هیچ چیزے خوردنی و آشامیدنی نیست - و در همیں بود

فاذا فاجأه حزب من الاعداء - و معهم سيوف و اسنة

كه ناگاه گروهے از دشمناں بدو رخ كردند - و به اوشاں تیغها و نیزه ها بودند

و صالوا بشدة البطش كالهوجاء - و كان له حبيب من

و بشدت سختی همچو باد تند حمله كردند - و اورا دوستے بود از اهل حكومت

اهل الحكومة و الفوج و الدولة - فبلغه خبره و ما اصابه

و فوج و دولت - پس اورا خبر آں مسافر رسید كه چنیں مصیبت

من المصيبة - فالحق و الحق اقول انه يبدر اليه لنصرته

براو افتاد - پس من راست راست می گویم كه او بزودی تمامتر سوئے او

و يبلغ مقامه مع جنده و اعوان دولته - و ينجی حبيبه

خواهد رفت و آنجا كه او باشد مع لشكر و اعوان دولت خود خواهد رسید پس از آں

و يجزی كل احد جزاء جريمته - فذالك مثل الله و

مصیبت دوست خود را نجات خواهد داد و هر گنهگارے و مجرمے را سزائے او خواهد رسانید - این است مثل

مثل دينه و يعرفه العارفون - و ان كنت لا تعرف ففكر

خدا و دین او و این را عارفاں می شناسند - و اگر تو نمی شناسی پس در آیت

فی آية انا له لحافظون - و ان فی ذالك لاية لقوم يتدبرون -

انا له لحافظون فكر كن - و دریں تدبر كنندگاں را نشانه است -

فادرك فائتك و اغتنم ساعتك و اشفق عليك و على

پس دریاب فوت شده خود را و غنیمت داں ساعت خود را و بر خود

عترتك - و لا تنس ايام اقبال المسلمين - و لا تايئس من وعد الله

و بر خویشاں خود بترس و روزهائے اقبال اسلام را فراموش مكن و از وعده خدائے

رب الناس رب اجسامهم و رب نفوسهم عند كونهم كالعمين - الا ترى ان الاثار قد ظهرت -

نا امید مباش او پروردگار آدمیاں است و چنانكه اجسام او شاں را می پرورد همچنیں او پرورنده نفسهائے ایشاں است چوں كور شوند نمی بینی كه

و الآفات عمّت - و القلوب فسدت - و صغائرُ الذنوب

و آفات عام شده اند و دلها خراب گردیده و گناہاں صغیرہ و کبیرہ

و کبائرها کثرت - و کان قبل ذالك لا یقربون الفسق

بحد رسیده - و پیش ازیں ہیچ کس ارتکاب فسق و فجور بطور علانیہ

و الفجور علانیة - و الآن یزنی احد و یراه آخر و لا یعدّونه

نمے کرد - و اکنوں یکے زنا مے کند و دیگرے می بیند و او را بدی

سیئة - و تری مجالس تنعقد بجواری زانیة و مزامیر

نمی شمرند - و مجلس ہا مے بینید کہ انعقاد آں بدختر ہائے زانیہ و مزامیر

و مُدامةٍ و لا یعترض علیها احد من حلقةٍ - بل یسترون

و شراب می باشد و ہیچ کس از آناں اعتراض نمی کند - بلکہ بدیدن

برویة تلك البغایا و یقبلونهن و یشربون الخمر بهن فی

زنہائے زانیہ خوش می شوند و بوسہ می دہند ایشاں را و در وسط بازارہا بداں زناں

وسط الاسواق من غیر حیاء و خشیة - ان فی ذالك لاٰیة

بغیر شرم و خوف شراب می نوشند - دریں برآئے ال مردم

لقوم یتفکرون - و ان عمارة الاسلام قد انهدمت - و امورٗ

نشان است کہ فکر می کنند - و بہ تحقیق عمارت اسلام منہدم باشد و امور

تشتت - و ریاح العداوة عصفت - فکیف ینکرون

او پراگندہ گردید و بادہائے تند دشمنی تیز شدند - پس شما چگونہ ازیں انکار

ضرورة حکم ینصر الدین - و یقوی ما ضعف و یقیم

می کنید کہ آمدن حکم ضروری است تا کہ دین را مدد دہد و ہر چہ ضعیف شد آں را

البراهین - و انتم ترون ان کثیرًا من الآفات نزلت علی

قوت دہد و براہین را قائم کند و مے بینید کہ بسیارے از آفتہا بر اسلام نازل شدہ است و

الاسلام - و ظلمات احاطت قلوب الانام - و کیف یفتی

تاریکی عظیم بر دل ہا احاطہ کردہ - و چگونہ دل شما فتوی

قلبکم ان الله رئی هذه الآفات کلها - و آنس الضلالات

دید که خدا تعالے این آفت ها دید و این همه گمراهی ها و جهالت ها

و الجهالات باسرها - ثم لم یرحم عباده المستضعفین - و لم

را مشاهده کرد - باز بندگان کمزور خود را بنظر رحمت ندید و هلاک

یدرك حزبه الهالکین - وانکنتم لا تعلمون سنن الله او تریبون -

شوندگان را مدد دریافت - و اگر شما سنتهاے خدا را نمے دانید یا شک

فانظروا الی سننکم التی علیها ثبّتّم او مون - وانکم تسعرون زمر دعکم علی اوقاتها - و لا یرضی احد

پس سنّت ہاے خود را ببینید یعنے آن عادت که بران عادت پیدا رید - و شما زراعت ها خود را بر وقت آن آب ها دهید و هیچ کس از شما راضی

منکم ان لا یستعمل آلات الحرث عند حاجاتها - واذا بُشّر مثلا احدکم یعدا رمن بیته

نمے گردد که وقت ضرورت آلات کاشتکاری استعمال بکند - و چون یکے را از شما خبر داده شود که دیوار خانه او

یرید ان ینقض ظل وجهه مصفرا و یقوم و لا یری

افتادن مے خواهد روئے او از غم زرد می گردد و بر مے خیزد و سردی

بردا و لا حرا و یطلب المعمار و یرمّ الجدار شفقة علی

و گرمی را نمی بیند و معمار را می خواند و دیوار را درست می کناند تا اورا

نفسه و علی الاهل و البنین - فکیف یظن ظن السوء بالله

یا زوجه اورا یا پسران اورا آفتے فرو نگیرد - پس چگونه بر خداے کریم و رحیم

الکریم الرحیم و یقول انه لا یبالی ضعف دینه القویم -

بدگمانی می کنند و می گویند که اورا هیچ پرواے دین قویم اسلام نیست،

مع رؤیة هذا الخلل العظیم - الا ساء ما تحکمون - و

باوجودیکه این خلل عظیم را مے بیند - پس بلاشبه این راه بد است

تظلمون و لا تقسطون - و لو یواخذ الله هذه الامة

که بدان حکم می کنید و ظلم می کنید و انصاف نمی کنید - و اگر خدا تعالے این امت را بر گناهان

بظلمهم لفعل بهم ما فعل قبلهم بعلماء الیهود - ولکن یؤخرهم

شان مواخذه کردے البته با ایشان همان کار کردے که قبل ایشان بعلماء یهود کرده بود مگر او ایشان را

الی الاجل الموعود - اجل مسمّی لعلهم ینتهون و یتوبون الی

تا وقت موعود مہلت مے دہد تا مگر ایشاں از کارہائے

الله الودود - و لعلهم یتفکرون - الا یدرون انهم ملاقوهم ما عملوا - و

زشت خود باز آیند و سوی خدا تعالے کہ محب نیکوکاران است رجوع کنند و تا شاید فکر کنند - آیا

لیوم الدین ما استبضعوا - و لینظر کل امرء ایمشی قویما

نمی بینند کہ ایشاں ہرگز خداۓ خود چہ کارہا کردہ اند و براۓ روز جزا چہ بضاعتے گرفتہ اند و باید کہ ہر انسانے دریں نظر کند کہ

الشطاط او مکبّا کالانعام - و لیتدبر انه سُرَّ بعین الزلال

او راست قدم می رود یا ہمچو چارپایاں و تدبّر کند کہ بچشمہ شیرین خوش شدہ یا بروشنیہائے

او بلامع السراب و الجهام - انظروا کیف تکابدون

نمایشِ آب و ابر بے باران - ببینید کہ چگونہ سختی ہا براۓ

الصعوبة لدنیاکم - فانی کربکم کهذا الکرب لمولاکم - و یشهد

دنیاۓ خود مے کشید - و براۓ خدا آں بیقراری کجاست کہ ہمچو ایں بے قراریہا باشد - و ہر شخص

کل امرء ان شاء انه رجل سعی فی سُبُل نفسه و ما ونی -

گواہی مے دہد کہ او چنیں مردے است کہ در راہ ہاۓ نفس خود دویدہ و

لیحصل ما قصد من الهوا - و ما امطّ عنه قط و عناءه

درماندہ نشدہ تا مگر خواست او حاصل شود و گاہے ازو نشد ازو سختی و مشقت

و عناءه للدنیا و لله ما عنا و بادر فی هیئة الخاشع الی

او و رنج او کہ براۓ دنیا بود و براۓ خدا تعالے گاہے فروتنی نکرد و بصورت فروتنی

الحکام - و ما بادرخانفًا لله الی الصلوة و الصیام - و قصد

سوۓ حاکمان ہمیشہ می رفت و سوۓ نماز و روزہ بشتاب آں ترسندہ از خدا جاری نکرد و مجالس

مجالس البطر و المزاح و الفسق و الریاء و الملاهی لتلک

خودستائی و شادمانی و فسق و ریا را قصد کردند - اگرچہ براۓ

الاسفار الصعوبة - و ما حضر فی سکّة صلوة عروبة - و

ایں سفرہا مشقت برداشت و در کوچہ خود براۓ نماز جمعہ حاضر نشدہ - و

ان کان ھذا الرجل من العلماء فیشھد علیه نفسه انه

اگر ایں شخص از علماء باشد پس نفس او برو گواہی می دہد

انفد عمرہ فی الریاء - و ما ارتقی قط فی منبر الوعظ و

کہ او عمر خود در ریا بسر کردہ است و گاہے بر ممبر وعظ بالا نہ برآمد

النصیحة و الدعوة - و ما مثل بالذروة - و ما بکی و ما

و نہ بر بالاتر جائے از ممبر بایستاد و در وقتے نعرہ ہانہ

صاح عند اکتظاظ الجامع بحفله - و ما اری ھناك

زد کہ مسجد بجماعت خود تنگ و پر شدہ بود و نہ آنجا آواز ابر

رعد جھامه و جفله - و ما برز خطیبًا فی اُھبة الائمة -

بے باران خود بنمود و برائے خطبہ خواندن بطور اماماں طیار شدہ

و ما سلّم علی عصبة الحاضرین عند تاھّب الخطبة اِلّا و کان

ظاہر نشد و بر جماعت حاضرین بروقت طیاری خطبہ سلام نگفت مگر

قلبه مملوا بانواع الھویٰ - و کان یستکف اکف الندیٰ

دل او بگوناگون خواہش ہا پر بود - و برد چکیدن مے خواست کفہائے

بالندیٰ - و ما قال الحمد للّٰه المعطی فی بدو خطبته اِلّا

مجلس را بہ بخشش وگاہے در ابتدائے خطبہ ایں نگفت کہ حمد خدائے را کہ عطا کنندہ است

ترغیبا فی العطاء و تشویقا لعُصبته - و ما قال اللّٰه الذی

مگر اینکہ در دل میداشت کہ مردم مرا چیزے دہند وگاہے درخطبہ ایں نگفت کہ خدا

یقضی الحاجات و یحسم انواع اللاواء - اِلّا لیحثّ الحاضرین

ہماں خدا است کہ حاجت برارندہا می کند وسختی ہا را می برد و ایں ہمہ از

علی الاعطاء و الاِرواء - و ما قال ان اللّٰه یحب اھل السماح

بہر ایں باشد کہ تا مردم را از بہر داد و دہش ترغیب دہد و می گوید کہ خدا

و الجود و الکرم - و یھلك البخیلین کما اھلك عادًا و ارم -

اہل جود و بخشش و کرم را دوست می دارد و بخیلان را ہلاک می کند چنانچہ عاد را و ارم را

لا يرغّب المصلين فى الطّول و الاحسان - ايملاءوا كيسه

که قوم هود علیه السلام بود هلاک کرد - و این همه از بهر این باشد که نمازیان را رغبت عطا و احسان

بالفضة و العقيان - و ان كان هذا الرجل من الصوفية

کند تا کیسه اورا به زر و سیم پر کنند - و اگر این شخص ازاں گروه صوفیه باشد که از

الذين يبايعهم الناس ليثبتهم الله على التوبة و يكتب

مردم بدین غرض بیعت می گیرند که تا دلهائے اوشاں بر توبه ثابت شوند

فى قلوبهم الايمان و يغرس فيها اشجار المحبة - و يزيّن

و تا خدا تعالے در دلهائے ایشاں ایمان را بنویسد و در آنها درختهائے محبت

التقوى فى اعينهم و يشرح صدورهم لاعمال الخير و البرّ

بنشاند و تقوی را در چشمهائے شاں زینت دار نماید و سینه هائے ایشانرا برائے

و الصلاح و العفة - فلا شك ان قلب هذا المرء و

اعمال خیر و صلاح و عفت منشرح کند - پس هیچ شک نیست که دل این شخص

زرعه الايمانى يشهد عليه و يلومه - و يلعنه بما يخالف

و تخم ایمانی او ملامت کند اورا و برو لعنت کند زیرا انکه ظاهر او مخالفت

ظاهره باطنه و يقول له يا هذا ما هذا الشرك الذى

باطن اوست و بگوید اے فلاں این چه دامے است که بگسترده و این چه

نصبته و الشرك الذى ارتكبته - الا تعلم انك رجيل ما

شرکے است که ارتکاب آں کرده - آیا نمے دانی که تو مردکے هستی

حظيت مثقال ذرة من علم الفقراء و لا من حلم الصلحاء

که یکذره از علم فقرا و حلم صالحین ترا بهره نیست و نه ترا

و ما اعطى لك سر من اسرار الدين - و ما مس قلبك

رازے از رازهائے دین بخشیده اند - و نه دل ترا نورے از

نور من انوار الشرع المتين - و ما شرح صدرك و

نورهائے شرع متین مس کرد - و نه سینه تو منشرح کردند و

ما أثمر سددك و ما علمك الله علما من علوم المعرفة -

نه ورنت کنار تو مثمر گردید - و خدا از علوم معرفت ہیچ علمے ترا نه

و ما آتاك رحمة من عنده و ما كنت مجلى الطلبة -

بخشیده است - و ہیچ رحمتے خاص از نزد خدا ترا داده نشده و تو از

و ما تحققت فيك آثار كامل و مكمل - و ما استجيب

اسپان دونده این راه اول اسپ نیستی و در تو نشانہائے کامل و مکمل ثابت نشده - و بذریعه تو

بك دعاء متوسل - و لست من الذين أيدوا من جناب

دعائے امیدوارنده قبول نشده - و تو از آناں نیستی که در وقتے تائید حق یافتند که یاوش

الحق في وقت لا ردء معهم و لا مساعد - و لا من الذين

ہیچ یاری کننده نبود و نه موافقت کننده - و نه از آناں که مردم

فهموا الناس اسرار الدين و اصوله والقواعد - الذين كانوا

را از رازہائے دین و اصول و قواعد آں خبر دادند - آنانکه اسلام را

للاسلام ممهدين - و للملة موطدين - و لادلة الرسل موكدين

پہنا کننده بودند - و ملت را استوار کننده و برائے دلائل پیغمبران تاکید

و لقلوب الطالبين مسددين - والذين حفظوا الاقوام من

کنندگان و برائے دلہائے طالبان تقویت دہندگاں - آنانکه قوم را از وساوس

الوساوس الشيطانية - و الذين وصلوا الارحام بالمنن الروحانية

شیطان نگہداشتند - و آنانکه باحسانہائے روحانی خویشی ہا را پیوند دادند

ثم تسئله نفسه اي فضيلة توجد فيك لتعد من الائمة -

باز نفس او ازو سوال می کند که کدام فضیلت در تو یافته می شود تا ترا

و ليتبعك الناس لاستفاضة انوار تلك الفضيلة - أأعطيت

از اماماں شمرده شود و تا مردم برائے حصول انوار این فضیلت پیروی تو کنند آیا

معارف لا توجد في غيرك من العلماء و الفقراء - او تفاضل

تو آں معارف داده شده که در غیر تو از علماء و فقراء یافته نمی شود یا بر تو

علیك اسرار الغیب اکثر من غیرك من حضرۃ الکبریاء

فیضان اسرار غیب زیادہ تر از دیگراں سے شود

او فیك قوۃ قدسیۃ تتردع الاهواء باتباعك - و من ورثك

یا در تو قوت قدسی است کہ حرصہای نفس از پیروی تو باز داشتہ

ببیعتہ یجد متاعًا من متاعك - ثم بعد هذا الارث

می شوند و ہرکہ بہ بیعت کردن وارث تو شد او از متاع تو متاعے یابد باز پس

یعد للرحلۃ اعداد السعداء - و یرحمہ اللہ من عندہ فیصیر

ازیں وراثت یافتن برائے کوچیدن ہمچو نیکاں آمادگی میکند - و خدا برو رحم کردہ از صلحاء

من الصلحاء - فیدرع حلل الورع - و یداوی علۃ العثار

او را مے گرداند - پس پیراہ ہائے پرہیزگاری می پوشد و بیماری لغزش و بیہوشی را

و الصرع - و یسوی کل اود العمل و الاعتقاد و الاخلاق -

علاج مے کند و ہر کجی عمل و اعتقاد و اخلاق را راست مے گرداند

و ینجو من سلاسل النفس و اغلالها و ینزل لہ امر الاعتاق

و از سلاسل نفس و غل ہائے آں نجات می یابد و برائے او حکم آزاد کردن

و ان کنت ما اعطیت کمثل هذہ الصفۃ و نوع الکمال - فبین ای

فرود می آید - و اگر ایں صفت و ایں کمال ترا نداده اند پس بیان کن کہ کدام

کمال اخفی فیك ان کنت صادقًا فی المقال - ا اعطیت

کمال در تو پوشیدہ است اگر تو در قول خود صادقی - آیا عصا ہمچو

عصا کعصا موسیٰ - او آیۃ الدم لمن عصی او یدًا بیضاء لمن یری

عصائے موسی ترا دادہ اند یا نشان خون برائے نا فرماناں یا دست سفید او برا آنکہ ببیند

او اعطیت اعجازًا کاعجاز القرآن - او وهب لك بلاغۃ کبلاغۃ

یا ترا معجزہ ہمچو معجزہ قرآن دادہ شد یا بلاغت بیان ترا بخشیدہ شد ہمچو بلاغت بیان

رسول آخر الزمان - فان الولی یاتی علی قدم الرسول - و یعطی لہ من

پیغمبر آخر الزمان زیرا کہ نبی بر قدم رسول خود مے آید - و او را ازاں خوارق

الخوارق ما أُعطي لرسوله المتبوع المقبول - وقد اتفق اهل

داده مے شود کہ رسول متبوع را عنایت شده - و اہل دلہا بریں متفق

القلوب على ان الولاية ظل للنبوة - فما كان في الاصل من

اند کہ ولایت ظل نبوت است - پس ہر چہ اصل را از انواع

انواع كمال يعطى للظل علامة للظلية - وكان من كمالات

کمال باشد ظل را نیز مے دہند تا آں نشان ظلیہ باشد - و از کمالات

رسولنا صلى الله عليه وسلم معجزة حسن البيان - كما هو

رسول صلی اللہ علیہ وسلم یکے ایں بود کہ او را معجزہ حسن بیان داده

يتجلى في مراة القرآن - فمن شرائط الولاية الكاملة اعجاز

بودند چنانچہ ایں امر از آئینہ قرآن ظاہر است - پس از شرائط ولایت کاملہ

الكلام - ليتحقق الظلية بالتشبه التام - ولا يختلج في

ایں است کہ ولی را اعجاز در کلام باشد تا بوجہ تحقق ظلیت تشبہ تام حاصل گردد - و

قلبك ان هذا الامر يقدح في معجزة كتاب الله المجيد

در دل تو ایں وسوسہ نہ گذرد کہ بدیں نوع کرامت کہ بلاغت بیان است در معجزہ

فان الظل ليس بشئ بل يتراى بلباسه الاصل ويتجلى

قرآن قدحے واقع می شود چراکہ ظل بذات خود چیزے نیست و ظل در ماہیت

هوية الاصل في مراة الظل كما لا يخفى على الرشيد - و

خود ہماں اصل است کہ بصورت ظل ظاہر شده مثل صورتہا کہ در آئینہ منعکس

لو فرض القدح لبطلت المعجزات كلها بالكرامات - فانها

مے شوند - و اگر فرض کنیم کہ ازیں قسم کرامت قدحے در اعجاز قرآن کریم لازم مے

قد شابهها في صور ظهورها على وجه الخرق وكونها

آید - پس ازیں خیال ہمہ معجزات بکرامات اولیا باطل می گردند زیرا کہ آں ہمہ کرامات در بودن

فوق العادات - فلا شك ان هذا الوهم باطل بالبداهة

آنہا خارق عادت مشابہ بمعجزات افتاده اند - پس ہیچ شک نیست کہ ایں وہم بہ بداہت باطل است

و من قبیل الاغلوطات - ولا یزعم کمثل هذا الا الغبی

و از قبیل مغالطہا است - و ہیچ کس چنیں زعمے نہ کند مگر آنکہ سیل

الذی ذهب عقله بسیل التعصبات - و لیس عندنا جواب

تعصبات عقل او بردہ باشد - و نزد ما جواب طبیعت

قریحة جامدة و فطنة خامدة ولا حاجة الی رد هذه

بستہ و زیرکی فرو نشستہ نیست و حاجت ردّ ایں خرافات

الخرافات - و لو کان لهذا الاعتراض مورد من موارد

نیست و اگر ایں اعتراض را مورد ے متحقق از موارد صواب بودے

الصواب - فکان من الواجب ان یمنع رسول الله صلی

پس بر رسول صلی اللہ علیہ و سلم واجب شدے کہ صحابہ

الله علیه و سلم صحابته من تکلمهم ببلاغة البیان و

خود را از گفتگوئے شان بلاغت بیان و فصاحت تقریر براے سدباب

فصاحة التبیان سداً للباب - و لکن الرسول صلی الله

منع فرمودے - مگر رسول خدا صلی اللہ علیہ و

علیه و سلم ما منعهم و ما اشار الی ان ینتهوا من هذه

سلم ایشاں را منع نکرد و نہ بدیں اشارت فرمود کہ ازیں ظاہر

العادة - و ما ندّد بانه من مناهی الشرع لما فیه رائحة

نہ کرد کہ ایں عادت از منہیات شرع است چراکہ دریں بوئے

من الشرکة - بل حث علیه فی مواضع فما استقالوا منه

از شرکت یافتہ می شود بلکہ در چند مقام بریں رغبت داد پس صحابہ

لیتادّبوا مع کلام حضرة العزة بل تصدوا للنظم و النثر

ازیں خدمت در گذاشتن نخواستند و ایں معذرت پیش نہ کردند کہ طریق بلاغت و فصاحت

و کثر شغلهم فی هذه المهمة - و لهم اشعار و قصائد و

دور از ادب کلام رب مجید است بلکہ براے نظم و نثر پیش آمدند و دریں راہ شغل ایشاں بسیار شد و مر ایشاں را

عبارات ساقوها علی نہج البلاغۃ - و دوّنت فی الکتب المشہورۃ - و من المعلوم انّہ
شعرہا و قصیدہ ہا و عبارات اند کہ بر طرز بلاغت آں ہا را راندہ اند و در کتب مشہورہ نوشتہ شدند - و معلوم است کہ
کان طائفۃ من الشعراء الماہرین و الفصحاء المتکلمین
طائفہ از شعرا و تقریر کنندگاں در حضرت نبوت موجود بودند - باز بداں
موجودین فی حضرۃ النبوۃ - ثم اعلم ان کلام الاولیاء
کہ کلام اولیاء برائے کلام انبیاء ہمچو سایہ است
ظل لکلام الانبیاء کاشکال منعکسۃ و مرایا متقابلۃ و ہما یخرجان من
مثل اشکال منعکسہ و آئینہائی باہم مقابل و ہر دو از یک چشمہ بیروں می آیند
عین واحدۃ و ما ہو ثابت للاصل ثابت للظل من
و ہرچہ برائے اصل ثابت است برائے ظل نیز ثابت است
غیر تفرقۃ - و لا یعرف کلام الولایۃ الا بمشابہتہ بکلام
و تفرقہ جائز نیست و کلام ولایت شناختہ نمی شود مگر چوں بکلام نبوت
النبوۃ فی کل صفۃ و ہیئۃ و کفاک ہذا ان کان
در ہیئت و صفت مشابہت داشتہ باشد و ترا ایں قدر کافی است
لک حظ من معرفۃ - ثم نرجع الی اول الکلام - فاعلم
اگر ترا بہرہ از معرفت باشد باز ما سوئے کلام اول رجوع می کنیم
ان الزمان قد تغیر بالتغیر التام - و کثرت المعاصات -
پس بدانکہ زمانہ تغیر تام پذیرفتہ و گناہاں بسیار شدند
و قلت المواسات - و ازدری اہل القلوب مع حلول
و غمخواری کم گردید و اہل دل تحقیر کردہ شدند باوجود فرود آمدن
الاہوال - و مساودۃ الاعداء و حمل الاثقال - لا یرضی
ترسہا و جستن دشمناں و برداشتن بارہا - دشمن راضی
العدو الا بسکوۃ مصرعہم - و اعدام اثر مطلعہم - و جعل
نمی گردد مگر بہ سختی جائے افگندن ایشاں و بدور کردن نشان طلوع ایشاں - و گردانیدن

اللحد موعدهم - و يريد الحاسدون ان يطمسوا معالمهم
شگاف قبر جائے سپردن ایشان حاسدان می خواہند کہ جائے بلند ایشان را
و يمرّوا مطعمهم - طالت الألسن كل سفيه و رعاع - و
ناپدید کنند و طعام ایشان را تلخ گردانند - زبانہائے ہر یک سفلہ و مردم
غلب كل مسوّد على مُطاع - و عقوق الابناء انقض ظهر
اَکس دراز شد و ہر کہتر بر مہتر غالب شد - و نافرمانی پسران کمر شکست
الآباء - و ولّد دواءهم انواع الداء - و تعوّد اكثر الناس
پدران را و دواء ایشان گوناگون بیماری ہا پیدا کرد و عادت گرفتند اکثر
مواصلة اللهو - و عوّدهم عجبهم مداومة الزهو - و عكس
مردم پیوستگی بازی کردن را و عادت گردانید ایشان را عجب ایشان ہمیشگی
الآمال تعليم الصبيان - و صار حصاد الاخلاق والايمان -
کبر و ناز و واژگون نمود امیدہا را تعلیم صبیان و درو کنندہ شد اخلاق و
و غيّر الهيئة هيئة الاحداث - و احاطا لطبعية طبيعتهم
ایمان را و علم ہیئت ہیئت نوجوانان را متغیر کردہ است و علم طبعی طبیعت
فملكوا طرق الالحاد كالميراث - و نسوا الله و قدره و
شان را تبدیل کرد پس ہمچو وارثان مالک طرق ہائے الحاد شدند و فراموش
اتخذوا الاسباب الها و حسبوها كالغوائث - و يسخرون
کردند خدا را و تقدیر او را و اسباب را خدائے خود گرفتند و فریادرس خود دانستند
من الذين آمنوا و يحسبونهم جاهلين ناقصين كالاناث
و بر مومنان استہزا می کنند و ایشان را ہمچو زنان احمق و ناقص می دانند
و دخلوا فی بطن الفلاسفة كدخل الاموات فی الاجداث
و در شکم فلاسفہ چنان داخل شدند کہ مردہ ہا در قبرہا داخل مے شوند - و
و لم يبق لقوم شرح الصدر للايمان لما هبّ ريح
باقی نماند ہیچ قومے را شرح صدر برائے ایمان چرا کہ باد فسق وزیدہ است

الفسق و قسی القلوب بهذا الطوفان - الا قلیل من
و دل ہا سخت شدند بباعث ایں طوفان مگر اندک مردم از
عباد الرحمٰن - و کلما کان من اخلاق فاضلة - و
بندگان خدا تعالے و ہرقدر کہ اخلاق فاضلہ بودند و سیرتہائے
شمائل محمودة مرضیة - فقد رکدت فی هذا العصر
بہتر و پسندیدہ بودند پس ہواے آں دریں زمانہ
ریحها - و خبت مصابیحها - و قلّ التقوی و التوکل علی
بایستاد و چراغہاے آں مردند و کم شد تقوی و توکل بر
الله القدیر - و افرط الناس فی استقراء الحیل و تجسس
خداے قادر و مردم در تلاش حیلہ ہا و تجسس تدبیرہا از حد
التدابیر - لا یومنون باقتدار الله و یوم الاثام - و لو
درگذشتند و ایماں نمے دارند بریں کہ خدا قادر است و
کانوا مومنین لما اجترءوا علی الاجترام - ما بقی خوف
مجرمان را سزا خواہد داد و اگر اہل ایمان بودندے برگناہ کردن جرات
الله فی قلوبهم - فلاجل ذالك طغیٰ سیل ذنوبهم - و
نکردندے - خوف خدا در دل ایشاں باقی نماندہ است پس ازہمیں سبب سیلاب
عصفت بهم موجاء عصیانهم - و صارت عیشتهم کلها
گناہان شاں از حد درگذشت وتند باد نافرمانی شاں سخت وزید وتمام زندگی ایشاں
لنفسهم و شیطانهم - اسلمتهم دنیاهم للکرب - و القتهم
براے نفس ایشاں و شیطان گردید - سپرد اوشاں را دنیاے اوشاں باندوہ ہا و انداختن
طلبها فی نار النوب - یتعلمون لها کثیرا من العلوم
ایشاں را جستن دنیا در آتش مصیبت ہا می آموزند براے دنیاے خود بسیارے از
النخب - کمثل الهیئة و الطبعیة و فنون الادب - فان
علوم برگزیدہ ہمچو علم طبعی و ہیئت و فنون ادب - پس اگر

لم يرفعوا عند الامتحان و اُقعدوا في الصبب - فكادوا

پاس نشدند در وقت امتحان و نشانیده شدند در نشیب یعنے فیل شدند - پس

يُهلكون انفسهم و تصعد زفرتهم كالسحب - و ان نازوا

قریب است که خودکشی کنند و ناله و آه شان همچو ابر بلند تر گردد - و اگر در

بمرامهم فيتمرمرون عند نجح الارب - و يرون قرة عينهم

امتحان پاس شوند پس از نشاط می جنبند بوقت برآمدن حاجت و می بینند

في المال و سكينتهم في النشب - هذه همهم في منتهى

خنکی چشم شان در مال و آرام شان در متاع این نمونه همتهای ایشان است

الهوا و مرمى الطلب - يقرؤن الكتب بشق الانفس و

در جستن خواهشهائے نفس و اندازه طلب از بهر آں - می خوانند کتاب را بمشقت

الوجى و التعب - و يبيتون مذكرين مفكرين فيما ادرسوا

نفس ها و بسودن و مانده شدن و شب می گذرانند در یاد گرفتن سبق و در فکر

و يسبق بعضهم بعضا في الخبب - و ينضون فيه ركاب

معانی آں و در دویدن بعض بر بعض سبقت می کنند - و لاغر می کنند دریں کار

طلبهم حتى يخاف عليهم دواعي العطب - و يريد كل

شتران طلب خود را تا آنکه خوف آں اسباب و امراض پیدا می شود که ازاں

احد منهم ان يكون حظيا و مالك الفضة و الذهب -

هلاک شوند و اراده می کند هریک از ایشان که صاحب قدر و دولت و اقبال و

فيسعى له بجهد النفس في ليله و نهاره و يذيب جسمه

مرتبت و مالک زر و سیم باشد پس مے دود براے آں در شب و روز و

في مطالعة الكتب - و ترى كثيرا منهم اسلم شدة

می گدازد جسم خود را در مطالعہ کتابها - و بسیارے را از ایشان خواهی دید که سخت

جهدهم او اخذهم الصرع بهذا السبب - و ذهب

محنت شان اوشان را مسلول کرد یا مصروع شدند و زندگی در عرض بذر

الهباتُ فی هوا الذهب - و ماتوا و غابت اشباحهم
برباد رفت و مردند و کالبدہائے شاں چوں حباب ہا
کالحبَبِ - و انسدّت الحیل ثم نزل الاجل فخلس ارواحهم
ناپدید شدند و بستہ شدند حیلہ ہا باز فرود آمد موت پس ربود جانہائے
بید الحَرَبِ - فهذه مآل الدنیا و مآل شدۃ الجهد لها
ایشاں را بدست غارتگری - پس ایں انجام دنیاست و انجام کوششہا از بہر آں
و نموذج شعبۃٍ من الشعب - یاحسرۃ علی الذین اغترّوا
است و نمونہ و نمونہ شاخے است از شاخہائے آں - اے حسرت بر آناں کہ بر
بحلاوتها و نضارتها و نسوا مرارۃ المنقلب - و اذا قیل
شیرینی و تازگی دنیا فریفتہ شدند و تلخی بازگشت را فراموش کردند - و چوں
لهم اتقوا اللّٰہ و لا تنسوا حظکم من العقبیٰ قالوا ما العقبیٰ
ایشاں را گفتہ شود کہ از خدا بترسید و بہرہ خود را از روز جزا فراموش
ان هی الا قصص نحتتها اهل العجم و العرب - و افرط
نکنید میگویند کہ روز جزا چیست ایں ہمہ قصہ ہا ہستند کہ اہل عجم و عرب
کثیر منهم فی الطباع الذمیمۃ - و فسدت نفوسهم و
آنہا را از خود تراشیدہ اند - و اکثر نفس ہا در سرشت نکوہیدہ از حد درگزشتہ اند
رَعشت رؤسهم و مالوا الی الخسۃ و الدناءۃ و البخل
و فاسد شدند نفسہائے شاں و خالی شد از مادہ عقل سرہائے شاں و سوے کمینگی و
و الشح و الکبر و الفسوق و المعصیۃ - و رذائل اخریٰ
فرومایگی و بخل و حرص و بدکاری و نافرمانی و رذائل دیگر
من الریاء و الشحناء و الغیبۃ و النمیمۃ - و لا تریٰ
مثل ریا و بغض و گلہ و غمازی میل کردند و نخواہی دید
نفسًا ولّیٰ وجهها شطر الحضرۃ - الا قلیل من الاتقیاء
نفسے را کہ سوے حضرت عزت رو کردہ باشد مگر اندکے ازاں پرہیزگاراں

الذین ہم کالنادر المعدوم فی ھذہ الطوائف الکثیرۃ
کہ ایشاں بمقابلہ این مردم کثیر ہمچو نادر و معدوم اند
المستکثرۃ - و تری الوفا من الاحداث و الشبان - الذین
و خواہی دید ہزار درہزار نوعمراں و جواناں را آنانکہ
تعلموا العلوم الجدیدۃ و فنون اہل الصلبان - ما ازداد
علوم جدیدہ و فنون رواج دادہ عیسائیاں را آموختہ اند دلہاے ایشاں
قلوبہم لرب العالمین - و ظلموا انفسہم بانکار خالق السماء
فرماں بردار خداوند عالمیاں نماندہ اند و بانکار ذات پیدا کنندہ زمین و آسمان
و الارضین - و ما تقیدوا بقیود الشرع و شعار الاسلام -
بر نفسہاے خود ظلم کردند و بقیدہاے شرع و شعار اسلام مقید نماندند -
و خلعوا خلعۃ الملۃ و صاروا کالانعام - و ما بقی اعتقادہم
و خلعت فاخرہ ملت اسلام را از بر کشیدند و چوں چار پایاں شدند
فی اللہ کما ھو فی الملۃ الاسلامیۃ - بل خرجوا من حکم
و اعتقاد ایشاں در خدا تعالے ہمچو عقائد اسلام نماند بلکہ از حکم باری تعالے
اللہ و دخلوا تحت حکم الفلاسفۃ - و سلموا نواصیہم الی
بروں شدند و تحت حکم فلاسفہ درآمدند و پیشانیہاے خود را در
ایدی الملاحدۃ الغربیین - و اعرضوا عن الحکمۃ الیمانیۃ
دستہاے ملحدان مغربی سپردند و از حکمت یمانی یعنے حقائق قرآنی و
و عرفان العربیین - فجرہم الملاحدۃ حیثما شاؤا - و بعدوا
معرفت سوناں اہل عرب اعراض کردند - پس ملحداں اوشاں را کشیدند ہر جا خواستند
من رحم اللہ و بغضب من اللہ باؤا - و اشاطہم
و از رحم خدا تعالے دور افتادند و زیر غضب خدا تعالے آمدند و بکشتن پیش آوردند
شیاطینہم - و مزقہم سراحینہم - و اضلتہم طواغیتہم - و
ایشاں را شیطانہاے ایشاں و پارہ پارہ کرد ایشاں را گرگہاے ایشاں و گمراہ کرد ایشاں را

شنّت عليهم الغارة و نزعت منهم يواقيتهم - و قاموا
گرگهاے ایشان و گمراه کرد ایشانرا طاغوتهاے ایشان و از هر طرف براے غارت بر ایشان افتادند
الى ثمن ايمانهم فاهراقوا ماءها - و ما تركوا فيها الا
و یاقوتهاے ایمان ایشان ربودند و سرمۀ شکستہ ایمان ایشان بر خواستند پس همه آب آن
اهواءها - فبعث الله فيهم مصلحا منهم ليرد اليهم اموالهم
ریختند و هیچ چیز دران بجز هواے نفس اماره آن نگذاشتند - پس خدا تعالى در ایشان
و يفيض المال و يؤمنهم من اهوالهم - فان المخالفين فيهم
هم از ایشان مصلح مبعوث فرمود تا اموالهاے ایمان ایشان سوے ایشان رد کند و آن مال
لم يكونوا منقلين من غير حجة بالغة و ضربة دامغة
ایمانی را بکثرت در ایشان پیدا کند و از خوفها در امن آرد - چراکه مخالفان قوی هستند
بما بلغوا في نشاتهم الظلمانية الى هوية ابليسية واحتاجوا الى عصا دامغة
که بغیر حجت بالغه و ضرب شکننده سر از شر خود باز آیند و نبودند - چراکه ایشان در پیدایش ظلمانی خود تا بماهیت ابلیسیه رسیده
وانهم تبعوا الفلاسفة في جميع ما رقمه بنانهم - و نطق به
بودند و محتاج شدند به عصاء سر شکننده - چراکه ایشان در جمیع آن امور پیروی فلاسفه کردند که
لسانهم - و دخلوا بطونهم - و استيقنوا ظنونهم - و استحسنوا
سر انگشت فلاسفه آنرا نوشت و زبان آنان بآن گویا شد و در شکمهاے ایشان داخل شدند
شئونهم - و استبدلوا الزقوم بالتي هي لهنة الجنة و
و گمانهاے ایشانرا یقین پنداشتند و کارهاے ایشان را نیکو شمردند - و زقوم را بعوض آن
اخذوا الخزف و اضاعوا و شاح دررهم اليتيمة الفريدة
طعام گرفتند که قبل از طعام بهشت بطور نمونه داده شد و سفال را گرفتند و حمیل درهاے یگانه
و قالوا ما انحلت عقدتنا و ما انكشف غطاءنا الا بكتب
ضایع کردند و گفتند که عقده هاے ما حل نشدند و پرده هاے ما منکشف نشده مگر بکتابهاے
الفلسفة - و ان هي الا حيل كاذبة و كلمات مخلوطة
فلسفه . و این همه حیله هاے دروغ و کلمات آمیخته بمکر و افترا هستند

بالمكر و الفرية - بل ما حصلت لبانة نفوسهم الامارة-

بلکہ حقیقت این است کہ حاجت نفس امارہ شان

الا فی طرق الاباحة و الخروج من الربقة الملية- و لا

بجز این امر حاصل نمی شد کہ از ربقہ ملت و مذہب بیرون آیند - و نمی

یعلمون ان شرایع الانبیاء قد هدت الی حضرة غفل

دانند کہ شریعتہائے انبیاء سوئے آں درگاہ ہدایت کردہ اند کہ ازاں

عنها عقول الحکماء - و اوضحت اسرارًا لم یزل الفلاسفة

عقول حکما غافل اند و واضح کردند آں رازہا را کہ ہمیشہ بودند

فی ظلمات منها لا یعلمون طرق الاهتداء - و السرّ

فلاسفہ در تاریکی ہا ازاں نمی دانستند راہ ہدایت را و دریں راز

فیه ان الانبیاء یُلقَّون العلوم من الله العلیم الحکیم-

حقیقت این است کہ انبیاء علیہ السلام از خدائے علیم و حکیم علم می یابند

و الله لا یغفل عن النهج القویم - بل یجمع فی بیانه

و خدا تعالے از راہ ہدایت غافل نمی شود و جمع می کند در بیان خود

علوما صحیحة و دلائل مُبصرة توصِلُ الی الصراط المستقیم-

علوم صحیحہ و دلائل روشن را کہ تا صراط مستقیم مے رساند

لما لا یجوز علیه الذهول و هو نور کامل تنزّه شانه عن

چراکہ برو غفلت جائز نیست و او نور کامل است و شان او از

ظلمة الرای السقیم - و اما العبد فلا بدّ له ان یغفل

ظلمت رائے بیمار پاک است - مگر بندہ پس برائے او ضرور است کہ اگر

عن شیءٍ دون شیءٍ و یذهل عن امر عند اخذ امر آخر

چیزے را نگہدارد از چیزے دیگر غفلت کند و اگر امرے را بگیرد

و لیس فی یده قانون عاصم من الذهول و الخطاء-

امر دیگر ازو فراموش ماند چراکہ در دست او قانونے نیست کہ از نسیان و از خطا محفوظ تواند داشت

و اما صناعة المنطق فمتاع سقط و ليست بعاصمة قط

که صناعت منطق پس این متاع هیچ و ردی است و هرگز ازین او نتند

من هذه العوجاء - و قد ضلت الحكماء الفلاسفة

محفوظ نتواند داشت و حکما باوجودیکه صناعت منطق را امام خود

مع اتخاذهم هذه الصناعة اماما - و كثرت في آرائهم

گرفتند بار گمراه شدند و در رائے ہائے ایشاں بکثرت اختلافات

الاختلافات و المناقضات و الشبهات فما استطاعوا

و تناقضات پدید آمد پس نتوانستند

ان يقطعوا بها خصاما - فلذالك تجد الفلاسفة يخالف

که بمنطق قطع آن پیکار کنند و از ہمیں سبب فلاسفه را می بینی که در

بعضهم بعضا في الآراء - و كل احد منهم يدعي كمال الدهاء - و هذا هو الامر الذي يتميز

رائے ہائے خود بیکدگر اختلاف می دارند و ہر یک از ایشاں دعوی کمال فرزانگی میکند و این ہماں امریست که بدو متمیز

به النبي و من تبعه عن الفلسفي - فاياك ان تغفل

می شود پیغمبر و ہرکه تابع او باشد از فلسفی پس خود را ازین نگہدار که

عنها و تبعد من حضرة العليم العلي - و قد عثرت على

که ازین امر غافل شوی و از حضرت علیم و علی دور گردی - و تو برین مطلع شده

ان هذا الزمان زمان الفتن و الالحاد و البدعات -

که این زمانه زمانه فتنه ہا و کجروی و بدعت ہا ست

و ملئت الارض ظلما و جورا و قل عدد الصالحين

و زمین از جور و ظلم پر شده است و مردان و زنان نیک کم

و الصالحات - و من اعظم المصائب على الاسلام ان

شده اند - و از بزرگتر مصیبت ہا بر اسلام این است که

الذرية الجديدة الذين ورثوا شيوخهم المسلمين - يجهلون

ذریت جدیده که بعد از پیران خود را وارث شده اند - نسبت بجہل میکنند

اهل الاسلام باجمعہم و یقولون ان الفلاسفۃ من الصادقین
تمام مسلمانان را و می گویند کہ فلسفیاں بر راستی ہستند۔
و قالوا انہم فازوا بدرجۃ التحقیق - و شربوا مستوفین
و گفتند کہ فلاسفہ بہ درجہ تحقیق رسیدہ اند - و ازیں شراب خالص
من ھذا الرحیق - و اما الانبیاء فاصابوا بعضا و اخطئوا
سیراب شدہ اند - و نعوذ باللہ کلام انبیا علیہم السلام بعضے صحیح و غلط
بعضا و کلامہم مخلوط بسدید و غیر سدید - و کانوا
مخلوط شدہ و در
فی الامور الحکمیۃ کغبی و بلید - فانظروا الی ای حد
امور حکمیہ ہمچو غبی و بلید بودہ اند پس بہ بینید کہ تا کدام
بلغ امر توہین الاسلام - و ان ھذا لھو البلاء المبین
حد امر توہین اسلام رسیدہ است - و ایں بلاء ظاہر و از
و من الدواہی العظام - و یقتضی ھذا الموطن ان ینزل
مشکلات بزرگ است - و ایں مقام مے خواہد کہ نورے
نور من السماء - کما خرجت ظلمات مخوفۃ من ارض
از آسمان نازل شود ہمچنانکہ تاریکی ہائے ترسانندہ از زمین
قلوب العمیان و الجہلاء - لیوفی اللہ الموطن حقہ و
دلہائے کوران و جاہلان بیرون آمدہ تا کہ خدا تعالے ایں حالت موجودہ
یدرک الذین کانوا علی شفا التباب - و ھذا من
را حق او بکمال و تمام دہد و تدارک کسانے فرماید کہ بر کنار ہلاکت افتادہ اند
سنن اللہ کما لا یخفی علی اولی الالباب - ولا شک
و ایں از سنتہائے خدا تعالی است چنانچہ بر دانشمنداں پوشیدہ نیست - و ہیچ
ان ھذہ السموم بلغت الی حد امست بہا قلوب
شک نیست کہ ایں زہرہا بحدے رسیدہ اند کہ دلہائے زنان و کودکان

النسوان و الصبیان - فضلاً عن عقول اهل البصیرۃ

نیز آنہا را محسوس کردہ اند قطع نظر از اہل عقل و معرفت

و العرفان - و ما کان امرھا ھیّنا بل لا یوجد

و کار این زہرہا آسان نیست بلکہ نظیر آن

نظیرھا من بدو الخلقۃ الی ھذا الاوان - و اھلکت

در ہیچ زمانہ یافتہ نشدہ - و ہلاک کرد

اکثر مما اھلکت سموم سابق الزمان - و ما بقی خوف

زیادہ تر از آنچہ ہلاک کرد زہرہائے زمانہ سابق و در کرانہ از

اللہ فی زاویۃ من زوایا القلوب - و وسعھا حب

کرانہ ہائے دل ہا خوف خدا تعالیٰ باقی نماند و در گرفت تمام

الدنیا و شغفھا کالمحبوب - فتألق فی السماء بحذاء

تمام صحن دلہا محبت دنیا و اندرون را شگافتہ کردہ داخل شدہ - پس در

ما حدثت فی خواطر الناس - لیکون الامر للّٰہ الواحد

آسمان آن امر پیدا کردہ شد کہ در دلہائے مردم پیدا شدہ بود تا کہ ہمہ امر

القھّار و یقطع ما نسجہ ایدی الخناس - فان الغیرۃ

خدا را شود و ہرچہ خناس بافتہ است آنرا قطع کردہ شود - چراکہ

الالٰھیۃ لا تعطی الضلالات عمرًا طویلاً - و تنزل منہ

غیرت الٰہی گمراہی را عمر طویل نمی بخشند و نازل می شود

حربۃ الصدق و یقتل ما دجل الحق حجۃ و دلیلاً -

ازو حربہ صدق پس قتل میکند آنرا کہ پوشید حق را لیکن نہ قتل جسم بلکہ

و لا تحسبنّ اللّٰہ مخلف وعدہ رسلہ - او منسی سنتہ

از روئے اتمام حجت - و گمان مکن کہ خدا تعالیٰ تخلف وعدہ خود کند یا سنتہا

و سبلہ - فانہ جوّاد کریم یرحم عبادہ عند المصائب -

و راہ ہائے خود را فراموش کند - چراکہ صاحب جود و کرم است بر وقت مصیبت بر بندگان خود

و ینزّل رحمه عند انتیاب النوائب - و کذالک جرت
رحم می فرماید و چون مصیبت ها پے درپے بیایند رحم او نازل میشود - و ہمچنیں از ابتدائے
عادته من بدو الخلقة - و قد توعّد علی انکار هذه
پیدایش ہمیں عادت او جاری ماندہ است - و بر انکار ایں عادت وعید
العادة - فتحسّسوا من مجدد این هو عند هذه الفتن
فرمودہ است - پس خبر بپرسید از آگاہاں کہ باوجود ایں فتنہ ہا و ایں زمانہ
و هذا الزمان - و قد انقضت علی راس المائة
مجدد دین کجاست - و بر سر صدی سال ہا گذشتند و ملت محمدیہ
من سنین و ثقّبت الملة باسنة اهل العدوان - و
علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام از نیزہ ہائے ظالمان سوراخ کردہ شدہ - و
لا یترک الله مدینة دینه کعمارة خربت - و جدرات
خدا تعالے شہر دین خود را ہمچو عمارتے نمی گذارد کہ خراب شود و نہ
هدّمت - بل یبنی سورها و یقی محصورها - و یدع
ہمچو دیوارہا ے کہ منہدم شوند بلکہ فصیل گرداگرد آنرا بنا می کند و آنانکہ در محاصرہ
صول الاعداء - و یطفی ما ظهر من نار المراء - حتی
اند آنانرا نجات می بخشد و دور می کند حملہ دشمنانرا - و فرو می نشاند آنچہ ظاہر شد از آتش خصومت - تا
لا یبقی لمسلم من ایدی العدا نزع - و لا فی هدم
باقی نماند برائے مسلمانے از دست دشمناں ترسے و خوفے - و نہ کافرے را در
بیت الدین لکافر طمع - و هکذا تمشی امر الله تعلی
منہدم کردن خانہ دین طمع و امیدے - و ہمچنیں امر الٰہی از قدیم جاری ماندہ
ممرّ الدهور - و لزم ظهور المفاسد لمعان هذا الظهور - و
و لازم ماندہ است ظہور مفاسد را روشنی ایں ظہور - و اگر تو
انکنت لا تعرف هذه السنة فاقرء فی القرآن ما قیل
ایں سنت الٰہی را نمی شناسی - پس قرآن را بخواں و بہ بیں کہ

لموسیٰ - اذهبا الی فرعون انه طغیٰ - فانظر کیف اقتضیٰ

موسیٰ را چه گفته اند که برو سوے فرعون که او طاغی شده است - پس نظر کن

طغیانُ فرعون وجودَ الکلیم - و کیف ارسل الله رسوله

که چگونه طغیان فرعون وجود کلیم علیه السلام را بخواست و چگونه الله تعالیٰ رسول

عند غلوّ هذا الکافر اللئیم - ثمّ لمّا ظهر الفساد و کثرت

خود را بوقت غلو این کافر لئیم فرستاد - باز چوں در زمانهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم

احزاب المفسدین فی زمان خاتم النبیین - و عُبِدَتْ

که خاتم الانبیاء بودند فساد غلبه کرد و گروه هائے مفسداں زیاده شدند و پرستش بتها شد

الاصنام و تُرِکَ القدیر العلام - و وقع فی دوکةٍ و

و خدائے قادر و غیب دان را ترک کردند و امر تمام قوم ها مختلط و مشتبه

بوْحٍ الاقوام - و اباح الفسقَ و المعصیة اللئامُ - و

گردید - و مردمان دون فسق و معصیت را بر خود حلال کردند و

ما بقی شغلهم الا الاکل و الشرب کانهم الانعامُ -

بجز خوردن و نوشیدن هیچ شغل شاں نماند گویا ایشاں چارپایاں هستند

بعث الله رسوله الکریم من الامیین و ارسله الیٰ

آنگاه خدا تعالیٰ رسول خود را از امیاں پیدا کرد و سوے جهانیاں اورا

العالمین - و قال قم فانذر و ربک فکبر وثیابک فطهر

فرستاد - و فرمود که برخیز و مردم را بترساں که گناه ایشاں غضب خدا را برانگیخته

والرجز فاهجر - فحاصل الکلام ان نبینا صلی الله

و چنداںکه توانی بزرگی خدا تعالیٰ را ظاهر کن یعنے جلال خدا که بتاں را داده شد باز ستاں و جلال الهی ظاهر کن

علیه و سلم اُرْسِل لهذا الغرض المذکور من رب العباد -

درین اشارت است که بر دست او بتاں مقهور خواهند شد و جلال و عظمت الهی ظاهر خواهد شد - و از پلیدیها جدا

و ما کان من نبی و لا رسول الّا انه اُرسِلَ عند فرع

باش این اشارت است سوئے اینکه از هر قسم پلیدی دور باید ماند و نیز سوئے این اشارت است که خدا اراده فرموده

من فروع الفساد - و اجتمعت الفروع کلها فی زمن

است که از صحبت مشرکان که نجس اند تراجدا کند و شرک را از زمین تکه بر دارد - و جامہا ئے خود را و

نبینا الهاد السجاد - ثم جاء زماننا هذا فلا تسئل

دل خود را پاک کن (ثوب بمعنی دل نیز آمده) این اشارت است سوئے اینکه خدا اراده فرموده است که

عما رئینا فی هذا الزمان - و الله قد تمت فی هذا

دل ہا را از ہر قسم شرک و ظلم و التفات الی ماسوا اللہ پاک کند - و نیز این ہم دریں آیت ہا اشاره می کنند که

الزمن دائرة الفسوق و الفحشاء و الشرك و العدوان -

این شریعت بریں ہمہ اجزا مشتمل است - پس حاصل کلام این است که پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم برائے این غرض

وماترك الناس صغيرة و لا كبيرة فما اصبرهم على

مذکور فرستاده شد و ہیچ نبی و رسولے نیامده که از ہر شاخے از شاخہائے فساد و نیامده باشد و این ہمہ شاخہا در

النيران - يستحسنون السيئات و يستحلون مرّا و ياكلون

زمانِ جناب پیغمبر با مجتمع شدند - با نه زمانه ما آمد پس ہیچ مپرس که دریں زمانه چه دیدیم و بخدا که دریں زمانه دائره

سمّ العصيان - و كثر رعاع الناس و قل شرفاءهم

فسق و بدکاری و شرک و ظلم بکمال خود رسیده است - نیک می شمارند بدی ہا را و شیریں می پندارند تلخ را

من اهل التقى و الايمان - و انبتوا نباتا خبيثا و

و می خورند زہر نافرمانی را و بسیار شدند مردم سفله و کم شدند مردم شریف از اہل پرہیز و ایمان و نجیث

نشاءوا فی مجالس الالحاد و الارتداد و الكفران - و

روئیدگی روئیدند و در مجلسہائے الحاد و ارتداد و کفران نعمت پرورش یافتند -

اعطوا حقوق الله غيره و اخذوا طريق الطغيان - و

و حق ہائے خدا تعالےٰ را بغیر او دادند و طریق طغیان گرفتند - و

ما بقى من قوة و لا خلق الا اعطوها لغير الله الديان -

ہیچ قوتے نماند و خلقے که غیر حق را نه داده باشند -

مثلا كانت الهيئة جوهرا شريفا و خلقا اعظم فى

مثلا ہیئت در انسان جوہرے شریف و خلقے اعظم بود و

الانسان - و اودعه الله تعالیٰ ایاها لیفنی نفسه فی

خدا تعالیٰ در انسان قوتهائے محبت برائے این ودیعت نهاده

تصوّر جمال ربّه المنان - و لیکون له بالروح و الجنان -

بود تاکه ایشان نفس خود را در اطاعت رب خود فنا کنند و تاکه از دل و جان

و لیترقی فی سبل حبه و لا یبقی منه اثر و یذوب

مرخدا را باشد و تاکه در راه هائے محبت او ترقی کند و از وجود او اثرے

وجوده بنار العشق و الولهان - و لکن العمیان بذلوا

نماند و وجود او بہ آتش عشق و محبت الٰہی بسوزد و لیکن نابینایان این

هذه الصفة الجلیلة الشریفة فی غیر محلها واضاعوا

صفت شریف و بزرگ را در غیر محل آں خرچ کردند و گوہر بزرگ ایمان

درة الایمان - و وضعوا محبة الله فی مواضع اهواء النفس

را ضایع کردند - و محبت الٰہی را در محل ہواہائے نفس

عند غلیانها و الهیجان - و نسوا الله و حبّه و شغفوا

و جوش آں نہادند - و خدا را و محبت او را فراموش کردند و شیفتہ

بالغلمان المرد و النسوان - و غابوا عن حضرة الحق

جمال امرداں و زناں شدند - و از جناب باری غائب شدند

و جهلوا حسنها فویل للعمیان - لهم اعین لا یبصرون

و حسن آں درگاہ را فراموش کردند پس واویلا بریں کوراں - ایشاں را چشمہا ہستند

بها و لهم قلوب لا یفقهون بها فتهوی تلک القلوب

کہ بداں نمی بینند و دلہا کہ بداں نمی فہمند پس ایں دلہائے شاں بغیر رحمان

غیر الرحمان - و لصق بها طائفها فلا یترکها فی حین

محبت می کنند - و بدلہائے ایشاں خیالہائے ناپاک چناں چسپیده اند کہ ہیچ

من الاحیان - یفعلون سیئاتهم بالحریة و الاجتراء

وقتے از ایشاں جدا نمی شوند - بداں آزادی و دلیری بدی می کنند کہ

حتى لا يفهم منه قط انهم يؤمنون بالله و يوم الجزاء - ولا يتخيل

تا آنکه از آن فهمیده نمی شود که ایشان بخدا و روز جزا ایمان می دارند - و

برؤية اعمالهم انهم يخافون مثقال ذرة حضرة الكبرياء - فهذا هو الامر

بدیدن اعمال شان در خیال نمی گذرد که ایشان بقدر ذره هم از خدا می ترسند پس همین امر است

الذى اقتضى مصلحا ينزل بينهم من السماء - و كذلك

که تقاضا کرد که یک مصلح از آسمان بر ایشان نازل شود - و

جرت عادة الله فى السابقين من اهل البغى و

هم چنین در پیشینیان از اهل جرائم همین عادت خدا تعالے جاری

الغلواء - و قد كتب الله قصة قوم نوح و قوم

مانده - و خدا تعالے در کتاب خود از بهر همین امر قصه قوم

ابراهيم و قوم لوط و قوم صالح فى القرآن - و اشار

نوح و قوم ابراهیم و قوم لوط و قوم صالح نوشته است و اشاره

الى انهم أرسلوا كلهم عند الفتن و الفسوق و انواع

کرده است که این همه انبیا در وقت فتنه و بدکاری ها فرستاده

العصيان - وما عُطّلت هذه السنة قط وما بُدّلت وما كان الله نسيا لنوع الانسان -

شدند - و این سنت گاهی معطل نمانده و نه تبدیل یافته و خدا هیچ انسان فراموش کننده نیست - و ترا اینقدر

فكفاك هذا ان كنت تطلب دليلا ولن تجد لسنة الله تبديلا -

بیان کفایت میکند اگر طالب دلیل هستی چراکه سنتهای خدا را تبدیل نیست -

ثم اعلموا رحمكم الله انى امرؤ قد اعطانى

باز بدانید خدا بر شما رحم کند که من چنان مردے هستم که

ربى كلما هو من شرائط المصلحين - و ارانى آياته

خدائے من مرا آن همه چیزها داد که از شرائط مصلحان می باشد و مرا نشانهاے

و ادخلنى فى عباده الموقنين - و انه انزل على

خود بنمود و در بندگان اهل یقین مرا داخل کرد - و او از هر گونه برکت ها

برکات و انار مکانی - و ما بقی لی من منیۃ الا اعطانی -
برس نازل فرمود و مکان مرا روشن کرد و ہیچ آرزوئی من نبود کہ مرا نداد
و یتمنی الانسان ان یکون من بیت الریاسۃ و
و انسان آرزو مے دارد کہ از خاندان ریاست و امارت باشد
الامارۃ و یکون لہ حسب و نسب - فاعطانی ربی ھذا
و اورا حسب و نسب بود پس خدائے من ایں شرف بتمام وکمال مرا داد
الشرف کلہ و ما بقی لی طلب - و کذالک یتمنی الانسان
و ہیچ طلب مرا نماند - و ہم چنیں انسان آرزو میدارد
ان یکون لہ وجاھۃ فی الدنیا و الدین - و کرامۃ
کہ اورا در دنیا و دین وجاہتے باشد - و نزد اہل آسمان
و عزۃ فی اھل السماء و الارضین - فوھب لی ربی
و اہل زمین اورا عزتے باشد - پس بخشید مرا پروردگار من
عزۃ الدارین - و شرفنی بشرف الکونین - و قد لا
عزت ہر دو جہاں - و مرا ببزرگی ہر دو جہاں مشرف فرمود - و گاہے
یری الانسان موالیہ من ورائہ - و لا یکون لہ
انسان نمی بیند کہ بعد از مردن اورا فرزندے است کہ وارث اوست
ولد یرثہ بعد فنائہ - فیاخذہ غم و ضجر و کآبۃ
پس می گیرد اورا غم و بے قراری
لعدم ابناءہ - و یعیش حزینا و یبکی فی مساءہ
دل وشکستگی بوجہ نبودن فرزنداں و غمناک زندگی بسر مے کند و می گرید
و صباحہ - فما مسنی ھذا الحزن لطرفۃ عین بفضل اللہ و
در شام وصباح و بفضل الٰہی و رحمت او ایں غم مرا تایک چشم زدن ہم مس نکرد
رحمتہ - و اعطانی ربی ابناءً لخدمۃ ملتہ - و قد
و پروردگار من برائے خدمت دین خود چند پسر عطا فرمود - و گاہے

يهوى المرء ان يُعطىٰ له دررُ معارفٍ و علوم منتخبةٍ۔
دوست می دارد انسان که او را گوہرہائے معارف و علوم برگزیدہ دادہ شود
و ان يحصل له نضار و عقار و نشب ۔ فوهب لى ربّى
و آنکہ زر و زمین و مال او را حاصل گردد ۔ پس مرا خدائے
هذه كلها بكمال الاحسان و المنة ۔ و أنعم على بنعم
من باحسان و منت خود این ہمہ داد ۔ و بر من نعمتہائے این
هذه الدار و نعم الآخرة ۔ و اتم علىّ و اسبغ من كل
دنیا و نعمت ہائے آخرت انعام کردند و بر من از ہر قسم داد و دہش
نوع العطية ۔ و اعطانى فى الدارين حسنتين من غير
نعمت خود را تمام کرد و بے آنکہ ازو بطلبم در ہر دو جہان خیر و خوبی
المسئلة ۔ و قد يودّ الانسان ان يُعطىٰ له محبة الله
مرا بخشید ۔ و گاہے انسان دوست میدارد کہ او را محبت الٰہی ہمچو
كالعاشقين الفانين ۔ و يُسقى من كاس المحبوبين المجذوبين
عشاق فناشدہ دادہ شود ۔ و از جام محبوبان و مجذوبان نوشانیدہ شود
و قد يحب ان يُفتح عليه ابواب الكشوف و الالهامات
و گاہے دوست میدارد کہ برو درہائے کشف و الہام و اخبار غیبیہ
و اخبار الغيب و الآيات ۔ و تستجاب دعواته
و نشانہا کشادہ شوند ۔ و دعاہائے او جلد تر قبول
باسرع الاوقات ۔ و تصدر منه عجائب الخوارق و
شوند ۔ و ازو عجائب خوارق و کرامات صادر
الكرامات ۔ و يكلّمه ربّه و يشرّفه بشرف المكالمات
شوند و او را پروردگار او بشرف مکالمہ و
و المخاطبات ۔ فالحمد لله على انه اعطانى ذالك
مخاطبہ بخشد ۔ پس حمد خدائے را کہ او این ہمہ نعمتہا را بخشید

اسمع - و وهب لی کل نعمة کنت اقرء ذکرها فی
و ہر نعمتے کہ ذکر آں در کتاب ہا می خوانم یا شنوم مرا
الکتب او اسمع - و جعلنی من المقربین - و وهب
ارزانی فرمود - و از مقربان مرا گردانید - و مرا علم
لی علم الاولین و الآخرین - و حل عقدة من لسانی
اولین و آخرین عطا فرمود - و از زبان من عقده برداشت
و املاء بملح الادب بیانی - و حلی کلامی بحلل البلاغة
و به نمکین گفتارہاے ادب بیان مرا پر کرد - و آراستہ کرد کلام را بحلہ ہاے
و قوی سلطانی - فواللہ ان کلامی ابلغ فی قلوب
بلاغت و قوی کرد حجت مرا - پس بخدا کہ کلام من در دلہا آں اثر
الناس من مائة الف سیف - فهذا هو الذی
می کند کہ صد ہزار شمشیر نتواند کرد - پس این ہماں چیزے
وضعت الحرب بها و فتحت الحصون من غیر جبر
است کہ بدو ضرورت جنگ نماند و قلعہ ہا را بغیر جبر و ظلم فتح
و حیف - و ما کان لمخالف ان یبرز فی مضماری -
کردہ ام - و ہیچ مخالف را مجال نیست کہ در میدان من
و من برز فمات قعصا بانکاری - فالحاصل ان اللہ
بروں آید - و ہر کہ بروں آید پس بلا توقف بوجہ انکار من بمرد - پس حاصل
کرمنی بانواع الصنیعة - و رزقنی من نعم الدنیویة و
کلام این است کہ خدا تعالیٰ مرا بقسما قسم احسانہا مکرم کردہ است - و مرا از
الدینیة - و راعی اموری بالفضل و الکرامة و احسن
نعمتہاے دنیا و دین رزق دادہ است و از راہ فضل و بخشش رعایت امور من
مثوای بالتحنن و الرحمة - و بشرنی بان عیونه علی
فرمودہ است و جاے آرام مرا بترحم و مہربانی نیکو کردہ است - و مرا بشارت دادہ است کہ

فی خلوتی و مشاهدی و فی کل حالی - و انہ یرحمنی

چشم او در وقت خلوت و جلوت و بہر حال برمن است و او برمن رحمت

و یمنّینی و یوملنی عند اموالی - و انی اری کلما

میکند و بہ آرزو می آرد و امید می دہد دروقت خوفہائے من - و می بینم کہ ہرچہ

ھو عندہ کانہ ھو عندی و فی یدی - و انہ کہفی

نزد اوست گویا آں نزد من است و در دست من است - و او پناہ

و ملجائی و ترسی و عضدی - و انہ سرٰی فی قلبی

من است و جائے گریز من و سپر من و بازوئے من - و او سرایت کردہ است

و عروقی و دمی - و انی منہ بمنزلۃ لا یعلمہا الخلق

در دل من و رگہائے من و خون من - و من ازو بداں منزلت ہستم کہ ہیچ انسانے

من عربی و عجمی - و انہ خلقنی وخلق کل قوتی فرجعت

آنرا نمی داند گو عربی باشد یا عجمی - و او مرا و تمام قوتہائے مرا پیدا کرد پس

الیہ مع ھذہ القوافل - و انھمرت الیہ کما ینھمر

من با ایں قافلہ ہا سوئے او بازگشت کردم و سوئے او چناں رواں شدم کہ

الماء من قُنن الجبال الی الاسافل - و احاطنی نفثتُ

آب از بلندی ہائے جبال سوئے زیر می آید - و او برمن احاطہ کرد

تحت ردائہ - و متّعنی بانوار جمالہ فاعرضت عن

پس من زیر چادر او پوشیدہ شدم - و مرا بانورہائے جمال خود متمتع فرمود - پس من

اعدائی و اعدائہ - و انہ نزع عنی ثیاب الوسخ

از دشمنان خود و دشمنان او اعراض کردم - و او جامہ ہائے چرک و ریم از من

و الدرن - ثم البسنی حلل النور واصطفانی لذاتہ فی ھذا الزمن - وما ابقی

دور کرد - باز حلہ ہائے نور مرا پوشانید و دریں زمانہ برائے ذات خود مرا برگزید و برائے سوا او دیگرے را

لی غیرہ وھذا اعظم المنن - و من آلائہ انہ شرح صدری

نگذاشت و ایں بزرگتر احسان اوست - و از احسانہا او یکے این است کہ او سینہ مرا

و كمّل بدرى - فما اصابنى ضير قط لافكار الدنيا و
منشرح كرد و بدر مرا بكمال رسانيد - پس مرا براے فكرہائے دنيا گاہے دل

همومها - و ما آحسّ احد كآبةً على وجهى و جبينى
تنگ نشده - و ہيچكس بر رو وجبين من از بہر دنيا شكستگى را

لهمومها و غمومها - و انه جعلنى مسيحا موعودا و مهديا
مشاہده نكرد - و او تعالىٰ مرا مسيح موعود و مهدى معهود

معهودا - فنفرط العلماء علىّ و قالو مزور كذّاب - و آذونى
گردانيد - پس علماء ايں ديار بر من زيادتى كردند و گفتند كه دروغ

من كل باب - و كذّبونى و فسّقونى و جهّلونى و ما خافوا
آرايندہ كذاب است و از ہر جہت مرا ايذا دادند و تكذيب كردند و نسبت بہ فسق و جہل كردند و از روز حساب

يوم الحساب - و سربوا الى جهت و ما تدبروا الاحاديث
نترسيدند - و بطرفے واحد رفتند و در قرآن و حديث

و ما فى الكتاب - و جذب القوم الى هذه الصائتين
تدبر نكردند - و مردم قوم مسلمانان سوئے ايں آواز كنندگان

و ما استنفروا طرق الصواب - و فرضوا لهم من اموالهم
كشيده شدند و راه ہائے صواب را نجستند - و براے اوشان از مالہائے

و بسيوتهم ليداومو على ردّ كتبى و ليكتبوا الجواب - فما
خود معين كردند تا ہميشه ردّ كتب من كرده باشند و تا جواب بنويسند

كان جوابهم الا السبّ و الشتم و الذكر باسوءِ الالقاب -
پس جواب ايشاں بجز ايں ہيچ نبود كه دشنام ہا دادند و به بد لقب ہا

و دعوتهم ليبارزونى فى الميدان بفرسانهم - و ليسئلوا
ياد مى كردند - و ايشاں را خواندم تا بسواران خود در ميدان بيايند و ہر شك

عنى ما اختلج فى صدرهم و ما خطر فى امرى بجنانهم -
و شبہ كه در سينه ايشاں است و ہرچه در دل ايشاں گذشته ہمه از من بپرسند

فما خرجوا من بابهم - و ما فصلوا عن غابهم - و کان

پس از در خود بیرون نیامدند و از خانه خود جدا نشدند - و می بایست

من شانهم ان یسفر وجوههم و یتلالاء جباهم بالمسرة

که روشان ازین دعوة من خوش شدندے و روئے شاں و جبین شاں

عند هذه الدعوة - و ان یبادروا الیّ و یقفونی بالکتاب

از خوشی روشن شدے و نیز می بایست که سوئے من جلدی کردندے و بکتاب و

و السنة - و انّ الحق یشجّع القلوب المزءودة و یفتح

سنت مرا ملزم کردندے - و بتحقیق حق دلیر می گرداند دلہائے ترسندہ را و می کشاید

الابواب المسدودة - و لکنهم کانوا کاذبین فی اقوالهم -

باب ہائے بستہ شدہ را - مگر ایشاں در اقوال خود کاذب بودند پس

فتفرّدوا مع عصیّهم و حبالهم - و قلت لهم جادلونی بالکتاب

با عصاہا و رسن ہائے خود بگریختند و من اوشاں را گفتم کہ از روئے

و السنة - و ان لم تقبلوا فبالادلّة العقلیة - و ان

کتاب و سنت با من بحث کنند و اگر این طریق قبول نمی کنند پس بدلائل عقلی بحث کنند و

لم تقبلوا فبالآیات السماویة - فما قبلوا طریقا من هذه

اگر این ہم قبول نمی کنند پس بہ نشانہائے سماوی مقابلہ کنند - پس ایشاں ازیں ہرسہ طریق

الطرق الثلثة - و اخذ بعضهم یعتذرون الیّ اعتذار

اختیار نہ کردند - و آغاز کردند بعض اوشاں کہ عذر می آوردند سوئے

الاکیاس - و جاءونی تائبین و بایعونی و نجّاهم الله

من ہمچو دانایاں - و نزد من تائب شدہ آمدند - و خدا تعالے ایشاں را

من الوسواس الخنّاس - و البعض الآخرون اصرّوا علی

از شیطان نجات داد - و بعض دیگر بر تکذیب من اصرار کردند

تکذیبی - و همّوا بتمزیق جلابیبی - و قالوا کذبتَ فیما

و قصد کردند بپارہ کردن چادرہائے من - و گفتند دروغ گفتی درآنچہ

ادعیت و کبر ما افتریت - و ان کنت تزعم انک من
دعوی کردی و بزرگ افترا آوردی - و اگر تو گمان می کنی که از
الصادقین - فأتنا بآیة توجب الیقین - و اصرّوا علی
راستان هستی - پس آن نشانها بنما که یقین را پیدا کنند - و بر سوال
سئلهم و ابرمونی - و احرجوا صدری و آذونی - فاراهم
اصرار کردند و بران زور دادند و مرا دل تنگ کردند و ایذا دادند - پس
الله آیات صریحة من السماء - فابوا و اعرضوا کما
خدا تعالے ایشان را نشانهائے صریحہ از آسمان بنمود پس سرزدند و اعراض کردند
هی سیرة الاشقیاء - و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم
چنانچہ سیرت اشقیا است - و انکار کردند و یقین کرده بود دلهائے
و ما آثروا طریق الاهتداء - بید انهم نزعوا عن ارهاقی
شان و طریق هدایت اختیار نہ کردند - مگر این است که اوشان جدا شدند
بعد ما رؤا خوارق خلّاقی - و قلّ احتداد اللدد و شدة
از تنگ کردن من بعد زانکه خوارق خدائے من دیدند - و کم شد تیزی خصومت و سختی
الخصام - بل جعل بعضهم یخفضون بالکلام - و اتخذوا
پیکار - بلکه بعض ایشان در کلام نرمی اختیار کردند - و گرفتند
الادب شرعة - و التواضع مهیعة - و حُبّب الیّ مذ
ادب را طریقه - و تواضع را طریق و دوست داشته شد سوئے من
امرتُ من الله ذی الآیات - ان اعاشر الناس
از وقتیکه مامور شدم از خدائے صاحب نشانها که با مردم بصبر و مدارات
بالصبر و المدارات - و ان ابُدی الاهتشاش لمن جاءنی
معاشرت کنم - و اینکه ظاهر کنم خورسندی و سرور را برای آنکه
و ترک الاخراش - و اتخذتُ لی هذه الشرعة نجعة -
نزدم آمد و عادت خراشیدن را ترک کرد - و گرفتم این طریق را برائے خود غذا -

وَ رَجَوْتُ بِهِ مِنَ الْعِدَا تُؤَدَةً - فَتَعَرَّىٰ كِبْرُهُم كَتَعَرِّي
و امید داشتم بدین عادت از دشمنان آہستگی - پس کبر ایشان چناں
الجبال بعد انجیاب الثلوج - و ما بقیٓ فیهم من الادب
ظاہر شد که بعد از انشقاق برف کوه‌ها ظاہر می‌شوند - و در ایشان آں ادب نیز ہم نماند
المعروف المروج - و عجبتُ من قلبی کیف یاخذنی الرحم
که معروف و رواجی - و من از دل خود تعجب می‌کنم چگونه مرا بر ایشاں
علی هذه العدا - علی انّی لم الق منهم الّا الاذی - و
رحم می آید - باآنکه تحقیق من از ایشاں بجز ایذا ہیچ ندیدم - و
قد ارادوا سفك دمی و هتك عرضی و تكلمونی بكلم
اراده کردند که خون من بریزند و عزت مرا ببرند و مرا بسخنهائے ہمچو نیزه‌ہا
کالقنا - و لبسوا الصفاقة - و خلعوا الصداقة و اقبلوا
خسته کردند - و پوشیدند بے شرمی را و کشیدند از خود جامه راستی را و ہمچو
علیّ اقبال سباع الفلا - الا الذین تابوا و اصلحوا
درندگان بیابان بر من حمله کردند - مگر آنانکه توبه کردند و اصلاح دلہا
و کفّوا الالسن و عاهدوا ان یجتنبوا الفحش و ان لا یترکوا التقیٰ
خود کردند و زبانہائے خود بند کردند و عہد کردند که از بدی پرہیز خواہند کرد و پرہیزگاری از دست نخواہند داد
و ما اسئلهم من اجر لیظنّ انهم من مغرم مثقلون -
و از ایشاں اجر خود طلب نمی‌کنم تا کسے خیال کند که ایشاں از تاوانی زیر بار
و ما امثلُ بین یدیهم لیعطون - و لی رب کریم
مے شوند و نه روبروئے ایشاں می‌ایستم که مرا چیزے دہند - و مرا خدا وندے کریم است
یکفلنی فی کل حین - و ارجو ان ارحل من الدنیا
که ہر وقت متکفل حال من است - و امید دارم که ازیں جہاں بگذرم پیش
قبل ان احتاج الی الآخرین - و واللّٰه انی جئت الناس
ازانکه که محتاج دیگرے شوم - و بخدا من برائے ایں آمدم که تا مردم

لا تجرّہم من المحلِ الی غدارۃ السُّحب - و من الجہل
را از خشک سال سوئے بسیاری ابرہا بکشم - و از جہل ہا
الی العلوم النخب - و من التقاعس الی الطلب - و
سوئے علمہائے برگزیدہ - و از باز پس رفتن سوئے جستن - و
من الہزیمۃ المخزیۃ الی الفتح و الطرب - و من الشیطان
از شکست رسوا کنندہ سوئے فتح و شادمانی - و از شیطان
الی اللّٰہ ذی العجب - و ارید ان اضع مرہم عیسٰی
سوئے خدائے صاحب عجب - و می خواہم کہ در جائے خارشہا مرہم عیسیٰ بنہم
مواضع النُّقب* - و لکنہم ما صالحوا و لفتوا وجوہہم
کہ خارشہا را ازبس مفید است - مگر ایشاں مصالحت اختیار نکردند و سوئے
الی الخصام - و نصّلوا الیّ اسہم الملام - و صاروا سباعا
پیکار روئے خود بگردانیدند - و نہادند پیکانہا برائے من تیرہائے ملامت را و از حالت
بعد ان کانوا کالانعام - الا قلیل من الکرام - و انی
چارپایاں درندہ شدند - مگر اندکے از کریماں - و من
جئتہم بایات و قمت فیہم مقام المبلغین - و نصحت
نزد ایشاں بہ نشانہا آمدہ ام و در ایشاں بجائے حکم رسانندگاں ایستادم
لہم نصح المبالغین - و کانوا من قبل یطلبون ہذہ الایام
و بکوشش بسیار ایشاں را نصیحت دادم - و پیش ازیں طلب می کردند ایں روزہا و
و اقبالہا - و یستقرون دولۃ السماء لیتفیأوا ظلالہا -
اقبال ایں روزہا را - و می جستند دولت آسمان را تا بسایۂ او در آیند -
ثم اذا افضے الحق الی دیارہم - و نزلت الرحمۃ علی دارہم
پس چوں حق تا ولایت ایشاں رسید و رحمت نازل شد بر ایشاں از واجہ
لانتظارہم - خرجت صدورہم - و انطفأت نورہم - و انّنا
انتظار ایشاں - تنگ شدند دلہائے شاں و فرو مُرد نور ایشاں - و ما

* ان مرہم عیسیٰ ینفع کل انواع الحکۃ والجرب والطاعون والقروح والجروح وغیرہا من الامراض التی تحدث من فساد الدم - ولہذا اعد ہ الاولون لجروح عیسیٰ علیہ السلام التی اصابتہ من الصلیب - والمراد ہہنا من الحکۃ حکۃ الشکوک والشبہات کما لا یخفی علی اللبیب - منہ

الفينا كثيرا منهم فى سجن الجهل و ترك الاقتصاد - فلا
و ما اکثرے را از ایشاں در زندان جہالت و ترک طریق میانہ روی یافتیم
یریدون ان یتخلصوا من هذا السجن و یتخذوا سبل
پس نمی خواہند کہ ازیں زنداں خلاص شوند - و طریقۂ درستی اختیار
السداد - بل له باب من حدید التعصب و الاعراض
کنند - بلکہ آں زنداں را از آہن تعصبات و اعراض و عناد درے
و العناد - فلذالك اوسعونی سبًّا - و اوجعونی عتبا - فمثلهم
است - پس از ہمیں سبب بسیار در بسیار مرا دشنام دادند و بخشم گرفتن
کمثل الرجل الذی کان یفقد عمره فی کمد - لتحلوه عن
مرا دردمند کردند - پس مثال ایشاں مثال آں کسے است کہ عمر خود در اندوہ مے
ولد - و کان یحضر الفقراء و العرافین - و یستقری
گذراند چراکہ اورا ہیچ فرزندے نبود - و بود کہ ہمیشہ در خدمت فقیراں و طبیباں می رفت و برائے
حیلة بدعاء او دواء للبنین - فلما منّ الله علیه بحمل
فرزنداں بہ دعا یا دوا حیلہ مے جست - پس چوں خدا تعالے بحمل زن
زوجته - و تحقق امر حصول منیته - رغب فی الاسقاط
او بر وے رحم کرد و امر حصول مراد او متحقق شد - رغبت کرد در ساقط
قبل النتاج - لیضیع الولد لشهوات ارادها ولیکسر الجنین
کردن بچہ قبل از زادن - تاکہ ضایع کند بچہ را برائے شہوتہا کہ ارادہ
کالزجاج - فالحق و الحق اقول ان هذا هو مثل الذین
آں کرد و جنین را ہمچو آبگینہ بشکست - پس راست راست می گویم کہ ایں مثال
یؤذوننی من العدوان - و یتبعون الطریق ولا یطلبون اقوم الطرق و اسهلها للعرفان - و کانوا یطلبون
آں مردم است کہ از راہ ستم مرا ایذا می دھند - و براہ دشوار و مشکل می روند و راست ترطریق را نمیگیرند کہ بسہولت تمام
من قبل و یدعون الله کالعطشان - ثم شاهت الوجوه عند خروجه
می خواندند خدا تعالے را ہمچو تشنگاں - باز بروقت خروج من روہا زشت شدند

بقدر الرحمان - و کم من داع أعولوا کالمخض فی البکاء

بتقدیر خداے رحیم و بسیار دعا کنندگان که ہمچو زن درد زہ گرفتہ بوقت

عند الدعاء - و بلغت رنتہم الی السماء فاندلقت عند

دعا به بلند آواز گریه ہا کردند و آواز شان تا آسمان رسید - پس بزودی بیرون

ھذہ الدعوات - و برز شخصی بتلک الجذبات - و کنت

آمدم و رونق این دعا و بیرون آمد جسم بدین جذبه ہا - و من

غائبًا معدومًا ما ملکت لفظ انا - فکانت دعواتہم

غائب و معدوم بودم مالک نبودم لفظ انا را - پس دعاہاے شان بودند

ما ابرزنا و ھلّمہم بنا - و لما جئتہم کان من شانہم ان

که بیرون آوردند مارا و خواندند مارا - و چون نزد شان آمدم پس از شان

یتلقّوا حبورًا - و ان یحمدوا اللہ علی بعثی و یہنئ

ایشان بود که از خوشی پر شدندے - و اینکه بر بعث من ستایش خدا تعالی

بعضہم بعضا سرورًا - و لکنہم انکروا و سبّوا و سعوا فی

کنند و یک دگر را از خوشی مبارکباد گویند - مگر اوشان انکار کردند و مرا دشنام ہا دادند

سبل التکفیر و خبّوا حتی تبیّن انہم من الاعداء لا من

و در راہ تکفیر شتافتند تا آنکه روشن شد که ایشان از دشمنان اند نه از

الطلباء - فاعرضت عنہم کالیائسین - لما رئیت فی صیاغتہم دجل الغاشّین - و سیاتی زمان

طالبان حق - پس از ایشان نا امید شدہ رو گردانیدم - چرا که من در زرگری ایشان ملمع خیانت کنندگا دیدم و عنقریب آن زمانه

یتعلق عالمٌ باھدابی - و یتبرک الملوک بمساس اثوابی -

خواہد آمد که جہانے بدامن من خواہد آویخت - و بادشاہاں بسودن جامہ ہاے من برکت

ذالک قدرُ اللہ ولا راد لقدرہٖ و ما قلت ھذا القول

خواہند جست این تقدیر الٰہی است و ہیچ شخص اورا رد نمی تواند کرد و این قول

من الھوی - ان ھو الا وحی من رب السموات العلی -

را از ہواے نفس نگفتم - این چیزے نیست مگر وحی خداے آسمان ہا -

و اوحی الیّ ربی و وعدنی انه سینصرنی حتی یبلغ

و وحی فرستاد رب من سوئے من و وعده فرمود که او مرا مدد خواهد داد تا بحدے که

امری مشارق الارض و مغاربها - و تتموّج بحور الحق

امر من به مشرق و مغرب خواهد رسید - و دریاہائے راستی بموج

حتی یعجب الناس حباب غواربها -

خواهند آمد تا آنکه حبه ہائے برتر طبقه ہائے موج او مردم را در تعجب خواهند انداخت -

هذا ما اردنا ان نکتب شیئا من مفاسد هذا

این آن سخنانے اند که اراده کردیم که آنہا را در باره مفاسد این

الزمان - و نزّهنا کتابنا هذا عن ازراء الاخیار الذین

زمانه بنویسیم - و ما این کتاب را از عیب گیری آن گروه نیکان منزّه داشتیم

هم علی دین من الادیان - و نعوذ بالله من هتک

که بر دینے از ادیان قائم اند - و ما پناه بخدا بجوئیم که هتک علماء

العلماء الصالحین - و قدح الشرفاء المهذّبین سواء کانوا

صالحین کرده باشیم - یا عیب گیری شریفان اہل تهذیب کنیم خواه

من المسلمین او المسیحیین او الآریة - بل لا نذکر

از مسلمانان باشند یا عیسائیان یا از قوم آریه - بلکه ما از سفیهان

من سفهاء هذه الاقوام الا الذین اشتهروا فی فضول

هر قوم ذکر همان فرقه سفہائے کنیم که در زیادت بیہوده و اعلان

الهذر و الاعلان بالسیئة - و الذی کان هو نقیّ العرض

بدی مشهور اند - و آنکه از عیب سفاهت و بدزبانی

عفیف اللسان - فلا نذکره الا بالخیر و نکرّمه و نعزّه

بری باشد ما او را بجز خیر یاد نے کنیم - و این حق این هر سه قوم

و نحبه کالاخوان - و نسوّی فیه حقوق هذه الاقوام الثلٰثة - و نبسط لهم جناح التحنن و الرحمة - و لا نعیب

مسلمانان و عیسائیان و هندوان را می دهیم و بر آنها بازوی مهربانی و رحمت می گستریم - و ما ایشان

هولاء الكرام تصريحا ولا تعريضا رعاية للادب - فان

بزرگان را نه به تصریح و نه بطور اشاره بد یاد می کنیم تا از ادب دور نیفتیم

فی المعاریض لمندوحة عن الكذب - ولا نغتاب

زیرا که در طریق اشارات نیز هم رنگی از دروغ است - و ما هرگز عیب

المستورين قط ولا ناكل ابدا لحم العبيط من غير

آنان نمی بر آریم که بظاهر صورت نیک اند و ما گوشت تندرست جانور

العارضة - الذين عرضوا انفسهم لكل نوع السيئات و

هرگز نمی خوریم یاں گوشت بیماراں خوراک ماست و مراد از عارضه آن گروهی است که

اعلنوها على رؤس الشاهدين والشاهدات - ولايزالون

هر قسم بدی را بلا تکلف می کنند و بطور علانیه ارتکاب فسق می کنند - و همیشه

يقعون فی اعراض الناس - ويجعلون دينهم ترسا عند

قصد شاں همیشه ماند که مردم را بے آبرو کرده باشند و دین خود را بوقت ظاهر کردن

اظهار هذه الادناس - وتجد فی كل قوم كثيرا من هذه

این ریشناکی ها بطور سپر می کنند - و در هر قوم بسیار کس ازیں فرقه

الفرقة - فان كنت لا تعرف فاستعرض الاقوام كلهم

خواهی یافت - پس اگر تو ایں را نمی شناسی پس همه قوم ها را بپرس و هر کرا

وسل من شئت عن هذه الحقيقة - وانهم من

خواهی از حقیقت ایشاں سوال کن - و ایشاں از عامه

عوام الناس وعامتهم ليس لهم قدر فی اعين شرفاء

مردم هستند و در چشم شرفاء قوم ها هیچ قدر شاں

الاقوام - يسبون الاكابر ويكثرون اللغط بهم من الاوهام

نیست - اکابر را دشنام ها می دهند و بادنی وهمی بسیار شور می

تراهم باكين تحت ذلة وخصاصة - ويكون مدار مذهبهم

افگنند - خواهی دید ایشاں را گریاں کنندگاں زیر ذلت و درویشی - و مدار مذهب ایشاں مال

حطامهم فيبدلونه به و لو بقصاصة - فالحاصل انا ما

حقیر دنیا بے باشد پس باندک چیزے تبدیل مذہب کنند - پس حاصل کلام

ذممنا فی هذه الرسالة - الا الذین یجاهرون بمعاصیهم

این است کہ ما دریں رسالہ ہماں مردم را بد گفتیم کہ علانیہ ارتکاب

و یفتخرون کالبغایا علی انواع الخباثة - و یظهرون عیوبهم

معصیت می کنند و ہمچو زنان بازاری بر ہر نوع ناپاکی دلیری می نمایند - و عیب ہا و عادات

و عاداتهم الشنیعة فی وسط الاسواق - و یکشفون ما

قبیحہ خود را در وسط بازارہا ظاہر مے کنند و مردم را آں گناہ ہا

ستر الله علیهم و یبلغون خفایا عیوبهم الی الآفاق - فلا

وا نماید کہ خدا برا ایشاں پوشیدہ است و عیب ہائے پوشیدہ خود را

غیبة لفاسق مجاهر عند العاقلین - فانهم هتکوا بیوتهم

تا دور دراز ملکہا شہرت می دہند - پس نزد عاقلاں ہرچہ دربارہ کسے گفتہ شود کہ خود گناہ خود فاش

بایدیهم کالمجانین - و کلما قصصنا علی الخلق من قصص

میکند آں عیب غیبت نیست زیراکہ اوشاں خود خانہ ہائے خود را ہمچو دیوانگاں خود را خراب کردہ اند - و ہمہ

اشرار هذه الزمان فی الکتاب - فلا نعنی بها الا نفوس

آں قصہ ہا کہ دریں کتاب بہ نسبت اشرار ایں زمانہ بیان کردیم - پس مراد ما ازاں ہمیں

هذه الاحزاب - و انا براء من تهمة ذم المستورین

گروہ ہا ہستند - و ما ازیں تہمت بری ہستیم کہ مردم مستور را کہ

القلیلین - و نفوضهم الی عالم العالمین - و انما نذم الذین یفعلون السیئات معلنین -

قلیل اند بد یاد کردہ باشیم - و اوشاں را بسوئے خدا می سپریم - و ما مذمت آناں می کنیم کہ بطور آشکارا ارتکاب بدیہا میکنند

و ای رجل یشك فی هذا ان السیئات قد کثرت

و کدام انسان دریں شک تواند کرد کہ بدی ہا دریں زمانہ بسیار شدہ اند

فی زمننا هذا مع فساد العقائد - و ما فینا الا من یصدق

و با ایں ہمہ عقائد نیز فاسد گشتہ - و در ما ہیچ کس چنیں نیست کہ

هذا فشل من العامة والعمائد - وكثرت الفرق الضالة -
تصدیق این امر نکند مگر از عوام و خواص ببرین - و فرقہائے ضالہ بسیار
و تراءت فی کل طریق الضلالة - واکل المتعصبون القذرکما
شدند و در هر طرف ضلالت پدید آمد - و مردم متعصبان خوردن نجاست
تاکل الجلالة - والاصل فی ذالك ما روی عن سیدنا
روا داشتند چنانکه گاو پلید خوار نجاست می خورد - واصل در بیان این ضلالت ہا
خیر الانام - وافضل الانبیاء الکرام - وھو انه قال صلی الله علیه و سلم
آن حدیثے است کہ از بزرگترین پیغمبران جناب نبی صلی اللہ علیہ وسلم مروی شدہ و او این
حین اخبر عن اواخر الایام لتسلکن سنن من قبلکم
است کہ آنجناب در حالات زمانہ آخری چنین فرمودہ است شما بر طریقہ کسانے
حذو النعل بالنعل - واراد علیه السلام من هذا
خواہید رفت کہ پیش از شما گذشتہ اند و این مطابقت ہمچو برابری نعل بالنعل خواہد بود - و ازین
ان المسلمین یشابهونهم فی جمیع انواع الدجل والجهل -
حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این ارادہ فرمودہ است کہ ہرچہ پیشینیان از جہل و دجل
وقال لتاخذن مثل اخذهم ان شبرا فشبرا وان
و فسق و فجور کردہ اند شما نیز ہم آں ہمہ خواہید کرد - و فرمود کہ شما خواہید گرفت در اعمال و اقوال و شما
ذراعا فذراعا - وان باعا فباعا - حتی لو دخلوا جحر
مانند گرفتن ایشان اگر یک بالشت بود پس شما ہم بالشت و اگر بقدر درازی دست بود پس شما ہم بقدر درازی دست
ضب لدخلتموه معهم - ولا یخفی علی العالمین ان بنی
تجاوز خواہید کرد بحدے کہ اگر اوشان در سوراخ سوسمار خزیدہ باشند شما ہم خواہید خزید - و بر عالمان
اسرائیل قد افترقوا علی احدی و سبعین فرقة -
پوشیدہ نیست کہ بنی اسرائیل بر یک و ہفتاد فرقہ تقسیم شدہ بودند -
فاوجب منطوق هذا الحدیث ان تکون کمثلها فرق
پس منطوق این حدیث واجب کرد کہ فرقہ ہائے سیدنا جناب خاتم الانبیاء

امة سیدنا خاتم النبیین عدة - و ھذا الافتراق لم
صلی اللہ علیہ وسلم ہم بریں مقدار باشند - و ایں اختلاف فرقہا در
یکن فی القرون الثلثة من قرن النبوة الی قرن تبع
قرون ثلثہ کہ تا زمانہ تبع تابعین ست نبود
التابعین - بل ظهر بعد تمادی الاعوام و السنین - ثم
بلکہ بعد از گزشتن سالہا پدید آمد - بعض روز
ازداد یوما فیوما حتی کمل فی هذا الزمان - بما زاد الغل و نزع
بروز زیادہ شد بحدے کہ دریں زمانہ بکمال رسید - چرا کہ کینہ زیادہ شدہ علم
العلم من صدور الرجال و النسوان - و اتخذ الناس
از سینہ ہائے مرداں و زناں کشیدہ شد - و مردم آنانرا امام
ائمتهم جهالا - الذین ما اعطوا علما و لا کاهل القلوب
خود گرفتند کہ علم و عقل نہ سہ داشتند و نہ دوشاں ہیچ
حالا - فضلوا و اشاعوا ضلالا - و نری ان شوکة
اہل اللہ حال می داشتند - و گمراہ شدند و گمراہی را شایع کردند و سے بینیم
الدین و صیت جد ربنا قد ارزت الی الحجاز - کما
کہ شوکت دین و آوازۂ بزرگی رب ما باز پس آمد سوئے کہ ومدینہ و نواح آں
تارز الحیة الی جحرها عند الاوشاز - ما بقی عظمة
چنانکہ مار باز سوئے سوراخ بوقت سختی ہا باز پس می آید - باقی نماندہ است
الدین و عزة حدوده الا فی مکة و المدینة - و نری
عظمت دین و عزت حدوداو مگر در مکہ و مدینہ - و دریں
فیهما اطلال هذه العمارة کعقیان قلیل من الخزینة
ہر دو شہر آثار باقیہ ایں عمارت خرابی دیدہ مانند زر قلیل یا زر خزینہ
و ان کنا نری بعض بدعات ایضا فی هذه الدیار
و اگرچہ ما بعض بدعات دریں ملک ہم در بعض مردم سے بینیم

فی قلیل من العباد - و لکن قد طرء اضعاف ذالک
در اندک مردم مگر در دیگر بلاد چند در چند از ان
علی غیرها من البلاد - ثم مع ذالک لا نجد ریح قوۃ
زیادہ این بدعات را می یابیم - باز با این ہمہ خوشبوئے قوت اسلام
الاسلام و عرضہ الا فی تلک الارض المقدسۃ - و
و رائحہ طیبہ آن در ہمین زمین پاک مے یابیم - و زمین ہائے
اما الارضون الاخری فلا نراها الا کالاماکن المنجسۃ
دیگر کہ ہستند می بینیم کہ ہمچو مکانہائے نجس نمودار شدہ اند
فالحاصل ان الذنوب کثرت فی هذا الزمان مع ترک
پس حاصل کلام این است کہ درین زمانہ گناہان بسیار شدند و ترک
الطیباء - بل هی ادخلت فی العقائد والاراء - وجاهر الناس
علاوہ بران بلکہ این گناہان در عقائد و آراء داخل کردہ شدند و مردم علانیہ
بها و صار الزمن کاللیلۃ اللیلاء - وعلی ذالک تری القسوس یضلون
ارتکاب آن مے کنند پس این زمانہ چنان شدہ است کہ شب تاریکے در آن ہیچ نوری نباشد و بالائے این ہمہ می بینی
الناس باغلوطات فی تحریر و بیان - و یعرضون علی
کہ پادریان گمراہ مے کنند مردم را بہ مغالطہا در تحریر و بیان - و پیش مے کنند بر مردم
الناس اموالهم و بناتا من اهل صلبان - و یرغبونهم
مالہائے ایشان را و دختران عیسائیان - و در مذہب
فی ملتهم بنقود و عقیان - و یزینون حریتهم فی اعینهم
خود ایشان را بزر و زرین می دہند - و زینت می دہند در چشم اوشان
و یسقونهم من الطف مدامۃ - فتری المرتدون ان
آزادی و بے قیدی خود را و لطیف تر شراب ایشان را می نوشانند - پس می بینند مرتدان
الصوم و الصلوۃ و الحنفیۃ کانت علیهم کغرامۃ - فالملخص
کہ صوم و صلوۃ و پرہیزگاری بر ایشان ہمچو تاوانے بود - پس حاصل کلام این

ان الكفر يحارب كمثل هذا و الحرب سجال - و الله غيور

که از طرف مخالفان این قسم جنگ شروع است و در جنگها همین اصول است که هیچ فریق ملیع

لدينه فكيف يصدر منه اعتزال - و ما ينقضي يوم

نمی نشیند بلکه هر حمله را بمناسب آن جواب می دهد و خدا برائے دین خود غیرت می دارد پس چگونه از و

الا والبدعات تتجدد - و العدو يحرف الكلم و يتزيد -

کناره کشی صادر شود - و هیچ روزے نمی گذرد مگر بدعات تازه می شوند و دشمن تحریف میکند و از پیش خود

و افترقت الامة الاسلامية و ركب كل احد جدة

زیادتی ہاے نزاشد و فرقه فرقه شد گروه مسلمانان و هر یکے در امر دین راه دیگر

من الامر - فذهب رجال الى قوانين القدرة و الفطرة

اختیار کرد - پس بعض مردم از گروه ہا بر مذهب نیچریه رفتند -

من الزمر - و قالوا لن نقبل معجزات الانبياء و

و گفتند که ما معجزات انبیاء و کرامات هرگز قبول

الكرامات - فانها قصص لا يصدقها قانون الفطرة و

نمی کنیم - چرا که این همه قصه ها هستند و قانون فطرت از تصدیق

لا نجد نموذجا منها في سلسلة المشاهدات - و

نمی کند و هیچ نمونه آن ها در سلسله مشاهدات نمی یابیم - و

اختار قوم سوادا اعظم و لو جمع الاشرار - و قالوا من

قومے دیگر گروه عظیم را اختیار کردند گو آن گروه از مردم شریر باشد

سلك الجادة امن العثار - و لا يعلمون ان الاجماع

و گفتند هر که طریق مستوی را اختیار کرد یعنے پنجه با جماع زد او از لغزشها در امن بماند - و نمی دانند

قد كان الى زمن الصحابة - ثم حدث الفيج الاعوج

که اجماع تا زمانه صحابه رضی الله عنهم بود - باز فیج اعوج پیدا شد و

و انحرفت كثير منهم من الجادة - و لذالك اشتدت

بسیار کس از صراط مستقیم منحرف شدند - و از همین سبب ضرورت

﴿ هذا مثل من امثال الجاهلية يضرب حثا على الاتباع - والغرض منه مدح الاجماع - وقالوا من شذ وانفرد عن الجمهور - فمثله كمثل رجل نزل تلعة وما نزل بعيدا من الجمهور - فجاء السيل وجرف به مع جميع ما كان من

این مثالے است از مثالہاے زمانه جاہلیت که می زنند تا رغبت عمل آن دهند - و غرض از ان ستایش اجماع است و گفتند که هر که متفرد ماند از جمهور علیحده ماند پس مثال او مثال آن کس است که در زمینے نازل شد که جائے سیلاب از بالا کوه می آید و در ماندگی بر زمین بلند فرو کش نشد پس سیلاب آمد و او را با همه متاع او برد

الضرورة الى بعث الحكم من الرحمان - و كان ذالك
شد کہ خدا تعالے برائے رفع اختلافات حکم کنندہ را بفرستد - و این از طرف
وعد من الله المنان - فانّ القوم جعلوا القرآن عضين - و ادّعى بعضهم انهم من المحدثين -
خدا تعالی وعدہ بود - چرا کہ قوم مسلمانان قرآن را پارہ پارہ کردند - و قومے دعوی کرد کہ ایشان از محدثان
و شمّروا عن ذراعيهم لتخطية المقلدين - و قوم آخرون
ہستند - و برائے خطا وار قرار دادن مقلدین آستین از ہر دو دست خود برچیدند - و قومے
يقولون ان الاسلام قد بطل فى هذا الزمان شرعه
دیگر پیدا شدہ اند کہ می گویند کہ شرع اسلام در این زمانہ باطل شدہ است
و ثبّد ضرعه - و قالوا ما هو الا كسمر البارحة - و
و در پستان او ہیچ شیر نماندہ - و گفتند کہ شریعت ہمچو افسانہ شب گذشتہ است -
ليس كمرهم القروح بل كالاشياء القارحة - و قد بثّوا
و ہمچو مرہم زخمہا نیست بلکہ خود زخم پیدا کنندہ است - و اوشان
تلك الآراء - و نثّوا هذه الاهواء - فانظر كيف تمادى
این رائے ہا را در مردم شہرت دادہ اند و این ہوا ہائے نفس را فاش کردہ اند - پس بہ بین کہ
اعتياص المسير - و سرت هذه العقيدة فى اكثر
چگونہ پیچیدگی راہ و دشواری آن دراز شد - و این عقیدہ در اکثر مردم از
الناس من الفقير و الامير - و صارت الشريعة كبئر
فقیر و امیر سرایت کردہ است - و شریعت ہمچو چاہ
معطلة و مصر حصيد فى اعين الحكام - فلا يثمر
بیکار و شہر ویران گردید در نظر حکام - و حاصل
لجني عودها كما هو حقها من دول الاسلام - و ما
نمے شود میوہ شاخ او از دولتہائے اسلام چنانکہ حق اوست - و ہیچ شاہے
نرى ملكا من ملوك ملتنا عند الاثام - ان يراعى
از شاہان اسلام بوقت سزائے گناہ نمی بینیم کہ بر وقت

حدود الشريعة عند تنفيذ الاحكام - بل يتوغرون

صادر کردن احکام رعایت حدود شریعت کنند - بلکه از غضب

غضبا اذا وعظوا لهذه السبيل - و لا يخافون قهر

افروخته مے شوند چوں برائے ایں راہ وعظ کردہ شود و از قہر خدا تعالے

الرب الجليل - يقطعون الانوف و يفقؤن العيون - و

نہ مے ترسند - بینی ہا مے برند و چشم ہا کور مے کنند و

يحرقون بادنى جرم و يغرقون - و مع ذالك لا يستقرون

بہ ادنی جرم بسوزانند و غرق میکنند - و با ایں ہمہ یقین را

اليقين و يتبعون الظنون - يذبح كثير من الناس

نہ می جویند و پیروی ظن میکنند - بسیار مردم وقت غضب شاں

عند اشتعالهم - و قلّ من عمّ بنوالهم - يقتلون الناس

ذبح مے شوند - و کم است آنکہ از عطیہ شاں بہرہ داشتہ باشد مردم را

بقصاصة - و لو كانوا من ذوى خصاصة - و اذا اعترتهم

برائے اندک چیز قتل مے کنند اگرچہ از ناداراں و مفلساں باشند - و ہرگاہ

شبهة فى خيانة رجل من الرجال - فليس عندهم

ار ایشاں را بہ خیانت کسے شبہ پیدا می شود پس نزد شاں

جزاءه من غير سفك الدم و الاغتيال - يسلمون البراء

سزائے آں شخص بجز خون ریختن و کشتن ایچ نیست - مردمان بےگناہ و

للكروب - و لا يخافون الله و يوم نزول النوب - لا يراعون

پاک را بہ اندوہ ہا می سپرند و از خدا و از روز فرود آمدن مصیبت

العدل عند المكافات - و لا يميلون من المصافّ الى

نہ می ترسند در وقت پاداش رعایت عدل نمی کنند و از جنگ سوئے صفائی

المصافات - لا يعلمون شرائط ارباب الامر و السياسة -

محبت میل نمی کنند - نمی دانند کہ اہل حکومت و سیاست را بہ کدام شرائط باشد باید بود

وما أعطوا حظًا من الفراسة - يقولون انا نحن المسلمون

و ایچ بهره از دانست ایشانرا نه داده شد - می گویند که ما مسلمان هستیم

و يعملون على رغم وصايا الاسلام و لا يخافون - يداومون

و بر عکس وصیتهاے اسلام عمل مے کنند و نمی ترسند - بدان

على السير التي تباين الورع و التقاة - و لا يبالون الصوم

سیرتها مداومت می کنند که مخالف تقوی و پرہیزگاری ہستند - و حاضر مسجد ها

و لا يقربون الصلوة - لا يأخذون سبل العدل عند

نمی شوند و نماز را قریب نمی آیند - بر وقت دیدن لغزشهاے مردم

رؤية عثرات الناس - و لا يحزمون عند تطلب

راه عدل نه می گیرند - و بر جستن عیب ها ہمہ زور خود می افگنند

المثالب و يتكلمون على السعاة الذين هم كالخناس - وكثير

و در وقت عیب جوئی طریق احتیاط نگاه نمی ورزند و بر بدگویان تکیه می کنند که ہمچو شیطان اند

منهم ينفدون اموال الرعايا في الشهوات - و يأخذون

و بسیارے از ایشان مالہاے فراہم آمده از رعیت را در شهوات خرچ میکنند - و بظلم

بالظلم ثم ينفقونها في مواضع المنات - و لا يراعون

مے گیرند باز در جاہاے بدی خرچ می نمایند - و محل نیکی را رعایت

مواقع البر و يتمايلون على الاسراف - و ما نراهم الا

نه می کنند و بر اسراف زور مے دهند - و ایشان را نخواہی

في مواضع اللعب و اللهو لا على سرر الانصات - و لا

دید مگر بر در مکان ہاے لہو و لعب نه بر تختہاے انصاف - پس

شك ان سيئات الملوك ملوك السيئات - لما يبلغ

ہیچ شک نیست که بدی بادشاہان بادشاه بدی ہا ست - چرا که

اثرها الى العجائز و الايتام و الصالحين و الصالحات -

اثر آن بدی ہا تا بیوه زنان و یتیمان و نیک مردان و نیک زنان می رسد -

وكم من رجال يخملون بظلمهم بعد النباهة - و يزدرون

و بسیار مردم اند که بباعث ظلم ایشان پس از ناموری و بزرگی گمنام می شوند و بوجه رد

لوجهم بعد الوجاهة - و ترى همهم يضيقون على الناس

کردن ایشان بعد از وجاهت حقیر شمرده می شوند - و بر مردم راه ملاقات

سبيل لقائهم بالبوابين - فيبعد الى السعاية طريقا كثير

بدربانان تنگ می کنند - پس غمازان موقع غمازی

من الساعين - و يأذنون ابوابهم و يدعون ثبوتا و تحقيقا -

می یابند - و بر در ایشان آن غمازان می آیند و می گویند که ما فلا

ليبطلوا لشمل غريب تفريقا - و يختلقون اضاليل - و

امر را بثبوت رسانیدیم تا کار و بار و سلسله مظلومی را برهم زنند - و سخنانی دور از راستی می تراشند و

يلفقون اباطيل - فيجرحون بها الضعفاء المجروحين و يولمون

امور باطله را باهم پیوند می دهند - پس بدان افتراها مردمان ضعیف خسته حال را

المتألمين - و يحقرون الازواج على ازواجهم - و لا يراعون

می کشند و دردمندان را درد می رسانند - و زن ها بر زن ها می کنند - و رعایت حقوق

حقوقهن و يذبحونهن كنعاج - لا ينظرون الى البلاد

شان نمی کنند و همچو میش ها ذبح می نمایند - سوی ملک نمی بینند که چگونه

كيف خربت - و تشتتت - و الى الرعايا كيف تكسرت

خراب شد و پراگنده شد و نمی بینند سوی رعایا چسان بر جای خود

و تعلثت - و الى الاجناد كيف نصبت و وصبت -

خشک شدند و امر شان مختلط گردید - و سوی لشکرها که چگونه در رنج و تکلیف اند

و الى الجياد كيف عطلت و عطبت - و لا يتركون

و سوی کردنها چگونه معطل شدند و در رنج افتادند - و نمی گذارند یکدرهم

درهما مما وظفوا على ضياع الرعية - و لو هلكت دوابهم

ازان مال که بر آب و زمین رعیت مقرر کرده اند - و اگرچه مویشی ایشان

و ضاعت زروعهم من الآفات السماوية او الارضية -

مرده باشند و زراعتها ضایع شده باشند از آفات سماوی یا ارضی -

و يعاقبون للخراج و لو لم يتعهد الارض السهاد - و

و در شکنجه می کشند برائے خراج و اگرچہ بروقت باران نباریده باشد - و

امحل الملك و ذابت من الجوع الاكباد - و لو اعوزت

اگرچه خشک سال عام بوده باشد و جگرها از گرسنگی گداز شده باشند و اگرچه چاره مویشی

العلوفات - و عزت الاقوات - و لا يبالون حتى تهلك

نایاب گردیده باشد و قوت مردم عزیز الوجود گردیده - و هیچ پروا نمی دارند تا بدین نوبت

الرعايا او تلفظهم ارض الى ارض لشدائد استراء الميرة -

رعیت مے میرد یا از زمینے سوئے زمینے افگنده می شود برائے سختی ها حاصل کردن

و يهيمون مع صبيانهم سائلين على ضعف من المريرة -

رزق - و سرگردان مع بچگان خود سوال کنندگان مے گردند باوجود ضعف و ناتوانی از قوة نفس

و لا يملكون فتيلا - و لا يجدون اليه سبيلا - لا

و مالک نمی باشند رشته خرما را - و نه بدان راه مے یابند - باقی

يبقى لهم متاع ليستظهروا به على الايام - و لا ضياع

نه مے ماند ایشان را متاعے تا بدان بر روزهاے گردش خود مدد جویند و نه زمین باقی ماند

لا ينميه سنة بهما د و قوع صائل كالضرغام و عدم الرديف و منع بيع الارض من

چرا که سال بیچاره را دربارها غارت میکند و گرسنگی چو شیر حمله میکند و مزید بر آن باشد علاوه بران از فروختن زمین ممانعت

الحكام - و تشتد البلية حتى تسقط النساء الاجنة -

می کنند - و بالا بدرجه غایت سخت می گردد تا بحدے که زنان بچگان را می افگنند

و يتيول الابناء و لا يجدون الميرة - و مع ذالك يستقريهم

و فرزندان فریاد مے کنند و رزق نمے یابند - و با این همه ایشان را

الشرطيون لخراج الملك و ياخذونهم اخذة رابية -

سپاهیان خراج گیر تلاش مے کنند و می گیرند ایشان را سخت گرفتنی -

و يعاقبون و يقولون اين تفرّون و عليكم هذه باقية.

و در شکنجہ مے کشند و مے گویند کجا مے گریزید بر شما اینقدر روپیہ باقی است

فيبكون و يقولون ياليت المنية كانت القاضية - و لا

پس این بے چارگان گریہ می کنند و می گویند کاش امروز موت فیصلہ این زندگی ها

يسمعون زفيرهم - و لو القوا معاذيرهم - هذه عيشة رعايا

کردے - و فریاد ایشان نمی شنوند اگرچہ از ہر گونہ عذرہا کنند - این زندگی رعیت

و هم على الارائك يضحكون - و يشربون الخمر و يمرحون.

ایشان و ایشان بر تخت ها مے خندند - و شراب می نوشند و از خوشی مے جہند

و بالجواري يلعبون - و في الليالي يزنون - و في النهار

و با زنان بازی مے کنند - و در شب ها بد فعل می کنند - و در روزها ظلم

يظلمون - و اذا جاءهم احد من الذين اصابتهم مصيبة

مے کنند - و اگر یکے از آنان نزد ایشان بیاید کہ مصیبت زده

و اخذتهم داهية يشتمون و يدفعون - و اذا عرض عليهم

و حوادث رسیده اند پس دشنام مے دہند و دفع کنند - و چون قصہ مصیبت

قصة مصيبتهم تضرعا و آدابا - فيبقون ساكتين و

خود را بتضرع و ادب عرض می کنند - پس خاموش مے مانند و

لا يردون عليهم جوابا - و لا يعبئون بمقالهم - و لا يبالون

جواب شان نہ می دہند - و ہیچ پروائے گفتگوئے شان نمی کنند و نہ پروائے

تضرعهم و ما نزل لهم من اهوالهم - و لم يزل امر الظلم

تضرع و مصیبت شان مے نمایند - و ہمچنین ظلم زیاده مے

يزداد - و النفوس تصاد - حتى يبور الرعايا و تخرب البلاد - و انهم

گردد - و جان ها شکار مے شوند - تا آنکہ ہلاک می شود رعیت و خراب میشوند شہرها - و

من ملوك المسلمين - و لا نقص عليكم قصة الآخرين -

ایشان از بادشاہان اسلام اند - و قصہ دیگران بر تو نخوانیم -

فندعوك يا قدر السماء - اين انت من هذه الامراء -

پس اے تقدیر آسمان ترا می خوانیم - ازیں امیراں کجا دور می مانی -

الرعايا يصلحون الارض بشق الانفس للزراعة و الغراسة -

مردم رعیت زمین را بصد مشقت قابل زراعت و نصب درختاں می کنند

و اذا استخرجت فيكتبون الخراج عليهم و لا يودون

و چوں قابل زراعت شد پس ایں امرا برو خراج خود مقرر مے کنند

شرائط السياسة - و من المعلوم ان الرعية تؤدى

بغیر اینکه شرائط رعیت بجا آرند - و ایں معلوم است که رعیت خراج حاکماں

الخراج الى الولاة - لكونهم من الحماة - و اذا فاتت

ازیں وجه مے دہد که ایشاں حامیان و حافظان ایشاں ہستند پس چوں

شرائط التعهد و التكفل و الحماية - فزال الحق كان

شرائط حمایت و ذمه واری و نگهبانی محفوظ نماند پس حق زائل شد گویا

الرعايا خرجت من تلك الولاية - بل الخراج ما بقى

مردم رعیت دریں ولایت نماندند - بلکه دریں صورت آں

خراجا ن الذى يوظف على الفلاحين - و صار كالجزية

خراج نماند که بر مردم زمینداراں مقرر کرده میشود - و ہمچو آں جزیه

التى تضرب على رقاب اهل الذمة المغلوبين - فالحاصل

شد که بر گردنہائے اہل ذمه مقرر کرده مے شود - پس حاصل

انهم ياخذون خراجهم ان اصاب المطر ارض الفلاحين -

اینست که ایشاں خراج خود از زمینداراں مے گیرند اگر

او لم يصب - و هذا عدلهم فانظر و اعجب - و

بارش شود یا نشود - و ایں عدل ایشاں است پس بیں و تعجب کن - و

كذالك لهم عادات اخرى لا يمكن شرحها - و لا يوسى جرحها -

ہم چنیں ایشاں عادتہائے دیگر نیز دارند که شرح آں ممکن نیست و نه زخم آنہا قابل علاج -

تمر لياليهم بالخمر و الزمر - و نهرهم في النرد و القمار -
شب هاے شان در خمر و مزمار زدن می رود و روزهاے شان در نرد و قمار میگذرد

و مع ذالك يتمنى كل منهم ان يكون مهيبا في اعين
و با وجود این هر یکے از ایشان آرزو مے دارد که در چشم مردم با هیبت

الناس - و مظفرا عند الباس - و تجدهم عظيمة النهمة
باشد - و در وقتهاے جنگ مظفر و منصور بود - و تو ایشانرا در شهوات

في الشهوات الدنيا و لذاتها - و مستغرقين في ملاهيها و
دنیا و لذتهاے آن شدید الحرص خواهی یافت - و در لهو و لعب دنیا

جهلاتها - لا يفارقون كاس الصهباء - و لا ادناس الندماء -
و کارهاے جهالت آن غرق خواهی دید - از جامهاے شراب جدا نمی شوند و از ناپاکی صحبت

لا يطيقون ان يسمعوا نصيحة - او يتحملوا من الوعظ كلمة -
هم نشینان و هم کاسه شراب دوری و احتراز نمی کنند - طاقت نمی دارند که نصیحتے را بشنوند یا برداشت

فتاخذهم عزة و يتوغرون غضبا و غيرة - و يكون اكرم
یک کلمه وعظ کنند - پس خیال بزرگی خود ایشان را می گیرد و سینه شان از غضب و غیرت پر می گردد

الناس عليهم من زين لهم حالهم و حمدهم و اعمالهم - يبعدون
و بزرگتر نزد ایشان کسے است که حالات بد ایشان را نزد شان نیک نماید و تعریف ایشان

الامارة و الدولة في حداثة السن و عنفوان الشباب - فيجرهم
و کارهاے ایشان کند - فرمانروائی دولت را در اوائل جوانی خود مے یابند - پس

اهواءهم و ندماءهم الى طرق التباب - لا يكون لهم معرفة
خواهشهاے نفسانی شان و دوستان هم پیاله شان ایشان را سوے راه هلاکت می کشند - نمی باشد

بتدبير الناس و ضبط امورهم - و لا يطلعون على ضمائرهم
ایشان را معرفت تدبیر مردم و نه این عقل که چطور امور رعیت منضبط می باید کرد و بر خیالات

و مستودعهم و لا يعطي لهم دهاء يحفظ به اقتصاد و توسط
پوشیده شان اطلاع نمی دارند و آن عقل ایشان را نمی دهند که بدان طریق اعتدال را رعایت کرده باشند

و اعتدال - فيسرفون و تكون ذخائرُ الدنيا و خزائنها

پس اسراف می کنند و ذخیره هائے دنیا و مال ها بر ایشان

عليهم وبال - و ان اصابهم غم فلا يكون لهم صبر و

وبال می گردد - و اگر ایشان را غمے رسد پس صبر و استقلال از

استقلال - و ربما يذهبون الى نهاية بافنائهم فيحلُّ

دست مے دہند - و بسا اوقات دیده و دانسته در ہلاکتہا مے افتند پس

عليهم غضب الله و ياتى زوال - لا يرضون عن تغيير الفن

غضب الہی بر ایشاں نازل مے شود و زوال مے آید - از دانشمندے راضی نشده

امور السلطنة - و يتخذون الرعاع اخدانا كالنسوة -

شوند که امور سلطنت را به ضبط آورده است و اچو زنان مردم کمینه را دوست می گیرند

فيكون آخر امرهم الانتحار - او الجنون او الفضيحة و

پس آخر امر ایشان خودکشی می باشد یا جنون یا رسوائی و

التبار - لا يعطون فراسة صحيحة - و لا كالعقلاء قريحة

تباہی - ایشاں را فراست صحیحه نمے دہند و نه طبیعت ہمچو دانشمندان

و تعلم ان من شرائط الوالى ذى المعالى - ان يعطى له

و مے دانی که از شرائط فرماں روا این است که دماغ او بلند باشد

من دماغ عالى - و عقل يبلغ الى الاعماق و الحوالى - و

و او عقلے دارد که تا عمیق در عمیق و گرداگرد برسد - و

نور يحيط الاسافل و الاعالى - و ان يعرف ضمير المتكلم

نورے دارد که احاطه اسفل و اعلی کند - و اینکه نیت پوشیده کلام کننده را

و يفرق بين المتكلف و المتالم - و يكون على بصيرة

بشناسد و در متکلف و دردمند اں حقیقی فرق تواند کرد و او چناں بصیرت داده باشند که گویا او را از

كانه يوحى بذات الصدور - او تكهن بما كان من

راز دل آگہی داده شده یا بکہانت دانست آنچه راز پوشیده بود

السّر المستور - و من شرائط الامارة ان يُفرّق الامير بين
و از شرطهای فرمان روائی این است که فرق کند میان
الورم و الوثارة - و ان يفهم دقائق الامور السياسية -
ورم آماس و فربه شدن بکثرت پیه و باریکیهای امور رعیت پروری بفهمد
و يفوق بآرائه جميع اركان الوزارة - وان يعظم رعبه و تنفذ
و بر رائے همه وزیران رائے او غالب باشد و رعب او عظیم باشد و بیک
احكامه بالاشارة - و ان يقدر على ضبط الامور و
اشاره احکام او نافذ شوند - و اینکه قادر بود بر ضبط امور و باعتماد تمام
الاخذ فيها بالثقة - و ان يؤديها بالتروّي و المضاء فيها
کارهائے سلطنت تواند کرد - و اینکه امور سیاسیه را چنان روا کند
على وجه البصيرة الصادقة - و ان تكون له انوار
که اندرون آن بخرد و در آنها بوجه بصیرت فرود و اینکه همچو خضر نورهائے دانش دل او
دراية القلب كالخضر عند اعتياص المسير - و عند التقحّم في
در راه هائے پیچیده و در وقت داخل شدن در راه هائے خطرناک از اقتحام
السبل المخوفة من دقائق التدابير - ولكن كيف يدركون هذا المقام -
تدبیرهائے باریک یاور او باشند مگر این مردم چگونه این مقام را بیابند -
و لا يخافون ربهم العلام - و لا يتكلمون بوجه طليق -
و ایشان از خدائے داننده غیب نمی ترسند - و به روئے کشاده گفتگو نمی کنند
و لا ينطقون الا بعبس و لسان ذليق - فلذالك يلتبس
کلام نمی کنند مگر چین بر جبین و به زبان تیز - پس از بهر همین راز
عليهم سرّ الناس - و لا يطيقون ان يزنوا الناس
مردم بر ایشان پوشیده می ماند و نمی توانند که همچو وزن ترازو مردم را
وزن القسطاس - فيتوغرون غضبا على من يستحق
وزن کنند - پس پر می شود سینه شان از غضب بر کسیکه

الرحم و یرحمون من هو کالخناس - یُوْدِعُوْنَ المستحقین

مورد رحم است - و رحم مے کنند بر کسے کہ ہمچو شیطان است - می سپارند اہل استحقاق

لہبا - و یُطْعِمُون البطّالین ذہبا - یحاربُ الله قلوبہم -

را گرمی آتش - و بیکاران و بدروشان را زر می دہند - جنگ می کنند با خداتعالے

و یسرّ الشیاطین ذنوبہم - و الذین یُتخیّرون لتادیبہم و تہذیبہم

دلہاے شاں و خوش می کنند شیطان ہا را گناہ ہاے شاں - و آنانکہ در حالت کودکی شان

فی عہد الصبا - فہم یُرغبونہم فی الخمر و الزمر و علی المُنادَمة

براے تادیب و تہذیب ایشاں منتخب می شوند - پس ایشاں براے شراب و مزامیر ایشانرا

علی الرُّبیٰ - و یستقرون حِیَلاً لذالك فی اوقات المطر و عند

رغبت می دہند کہ تا بر بلندی کوہ و پشتہ ہا باہم شراب بنوشند - و براے ایں کار در وقت بارش و

هزیز نسیم الصبا - فیتوشحون من الشراب فی بعض الاوقات -

وزیدن نسیم صبا حیلہ ہا مے جویند - پس اندک از شراب در بعض اوقات می

ثم یزیدون و یداومون و ینشاءون فی مثل هذه العادات -

نوشند - باز زیادہ می شوند و بر آں ہمیشگی می کنند و در ہمیں عادات نشو و نما می یابند -

و یقولون هل من مزید عند المنادمات - و یجمدون الی

و در مجلسہاے شراب می گویند کہ اگر زیادہ است آں ہم بیارید - و سوے کامل

استیفاء اللذات - و کذالك یسوّدون کتاب اعمالہم قبل ان

کردن لذات مے شتابند - و ہم چنیں نامہ اعمال خود را سیاہ مے کنند قبل

یخضرّ ازارہم - و یبقل عذارہم - و یتعوّدونہ یوما فیوما -

ازانکہ سیاہ شود پاجامہ ایشاں یعنے موے زہار بر آید - و سبز گردد بروت ایشاں - و ہر روز عادت

و لا یبالون لعنا و لا لوما - و یزعمون ان الخمر یُقوّیہ

خمر مے کنند و از لعن کسے پروا ندارند - و گمان مے کنند کہ شراب بدنہاے

ابدانہم و یوقظ ثعبانہم - و یُغری علی البغایا شیطانہم -

ایشاں را تقویت می بخشد و مار ایشاں را بیدار می کند و شیطان ایشانرا بر زنان فاسقہ می انگیزد

و يظنون ان الخمر تحط عنهم ثقل الهموم - و تضع عنهم
و گمان مے کنند کہ شراب از ایشان بار غمہا دور می کند - و بارگران غمہا را

عبأ الغموم - و يقولون انها تفرح البال و تزيل اللغوب
از سر شان فرو مے آرد - و مے گویند کہ شراب دل را فرحت مے دہد و ماندگی و نیستی

و الاضمحلال - و اذا شربوا فيهذون طول النهار - و
را دور مے کند - و چون نوشیدند پس ہمہ روز بیہودہ گوئی میکنند - و

يصرون على من لم يذق من الاحباب و الانصار - و
ہر کہ گاہے نہ نوشیدہ است از دوستان و مددگاران برو اصرار می کنند کہ

يقدمون اليهم كاسا بايديهم و يسقون بالاصرار
و پیالۂ شراب بدست خود پیش می آرند و بہ اصرار مے نوشانند

ما احضر كراهة او بالانقياد - ثم يتعودونها
ہر چہ حاضر کردہ باشد بکراہت یا با طاعت - باز عادت می کنند - و

كل ليل حتى يسقطوا كالجراد - و يجعلون النهار للزينة
ہر شب دور شراب می شود تا وقتے کہ ہمچو ملخ می افتند - و روز را برائے زینت و لباس خاص

و اللباس - و الليل للكاس - و قد تجتمع اليهم في
مے کنند - و شب را برائے خوردن شراب و گاہے در بعض شبہا

بعض لياليهم بنايا السوق - و يكرمن و يجلسن و تتقدم
زنان بازاری مے آیند - پس با عزت نشانیدہ می شوند و تواضع

اليهن كؤوس من الغبوق - فلا يزالون يتعاطون الاقداح
می کنند ایشان را بشراب شب انگاہی - پس ہمیشہ جام شراب می نوشند

و لا يفارقون الراح - و يظهرون بالقهقهة المراح - و
و جدا نمی شوند شراب را و بقہقہہ خوشی خود ظاہر مے کنند - و

يتذاكرون في مدح الملاهي و انواع اللذات - فقد يجري
باہم ذکر مے کنند در مدح اسباب لہو و انواع لذات - پس گاہے

الکلام فی اللطف نوع الخمر و قد یدور القول فی مدح
کلام در لطیف تر قسم شراب جاری می شود و گاہے سخن در وصف زنان
المغنیات - و یقول احد الی آلیت ان لا اتزوج الا
سرودگویان باہم می کنند - و یکے از ایشان مے گوید کہ من سوگند خوردہ ام کہ این
ھذہ البغی - و یقول الآخر ان فزت فقد وجدت
زن فاحشہ را بنکاح درآرم - و دیگرے می گوید کہ اگر درین کامیاب شدی پس ستارہ
الکوکب الدری - و یتزوجون البغایا فیسری سیرھن
درخشان را بدست آوردی - و در نکاح خود مے آرند زنان بازاری را پس سیرت
فی ولدھن و یصدر منھم الرزائل طبعا لا من الارادۃ
آن زنان در بچہ ہائے شان سرایت می کند و طبعاً کمینگی ہا از ایشان صادر میشوند نہ ارادۃً -
و لا یوجد فیھم کامھاتھم خلق حسن و لا رائحۃ من
و ہمچو مادرہائے شان در اوشان اخلاق نیکو یافتہ نمی شود و نہ بوئے از
العفۃ و الزھادۃ - نعم یوجد کالبغایا نوع من الجلادۃ
عفت و زہادت - ہاں ہمچو زنان بازاری قسمے از چالاکی در ایشان یافتہ میشود
مع القرائح الوقادۃ - و حب الزینۃ - و ھوی السیادۃ
با طبیعتہائے تیز و خواہش زینت -
و السیادۃ - فیتکبرون و یھلکون و قل ان یختم لھم
و سرداری - پس تکبر مے کنند و ہلاک مے شوند و کمتری افتد کہ خاتمہ
بالسعادۃ - و یبرز اکثرھم علی عادۃ الغمازین والنمامین
اوشان بر سعادت گردد - و اکثر ایشان بہ عادت غمازان و نمامان ظاہر مے شوند
و کالجواری الزانیات متبرجین - متوغرین مستشیطین - و
و ہمچو کنیزان زانیہ عادت خودبینی و خشم و اشتعال دارند - و
بالکبر رقاصین - لا یوجد فی بطونھم الا صدید البخل
از کبر مے جنبند - یافتہ نمی شود در دلہائے شان مگر ریم بخل

و الغلّ و العناد - و لا یرضون الّا بالتفرقة و الفساد -
و کینه و عناد - و راضی نمی شوند مگر بتفرقه و فساد -
لا یصنعون بعباد الله الّا شرّا - و لا یضمرون الّا
نمی کنند با بندگان خدا مگر شرارت - و در دل نمی دارند مگر بدی
ضرّا - یتباهون بفوز الدنیا الدنیة - مع دعاوی
را - فخر می کنند بمراد یابی دنیاے ناکاره - باوجود دعوی های
الرهبانیة - یعادون الصدق و بنیه - و یلعنون بمن
قطع تعلق از دنیا - دشمن میدارند صدق را و اهل آنرا - و می پیوندند کسیکه
یناویه - ینبهون علی خطائهم - ثم لا یندمون علی بادرة
که دشمن می دارند صدق را - تنبیه کرده می شوند بر خطاے ایشان - باز پشیمان نمی شوند بر شتابی
ازدرائهم - و من تصدّی لاستیراء زندهم - و استشفاف
نکوهیدن خود - و هر که براے برآوردن آتش چقماق شان پیش آید و تامل نگریستن
فرندهم - فلا یجدهم الّا سقطا خالیا من خیر الدنیا
خواهد در جوهر شمشیر شان - پس ایشان را از خیر دنیا و آخرت خالی خواهد یافت
و الآخرة - و من اوضع الناس و من اسارى
و از حقیرتر مردم و از قیدیان شیطان
الخناس و من الفئة المفسدة - وکیف کان علی رشد من خرج من رحم الزانیة -
و از گروه فساد کنندگان باشد - و چگونه کسے رشید باشد که ولد الزنا است -
فلا شک ان البغایا قد خرّبن بلداننا - و اضللن
پس هیچ شک نیست که زنان فاحشه ملک ما را خراب کرده اند و جوانان ما را
شبّاننا - و بهنّ و باولادهنّ حق قول نبینا المصطفٰی - کما
گمراه کرده - و بر این زنان و بر اولاد شان متعلق حدیث نبوی بظهور آمد
تعلم و تری - و صدق ما قال سیّدنا و نبیّنا فی علامات آخر
چنانکه می بینی و می دانی و راست شد آنچه گفت سیّد و پیغمبر ما در علامات آخری زمانه

الزمان - فان نطفة البغايا قد غامر اكثر ولد و تملأ منه اكثر

چراکه نطفه زنان بازاری باکثر بچگان مخلوط

البلدان - و ما نقصن بل يزددن كما و كيفا و خبثا و ضرا

شده - و این زنان بازاری کم نشده اند بلکه از روئے کمیت و کم و خبث و ضرر

و كل يوم حالهن شرا - و هذا ما قدر الله لهذا الزمان

در زیادت اند - و هر روز حال شان بتر گذشته و شدت میزاست - و این آن امرا ست

و اناح - و طوبى لمن اعرض عنهن و راح - و ويل

که خدا تعالیٰ برائے این زمانہ مقدر کرده است و خوش قسمت کسے که ازین زنان اعراض کرد و رفت

للذين تمايلوا على رغائب الشهوة - و مالوا الى هذه الفئة

پس واویلا بران کسان که بر مرغوبات شهوت خود را افگنده و سوئے این فرقه

الفاسقة - بدون نظر الى العاقبة - يموتون لاستيفاء

فاسقه میل کرده و سوئے انجام کار نظر نه کرده - برائے حظ کامل لذت

اللذة - و يتلون تلو البغايا كسكارى الحانة - و ينهضون

مے میرند - و پس زنان فاسقه همچو مستان شراب خانه می روند - و پس ایشان

على اثرهن كجداية الظبية و اجرية الكلبة - و يدورون

بر سے خیزند همچو بچگان آهو ماده و همچو بچگان سگ ماده پس سگ ماده - و

بهن كما يدرن في اهواء النفس الامارة - وقد سماهن

بهمراه این زنان گردش میکنند در خواهشهاست نفس اماره - و جناب رسول الله

رسولنا صلى الله عليه و سلم ظعينة الدجال - و قال قد

صلی الله علیه و سلم نام این زنان ظعینة الدجال نهاده است - و فرموده است

قدر خروجهن قدامة هذا الدجال - ليؤذن بظهوره

که خدا تعالیٰ مقدر فرموده است که این زنان فاسقه همچو آهو ماده خود را آراسته پیش

كدلالة كثرة الفار على الطاعون الاكال - و السر فيه

از دجال ظهور خواهند کرد - و آنچه گذشته و نشان که بر طاعون دلالت مے کند - و راز دریں

ان البغایا حزب نجس فی الحقیقة - و یُظهرن علی

این است کہ زنان فاحشہ درحقیقت پلید اند - و بہ مردم پاکی و

الناس طہارتہن و نظافتہن بانواع الزینة و الالبسة

نظافت خود را بزینت و لباس و سرخی رخسار و نازکی

و النهاب الخد و النعومة - و هذه دجل منهن

مے نمایند - و این دجل ایشان است ہمچو دجال

کالدجال و شابهنه باتم المشابهة - فجعلن کارهاص

و این زنان بدجال مشابہت تام دارند پس دجال را بطور

له علامة لهذه المماثلة - ثم ان الدجال لیست

پیش خیمہ قرار دادہ شدند بوجہ این مماثلت کہ در میان است - باز

افعاله کالرجال - بل یستر وجهه الکاذب کالنساء و

این ہم سر است کہ کارہاے دجال ہمچو مردان نیست بلکہ دجال ہمچو زنان روئے

یُری نفسه کالصادقین لصید الجهال - و یخفی مکائده

دروغ خود را مے پوشد و ہمچو صادقان برائے شکار جاہلان خویشتن را می نماید و

کقحبة یخفی شیبها بالادهان و الخضاب و انواع

فریب ہائے خود را ہمچو آں زن پوشیدہ می دارد کہ پیرانہ سالی خود را بمالش دہن

الاعمال - ففی هذه اشارة الی ان للدجال و البغایا

وخضاب وغیرہ اعمال می پوشد - و دریں مثال اشارت است کہ زنان فاحشہ

لسیرة واحدة وهذه الفرقتان تتشابهان فی الحیل و الافعال - و تماثلا

و دجال را در حیلہ جوئی و کارسازی مشابہت مے دارند - و

فی الانتحال و جذب القلوب بلین المقال - و ترے

نیز بہ دروغ گوئی وبہتان تراشی وکشیدن دلہا بنرم گفتگو شباہت شاں باہم واقع است و می بینی

بعض البغایا العجائز تطهر وجهها بالتدهینات و التسویلات

بعض پیرزنان فاحشہ راکہ می نمایند روئے خود را بروغن مالیدن و خود را آراستن

و التزيينات كالشبان - فيحسب الجاهل وجهها الدميم

و زينت دادن ہمچو جواناں - پس نادانے روئے زشت او را ہمچو

كالبدر في اللمعان - فكل ما تفعل البغي بالمكيدة -

ماہ تاباں ہمی انگارد - پس آں ہمہ کارہا کہ زن فاحشہ بمکر و فریب

و ترى جلادته كالطيبة - كذالك يفعل الدجال و

و ہمچو آہیدادہ چالاکی و بیباکی خود مے نماید - ہمچنیں دجال زینت تقوی

يظهر زينة التقوى و العفة في بطنه يغلي

و عفت ظاہر مے کند - و در شکم او شراب

الرحيق - و الوجه كانه الصديق - و يحجب طوائف

جوش مے زند - و رو چناں مے نماید کہ گویا مرد است راستباز - و

الانام - بزينة تملق اللسان و اراءة التواضع في

می پوشند و نابینا میکنند طوائف انام را بچرب زبانی و نمودن تواضع در

الكلام - فقد وقع هذه و هذا كالمرايا المتقابلة

کلام - پس زنان فاحشہ و دجال ہمچو آئینہ ہائے باہم متقابل اند

و في هذا اشارة اخرى من الحضرة النبوية - وهي ان سيئة اذا

و دریں اشارۂ دیگر نیز است از درگاہ نبوت کہ چوں یک بدی بکمال مے رسد

كثرت و كملت و طغت و تموجت فهي تحدث

و زیادہ مے شود و موج می زند پس آں

سيئة اخرى بالمناسبة - التي تحاكي الاولى في

بدی دیگر را کہ مشابہ اوست پیدا می کند آنکہ بدی اول را در رنگہائے کیفیت مشابہ

الوان الكيفية - و قد جربنا غير مرة ان نساء

مے باشد ذہا بارہا آزمودیم کہ اگر در خانۂ زنان

دار ان كن بغايا فيكون رجالها ديوثين دجالين

آں خانہ فاسقہ باشند پس مردان آں خانہ دیوث و دجال می باشند

و هكذا وجد تلازمهما من الاولين الى الاخرين -
و ہمچنیں تلازم ایں ہر دو از اولین تا آخرین ہمیشہ موجود ماندہ -
ففكر انكنت من العالمين -
پس اگر عقلمند ہستی دریں فکر کن -
ثم نرجع الى ذكر الملوك و الامراء - فنقول
باز ما سوے ذکر ملوک و امرا رجوع مے کنیم - پس میگوئیم
ما بقى على امراء هذا الزمان ختم و لا حاجة الى الازراء - و
کہ بر امراء ایں زمانہ ہیچ بہرے نماندہ و ہیچ حاجت عیب گیری نیست -
انهم انقسموا فى زماننا هذا الى اقسام - و تنافوا فى فسق
و ایشاں دریں زمانہ ما بسوئے چند قسم منقسم شدہ اند و در بدکاری و
و اجرام - فنجد بعضهم مشغوفين بنساءٍ و مدام -
ارتکاب مختلف افتادہ اند - پس بعض را تو فریفتہ زناں و شراب
و بعضهم بالوان طعام - و نشاهد بعضهم مفتونين
خواہی یافت و بعض را سوئے طعامہا رنگارنگ - و بعض را فریفتہ
هذا ما رئينا فى بعض ملوك الاسلام - و امراء
ایں آں امور اند کہ در بعض ملوک اسلام دیدہ ایم - و نیز
هذه الملة الذين صاروا كالانعام - قصروا همهم على
در امیران ایں ملت کہ ہمچو چارپایاں شدہ اند - ہمت خود را بر
اللذات - و تركوا حمى الخلافة كالفلوات - ما بقى
لذات بستہ اند و گذاشتند مرغزار بادشاہی را ہمچو بیابان - شغل ایشاں
شغلهم من دون الاصطباح - و لا ذريعة راحتهم
بجز شراب خوردن ہیچ نماندہ - و نہ ذریعہ آرام شاں
من غير الراح - يشربون الكميت الشموس اذا نجب
بجز شراب - مے نوشند شراب تند را چوں ابرار ظہور

برنات المثانی - و مطلبین الی اغارید الغوانی و الاغانی-
آواز تارہاے چنگ - و قصد کنندہ سوے آوازہاے زنان خوبصورت
و مستهلکین علی صوت برهرهة من الادانی - و منهم
و سرودہا - و ہلاک شوندگان بر آواز زن درخشندہ از صفائی جلد از کینہ و کم نژادان - و بعض
الشمس المواطر - و ترائی السحب و سُرّت برؤیتها الخواطر -
باز دارد آفتاب را - و ظاہر شوند ابرہا و بدیدن آنہا دلہا مسرور
و قد فسدت بلادهم من انواع الفتن - و نزلت
شدند - و ملک شان از گوناگون فتنہا تباہ شدہ - و بر رعیت
علی الرعایا الوان المصائب و المحن - المسالك شاغرة
شان گوناگون مصیبت ہا و محنت ہا نازل شدند - راہ ہا ترسناک
و القبائل متشاجرة - ما کان لاحد ان یسافر فی بلادهم
اند و قبائل باہم اختلاف دارند - طاقت کسے نیست کہ در ملک شان تنہا
بالانفراد - فیُنهب او یُقتل و لا یُدرکه احد للامداد -
سفر کند - پس غارت کردہ بشود یا قتل کردہ می شود و ہیچکس
لا یرون هولاء الی نظام حکام الدولة البرطانیة و
مدد او نتواند کرد - ایں مردم نمی بینند کہ چگونہ حکام دولت انگریزیہ
حسن صفاتهم و رزانة حصاتهم - و اسالیب سیاستهم
انتظام کردہ اند - و چگونہ بطور ثقہ منشی و آہستگی کارہا مے کنند
و اعاجیب فراستهم - عالجوا کل علیل و ما ترکوا من داء
و طریقہ ہاے رعیت پروری شان و کارہاے عجیب فراست او شان - ہر بیمار را علاج کردند
دخیل - یدرکون کل مستغیث و معول - و یسعون
و ہیچ مرض اندرونی را نگذاشتند - تدارک میکنند ہر مستغیث و گریہ کنندہ را و سوے ہر کار
الی کل معضل - و یسوّون کل اَوَدٍ بایدیهم - و
مشکل مے روند - و برابر میکنند ہر کجی را بدست خود - و رحم

الذین یستعذبون السفر الذی هو قطعة من العذاب -
ایشانرا سفر خوش مے افتد آں سفر کہ درحقیقت پارہ از عذاب است -
لیصطبحوا بنساء المغرب و ینضروا بهن نواظرهم و یستوفوا
تا بزنان یوروپ شراب خورند و بہ ایشاں چشمہاے خود تازہ کنند و خوشی
یرحمون کل مظلوم بایادیهم - یبدؤن بفائدة - ثم
مے کنند ہر مظلوم را بہ نعمت ہاے خود - اول خود بعطیہ آغاز کنند باز
ینتفعون بفائدة - ینفقون فی امور السیاسة کثیرا
فائدہ آں مے بردارند - در امور آبادی رعیت بسیار مال خرچ
من المال - ثم ترجع الیهم اموالهم فی المآل - یملکون
مے کنند - باز آخرکار مالہاے شاں بسوے شاں بازی گردند یعنی
بغرس عودٍ بستانا - و باستمالة بجنانٍ رجنانا - انظروا
فائدہ بردارند - مالک بیشوند بہ نشانیدن شاخے بستاں را و بخوش کردن دلے
کیف اصرفوا المال عند دواهی الطاعون - مع اساءة
باغے را - بہ بینید کہ چگونہ بروقت حادثۂ طاعون مال خرچ کردند باوجود بدظنی
الظن من الجهلاء و کثرة الظنون - فما کانوا ان یبالوا
جاہلاں و کثرت ظن ہا - پس چناں نبودند کہ پروا
نفسا ابیة - حتی یکمّلوا دایا و رویة - و کذالک اسعاء
ہیچ سرکش کنند تا بوقتے کہ راے و حاجت خودرا بتکمیل رسانیدند - و ہمچنیں
طریق سلطان الروم باقاصیه و ادانیه - و ارجو ان
من طریق سلطان روم برعایا اعلی و ادنے می یابیم - و امید دارم
لا یتخلف ظنی فیه - و لا شك ان اذکار خیره فی
کہ سلطان موافق ظن من باشد و مخالفت آں نباشد - و شک نیست کہ ذکر
العرب سائرة - و محامده علی الالسن دائرة - فندعو له
خیر او در عرب مشہور و متعارف است و تعریف ہاے او برزبان جاری است - پس

مرح الشباب - فتارةً يغزّون و اخرى يشرّقون كالغراب
جوانی را بکمال رسانند - پس گاہے سوئے یورپ میروند وگاہے سوئے ہندوستان
و ينسون ممالكهم لفرط اللهج بالشهوات - و اذا دعاهم
غراب - و از زیادت حرص در شہوات ملک ہائے خود را فراموش میکنند - و چوں وزراء

و نظن فيه ظنّ الخير - فانّ بلاده محفوظة من
برائے او دعا می کنیم و ظن نیک داریم چراکہ ملک او از گزند
الضير - و هو على خير كما نسمع من الروايات - و
محفوظ است - و او بر خیر است مطابق آں روایات کہ رسیدہ اند و
ما لا نفهمُ من اموره فنأوّل و انما الاعمال
آنچہ حقیقت بعض امور او نمی فہمیم پس تاویل آں می کنیم و
بالنيات - و عليها مدار الجزاء و المكافات - و نرى
اعمال وابستہ نیتہا ہستند - و براں مدار پاداش و سزا ست - و مے بینیم
انه تجرى على يده حسنات كثيرة و هو خادم الحرمين
کہ بر دست او بسیار نیکی ہا جاری می شوند و او خادم حرمین است
و نوّر الله عيناه ببركة هذه العينين - و للدين
و خدا ہردو چشم او روشن کرد برکت ایں دو چشم - و برائے دین
و حماته وظائف مستكثرة فى حضرة دولته - فهذا
و حامیان دین در دولت عالیہ او وظیفہا بے شمار اند - و ہمیں
هو السبب لاقباله و عظمته و عزته - بيد انا
سبب اقبال و عزت اوست - مگر ما دیدیم
رئينا و شاهدنا ان بعض اركان دولته قوم خائنون
و مشاہدہ کردیم کہ بعض ارکان دولت او خیانت پیشہ
و ما بقى الارتياب - و كلما جرى عليه من المصائب
اند ہیچ شک باقی نماند و ہر مصیبت کہ بر سلطان آمد پس از قوے ہیچ

وزراءہم لفصل بعض المھمات - فیتعللون بعلے
ایشاں ایشانرا برائے فیصلہ بعض مہمات بخوانند پس از رو لاپروا ئی بلیت و
ولعل لعدم المبالات - و یعیشون کالسکاری لا اطلع
لعل دفع مے کنند - و ہمچو مستاں زندگی می کنند از نیک

فاقوی اسبابہا ھذہ الاحزاب - فالحاصل انا لا نرمی
اسباب آں ہمیں مردم خائن اند پس حاصل کلام ایں است
السلطان بلائمۃٍ - و لا نذکرہ الا بمدح و حمدۃ -
کہ ما سلطان را نشانہ ملامت ہا نمی کنیم و او را بجز حمد و ثنا یاد نہ می کنیم
و ندعو ان یھب اللہ لہ ازید من ھذا علم دقائق
و دعاے کنیم کہ ازیں ہم زیادہ خدا تعالےٰ علم باریکی ہاے سلطنت او را
السلطنۃ - و یقطع مادۃ التغافل من ارکانہ و ینفخ فیہم
عطا فرماید - و مادہ تغافل از ارکان او برد و روح ہشیاری
روح التفنبط و الجلادۃ - و یھب لہ عزما و ھمتا
و چستی در ایشاں بدمد - و سلطان المعظم را آں عزم و ہمت
کما یلیق لھذہ المرتبۃ - التی ھی ظل الحضرۃ - و قد
بہ بخشد کہ لائق ایں مرتبہ است کہ ظل حضرت خداوند است و عادت
جرت عادۃ اللہ بان غضبہ یحل علی الغافلین کما
خداوندی چنیں رفتہ است کہ غضب او ہمچناں بر غافلاں فرود آید کہ
یحل علی المجرمین - و یسقون من کاس واحدۃ من
بر مجرماں فرود آید - و از یک جام ہر دو را مے نوشانند
رب العالمین - و لا نرید ان نتکلم اکثر من ھذا فی ھذا السلطان -
و ما نمے خواہیم کہ ازیں زیادہ تر درباره ایں سلطان بگوئیم -
وقد بلغنا اخبار فی بعض عمائد دولتہ فنخفیہا تحت ذیل الکتمان - منہ
و درباره بعض ارکان سلطان بما خبرہا رسیده اندر پس آنہا را بدامن پوشیدگی پوشیده می داریم - منہ

لهم عمّا شان و زان - و لا يبالون امور الحلّ و العقد
و بہ ملک ہیچ خبر ندارند - و ہیچ پروائے امور حل و عقد نہ می دارند
و لا يفارقون النسوان - و لا يخرجون من مغارة و
و از زناں جدا نہ می شوند - و از غار بیروں نہ ے آیند اگرچہ
ان اغنالهم عدوٌّ على غرارة - و ما اهلكهم الّا البغايا
دشمن او ایشاں را غافل یافتہ بکشد - و ہلاک نہ کرد ایشاں را مگر
و الغبوق مع التغذى بقلايا لجدايا - لا يتوجهون الے
زنان فاحشہ و شراب شب و لازمہ آں کہ کباب بزغالہ است - سوئے رعیت
الرعايا و فصل القضايا - و قد كثرت البغايا لشقوة
و فیصل کردن مقدمات متوجہ نمی شوند - و برائے بدبختی مردم زنان
الناس في هذا الزمان - و دُفِعَ رسم الحجاب فصرن
فاحشہ دریں زمانہ بسیار شدہ اند - و رسم پردہ نماند پس برائے
وبالاً للشبان فأمطن من الوجوه لثامهن - و من
جواناں وبال شدند پس از روہا برقع برداشتند و از
الأفواه لجامهن - و ترى الناس يناد موتهن على
دہن ہا لگام را و ے بینی کہ مردم بہ ہمراہ ایشاں در
الشراب في الأسواق - و يتعاطون كالعشاق - و ربما
بازارہا شراب ے خورند - و ہمچو عاشقاں با یکدگر تواضع پیالہ می کنند
تسقط بغيٌ من كثرة الخمر في وسط السوق و ممر
و بسا اوقات زن فاحشہ از کثرت شرابخوری در وسط بازار و گذرگاہ
المرمر - فيحملها من عشق عليها كالعمر - و يمشي حاملا
بیہوش مے شود - پس عاشق آں زن او را ہمچو خراں بردارد پس او را برداشتہ
في السوق كالخادمين - و الناس ينظرون اليه ضاحكين
ہمچو نوکراں در بازار می رود - و مردم سوئے او می نگرند و می خندند

و لاعنين - و هو لا يبالي لوم اللائمين - فيمرّ بكل سكة -

و لعنت می فرستند - و این پروائے ملامت کسے نمی کند و بهر کوچه بصورت

بهيئة معجبة و كيفية مخزية - العجوز في البطن - و الشابة

عجیبه و کیفیت رسوا کننده می رود - شراب در شکم و زن جوان بر پشت

على المتن - و يبذل في مداوات بغيّ جهد اسيّ و تشغفه

و خرچ می کند در علاج زن فاحشه کوشش طبیب و آن زن

حبّا فيكون اسرها - و تجذب اليها قواه باسرها - و يستعذب

بدل او فرو می رود و او از روے محبت اسیر او می گردد و کشیده

تعذيبها لالتهاب عذارها - و يُصدّق زورها مخافة ازورارها -

می شوند سوئے آن زن قوتهائے او بتمام وکمال - و شیرین می پندارد عذاب کردن آنرا بوجه

يقرب بها وشك الردى - و لا يتبع سبل الهدى - و يتلاشى

سرخی و افروختگی رخسار آن فاحشه و باور می کند دروغ آنرا ازیں خوف که مبادا جدائی اختیار کند ازو

الصحة - و يختل البنية - و يترك عقيلته لها - وان التهبت

قریب بهلاکت می رسد و نمی گیرد راه ہائے ہدایت را و صحت در ہم بر ہم می شود و در بنیه اختلال پدید

احشاءها بالطوى - و من علامات القيامة كثرة العاهرات و

می آید و برائے آن فاحشه زن گرامی اصل خود را میگذارد اگرچه روده آن از گرسنگی افروخته شود -

قلة الصالحات - و اعلان الفسق و الفجور و عدم المبالات -

و از علامات قیامت کثرت زنان بدکار و کمی زنان نیکوکار است و فسق و فجور را آشکار کردن و ہیچ

فلا شك ان هذا الزمان زمان هذه السيئات - و لا

پروا نه داشتن - پس ہیچ شک نیست که این زمانه زمانه این آفتها است - و ہیچ

يتعظ احد بما ناب الناس من الوباء و القحط و غيرهما

کس پند نمی گیرد بدانچه فرود آمد مردم را از وبا و قحط و دیگر آفات - و

من الآفات - و لا يتذكرون ما دهمهم من انواع المصائب

ہیچ کس یاد نمی گیرد آنچه فرو گرفت ایشان را از اقسام مصیبتها -

و الوان النوائب - و تجلت لهم العبر فلا يعتبرون فهذا
و رنگا رنگ حادثه‌ها - و ظاهر شدند برائے شان نشانهائے ترساننده پس
من العجائب - يحادون الله و لا يجنحون للسلم -
عجیب است ازیں عادت شان از عجائبات است - با خدا جنگ می کنند و سوئے آشتی نمی
و لا يتخذون سبل الصلاح و التؤدة و الحلم - و السر
خمند - و طریقهائے صلاحیت و آهستگی و حلم را اختیار نمی کنند و راز
في صدور هذه المعاصي و الخطيات - ان الناس قد
در صادر شدن ایں معصیت‌ها و خطاها این است که مردم از خدائے
غفلوا عن الله جليل الصفات - و نسوا يوم المكافات -
بزرگ صفات خود غافل شده اند - و روز مکافات را فراموش کردند
و كفرت القلوب بوجود رب الكائنات - ثم اختلفت الذنوب
و دل شان از وجود باری تعالے منکر شدند - باز گناهان از وجه اختلاف
باختلاف الدواعي و الاسباب - و حدث كل ذنب بمناسبة
اسباب مختلف شدند - و پیدا شد هر گناه بمناسبت حرکت دهنده
المحرك و الجذاب - فمن اصلي ببلية مجاعة - اضطر الى
و کشنده - پس هرکه ببلائے گرسنگی گرفتار شد او سوئے کیسه بری
طر و سرقة - و من ثقل حاذه بعيال و دين اضطر الى
و دزدی مضطر گردید و هرکه پشت او بوجه عیال و قرض گران گردید او
تقلت وعده و احتيال و مين - و من اصبا قلبه حسن
سوئے وعده خلافی و حیله گری و دروغ مضطر شد - و هرکه دل او خوبصورتی
جارية من الغيد اضطر الى خائنة الاعين وتخبيس العين بالتقوية ونقض
دخترے از زنان نرم اندام برد او سوئے خیانت چشم‌ها و پلید کردن چشم بعادت گناه‌ها و شکستن توبه و
التوبة و العهد و المواعيد - فكذالك فرط في
عهدها و وعده‌ها مضطر شد - پس هم چنیں کوتاهی کرد در امر الهی

يجنبه الله كل احد من الفاسقين والفاسقات - بتحريك من التحريكات - ثم ان للصحبة و المقاناة

هر یکے از مرداں بدکار و زناں بدکار بہ تحریکے از تحریکات - باز صحبت و آمیزش را

تاثيرات - و في مجالس السوء سموم و آفات - و من اشتكم

تاثیرہاست - و در مجلس ہائے بدی زہرہا و آفت ہاست - و ہرکہ شر او

شره من المخالطات - فلا يرجى برءه الى وقت الوفات -

از مخالطت مستحکم گردد پس تا بمردن امید بہتری او نیست -

و من ضعف و هرم في الشر فشرته قوي - وشيبه عصي - ولا يصلح

و ہرکہ کمزور و کلان سال در بدیہا شد پس بدی او قوی است - و پیرانہ سالی او سخت نافرمان است و ہیچ

قلبه اسي و لا فلسفي - و يموت على الخبث - و لا ينزع

طبیب و حکیم اصلاح دل او نتواند کرد و بر خبث خواہد مرد و از گمراہی

عن الغي - و لا يطوى منشوره الى الطي - فانه وافاه الشيب

باز نخواہد آمد - و نامہ اعمال بد او پیچیدہ نمی شود چراکہ بدو پیری نگونسار

المعكس فما كان له نذيرا - و ولى العيش النضير فما خاف

کنندہ آمد پس او را نترسانید و عیش تازہ رو تافت پس از اندک

تا فيها نذيرا - بل زاد ميلانا الى اموال الدنيا و عقارها -

و حقیر کہ باقی ماندہ است - بلکہ رغبت او در مال دنیا و زمین آں و جائداد آں و

و ضياعها و نضارها - و حدائقها و ثمارها - و سلعها و

و زر آں و باغ آں و بر آں و چیزہائے آرام دہندہ آں و آرام

سكينتها - و زهرها و زينتها - والموت وقف على رأسه - وقرب وقت انعاسه

آں - و گلہائے آں و آرایش آں زیادہ شد - و موت برسر او استادہ و نزدیک شد وقت خواب یعنی وقت مرگ

و مع ذالك يود ان يكون له كل ما في الارض من

با وصف آں دوست میدارد کہ ہرچہ در زمین است ہمہ او را حاصل

الخزائن و الدفائن و العلوم و الفنون - و البلاد و الحصون - و البحار و

شود چہ از قسم خزائن و چہ از قسم دفائن و ہر قسم علم و فن و چہ از قسم شہرہا و چہ از قسم قلعہا و چہ

العیون - و الافراس و الدواب و المعامد و الالقاب - و

از قسم دریاہا وچہ از قسم چشمہ ہا وچہ از قسم اسپ ہا وچہ از قسم چارپایہ ہا وچہ از قسم معابد و

تدابیر الدنیا و علم بواطنها - و حکم الصنایع و اسرارها

القاب وچہ از قسم تدبیرہائے دنیا و علم باریکیہائے تدابیر - وچہ از قسم صنعت ہا و اسرار آں و

و مواطنها - و فتوح الغیب - و علاج الشیب - و نسخة الکیمیاء

محل آں و ہرچہ از قسم فتوح غیب - و ہرچہ از قسم علاج پیرانہ سالی وچہ از قسم نسخہ کیمیا

و العزائم المهلکة للاعداء - و الادویة المطوّلة للحیات - و

وچہ از قسم عزائم کہ ہلاک کنندہ دشمن باشند - وچہ از قسم آں دواہا کہ عمر را بیفزایند - وچہ از

اعمال الحب و التسخیرات - ثمّ انّ بعض العقائد مُولِّدة

قسم عملہائے حب و تسخیر جن وغیرہ - باز بعض عقائد پیدا کنندہ بدی مے

للسیئات - و مولِّدة لخبث العادات - کما ان مُشرکی

باشند - و خبث عادت را مستحکم مے کنند - چنانکہ مشرکان جامع

الهند جوّزوا النیك علی سبیل الحرام - عند عدم الولد

حرام کاری را روا داشتہ اند در وقتے کہ بچہ نر نزاید

الذکر و الطمع فی هذا المرام - فیرغبون نساءهم فی

و امید بود کہ بطریق حرام کاری زن بچہ تواند شد - پس زنان خود را رغبت

اتخاذ الاخدان - لعلّ ولداً یحصل به و لو بنیوك

حرام کاری می دہند - تاکہ بچہ حاصل شود و اگرچہ بعد از بدکاری ہائے

کثیرة الی برهة من الزمان - و یسمّون هذا العمل

کثیر و زمانہ دراز پیدا گردد - و ایشاں ایں عمل حرام کاری را

نیُوکاً* - و کان بالحریّ ان یسمّی

نیوک نام نہند - و لائق بود و لائق ایں است

بُوکاً - و قد اکّد فی هذا الزمان لهذا العمل القبیح

کہ ایں عمل را بوک نام نہادہ شود کہ بمعنی برجستن خر بر مادہ است - و درایں زمانہ برائے ایں عمل بدہندوآں

*اعلم انّ لفظ النیوك قد اُخذ من النیك اشارةً الی کثرة الجماع فان النیوك جمع النیك

بدانکہ لفظ نیوک از لفظ نیک اخذ کردہ شدہ است و ایں اشارہ است بکثرت جماع چراکہ نیوک جمع نیک است و جمع بر کثرت دلالت

وحثّوا علیه و رغّبوا فیه بالتصریح - و بما ادخلوا هذه

را بسیار تاکید کرده اند و مردم را برآں انگیختند و علانیه در آں ترغیب داده - و چوں ایشاں ایں

الاباطیل فی الاعتقاد - اضطروا الی ان یروّجوها و یرقبوا مواقعها رقبه اهلة الاعیاد -

امور باطله را داخل اعتقاد خود کرده اند - ناگزیر مضطر شدند که آں را رواج دهند و انتظار کنند موقع آں عمل را همچو هلال عید

و کذالک شاع فی بعض المسلمین بعض العقائد الفاسدة -

می کنند - و هم چنیں در بعض فرقه ہائے مسلماناں بعض عقائد فاسده شایع شده اند -

و روّجت کرواج الامتعة الکاسدة - فمنها انهم یقولون

و همچو رواج یافتن چیزہائے گمنام دریں زمانه رواج یافته اند - پس از انہا یکے ایں

ان المهدی یخرج علی الناس من المغارة - و یاخذ

است که ایشاں می گویند که مهدی از غارے بر مردم ظاهر خواهد شد و منکران

المنکرین علی الغرارة - و المسیح ینزل من السماء - و

خود را در حالت غفلت شاں خواند گرفت - و مسیح از آسمان بیاید - و

معه ملائکة حضرة الکبریاء - ثم یحیی الشیخان و الآخرون

با وے فرشتگان خدا تعالے خواهند بود - باز حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله

من الاعداء - فیقتلهما المسیح و المهدی باشد الایذاء -

عنهما و دیگر دشمنان اهل بیت را (بزعم روافض) زنده خواهند کرد پس مسیح و مهدی ایشاں را

و یومئذ یعطی لکل من کان من الفرق الامامیة الجناحان کجناحی الصقر بما اکلوا لحم صحابة النبی

بسخت تر عذاب قتل خواهند کرد - و در آں روز هر یکے را از شیعان عل دو بازو همچو بازوہائے صقر

بالغیبة - فیطیرون الی السماء لاستقبال المسیح کالملائکة

عطا خواهند کرد بپاداش ایں نیکی که گوشت صحابه رضی الله عنهم بغیبت بخوردند - پس ایشاں برائے استقبال مسیح همچو ملائکه پرواز خواهند کرد -

ثم یبتکون اعناق کل من کان من اهل السنة - بما کانوا یکرمون

باز هر یکے را که اهل سنت و الجماعت باشد گردن خواهند زد ازیں جرم که

صحابة خیر البریة - و بما کانوا یعادون الشیعة

چرا صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم را بزرگ می دانستند و هم ازیں جرم که چرا

و لا یدخلون فی ھذہ الفرقۃ المعصومۃ المطھرۃ - و یومئذ

بشیعاں عداوت می داشتند و دریں فرقہ پاک داخل نشدند - و دراں روز از

لا یسلم من ایدیھم و لا یبقی حیا علی ظھر الارض الا من

دست اوشاں نہ سلامت خواہد ماند و نہ بر زمین زندہ باقی ماند مگر کسے کہ علی

فضل علی جمیع الناس علیاً و حسبہ وصیا - و لامراض

را از ہمہ بزرگتر دانستہ باشد و او را وصی اعتقاد کردہ - و برائے مرضہائے

الناس اسیا - و آمن بخلافتہ الحقۃ من غیر فاصلۃ - و

مردم طبیب انگاشتہ و بر خلافت حقہ او کہ بغیر فاصلہ است ایمان آوردہ

لعن الصحابۃ کلھم الا قلیلاً الذین کانوا زھاء خمسۃ و

باشد و نیز ہمہ صحابہ را لعنت کردہ باشد بجز قلیل کہ بقدر پنج مردم اند - و

کذالک انتصب اھل الحدیث لازراء الحنفیۃ و الشافعیۃ

ہم چنیں اہل حدیث برائے ایں کار برپا شدہ اند کہ مردمان حنفی و شافعی و مالکی

و المالکیۃ و الحنبلیۃ - و جھل بعضھم بعضا و قاموا

و حنبلی را عیب گیری کنند - و بعض بعض را جاہل و خطاکار قرار

للتخطیۃ - و قال النصاری انا نحن علی الحق الصریح - و

دادند - و نصاری گفتند کہ ما بر حق واضح ہستیم - و ہیچ

لا تنجو نفس الا بدم المسیح - و سینزل المسیح مع

جانے بجز خون مسیح نجات نخواہد یافت - و عنقریب مسیح بہ ہمراہ

الملائکۃ المقربین - فھنالک یاخذ المسیح کل من کفر

فرشتگان مقرب فرود خواہد آمد - پس در آں وقت منکران خدائی خود را ہمچو

بالوھیتہ و یذبحہ کالقصابین - و یومئذ لا یخلص احد

قصاباں خواہد کشت - و در آں روز ہیچ کس از دست او نرہاند

الا من آمن بالکفارۃ - و من آمن فنجا ولو کان عبد النفس الامارۃ

دست بجز کسے کہ بر کفارہ ایمان آوردہ باشد و ہرکہ ایمان آورد پس نجات یافت اگرچہ نفس امارہ را غلام باشد

و قال الذین اشرکوا من براهمة هذه الدیار - ان الدین

و هندوآن این دیار که مشرک اند می گویند که دین دین ماست و باقی

دیننا و الباقون کلهم وقود النار - فالحاصل ان الناس

همه هیزم دوزخ اند - پس حاصل کلام این است که مردم شاخهای

یمتحنون عیدانهم لتعض - و یموج بعضهم فی بعض - و

خود را امتحان مے کنند تا کدام شاخ خمیده می شود - و باهم کشتی مے کنند

یصارعون و یتجاذبون و یرعلون فی کل رفع و خفض - و

و باهم کشتی مے کنند و یکدیگر را ضرب شدید نیزه در وقت پستی و بلندی

قد شمروا عن ذراعیهم لنهش و نقض - و ترای طوفان

مے رسانند - و برائے فشاندن درخشنده بر حریف آستینهای خود برچیده اند و

لم یر مثله من آدم الی هذا الزمان - و تری الناس

طوفانے ظاهر شد که مثلش از آدم تا ایندم یافته نمی شود - و می بینی که مردم

کمصارعین فی ذالک المیدان - و کتبوا رسائل و کتبا

همچو کشتی گیران درین میدان حاضر اند - و کتابها و رساله‌ها نوشته اند

لا تعد و لا تحصی - و جاءت کقطرات البحر و حصیات

که خارج از حساب اند - و همچو قطره‌هائے دریا و سنگریزه‌هائے

البرّ و الحصا - و قد اجتمع جمیعهم صائلین علی الاسلام - و اجمعوا

بیابان اندازه آنها رسیده - و آن همه بر اسلام حمله کنندگان جمع شده اند - و بر بیخ کنی

علی استیصاله بالجهد التام - و رموا من قوس واحد

آن بکوشش تمام اتفاق کردند - و برائے زخمی کردن دین نبوی

لجرح دین خیر الانام - فانه نادا دینهم فی سائر العقائد

همه از یک کمان تیرها مے گذاشتند - چراکه دین اسلام در همه عقائد

و الاحکام - و ما بقی لدیننا حمایة الا حمایة الکریم العلام -

مخالف عقائد ایشان است - و برائے دین ما بجز حمایت خداوند کریم هیچ حمایت نمانده

وضاقت علینا الارض لتضایق الایام - فاقتضت غیرة
و زمین بر ما بوجہ تنگی ایام تنگ شدہ است - پس غیرت الہی تقاضا کرد
الله ان یحکم بینہم و ینزل امرہ بالحق - و یری آیتہ
کہ دریں فرقہ ہا فیصلہ فرماید و امر خود براستی نازل فرماید - و برائے
لالتیام الشق المنشق - و یضع الحرب و یؤید دینہ بالنور -
التیام راہ شگافتہ شدہ نشانے ظاہر فرماید و از جنگ ہا دست بردارد و با نور
و یجمع جیش آیاتہ بالثغور - فان الاقوام جاءوا جماری -
مدد دین خود فرماید و لشکر نشانہائے خود را بر سر حدہا جمع کند - چراکہ ہمہ قوم ہا بالاتفاق
و تراہم من النہمة کسکاری و ماہم بسکاری - و صار
از بہر مقابلہ و می بینی کہ ایشان از شدت حرص ہمچو مستان ہستند ، گو شراب مستان نیستند - و دین در
الدین فی ایدیہم کأساری - و ان الله رئی اعداءہ اہل
دست ہائے شان ہمچو قیدیان است - و خدا دید کہ دشمنان دین خوب مضبوط
منعة و شدة - و تظاہر و جمرة - و جدة و ثروة - و
و در مزاحمت قوی اند - و پناہ یکدیگر اند و در حملہ سخت اند و صاحبان مال و دولت و
مکر و حیلة - و جلادة و ہمة - و ایجاد و صنعة - و تجربة
صاحبان مکر و حیلہ - و صاحبان چالاکی و ہمت و صاحبان ایجاد و صناعت کاری و تجربہ
فی المواد و معرفة - و استقلال و تؤدة - و تیقظ فی
در خصوصیت و معرفت - و صاحبان استقلال و آہستگی - و بیداری در
الحیل و بصیرة - و وجد المسلمین غافلین و وجد فیہم
حیلہ ہا و بصیرت - و دید مسلمانان را غافل و در ایشان سستی و
رخوة و ضعفا و قلة المعلومات - و الانہماک فی الدنیا
ضعف و کمی معلومات مشاہدہ کرد - و دید کہ مسلمانان در دنیا
و عدم المبالاة - و قصور الہمم و اختلال النیات -
غرق اند و ہیچ پروائے دین ندارند - و ہمت ہا قاصر شدہ و نیتہا خلل پذیرفتہ -

و رای الدین منفرداً کالغرباء - فاعدّ ما یمکّنه من العلوم

و دین را دید کہ ہمچو غریبان تنہا است - پس او در آسمان علوم و نشانہا

و الآیات فی السماء - کما اُعِدّت الحیل والمکائد فی الغبراء

طیار کرد و دین را تقویت بخشد ہمچو آں حیلہا کہ در زمین طیار شدہ بودند کہ بہ ہوائے نفس

مخلوطة بالاھواء - و بعث رجلاً من عنده و اصطفاه

مخلوط بودند - و شخصے را از نزد خود فرستاد و درو از روح خود بدمید

من عرشه و نفخ فیه من روحه ترحّماً علی الضعفاء -

و رحم بر ضعیفاں کرد - آیا تعجب سے کنید و شکر نمے کنید -

اتعجبون و لا تشکرون - و الی هیئة الزمان لا تنظرون -

و طرف صورت زمانہ نہ مے بینید - و در قول خدا و رسول

و فی قول الله و رسوله لا تفکرون - و تضحکون و لا

او فکر نمے کنید و مے خندید و خوف نمے کنید

تخافون - و ترون آیات الله ثم تمرّون کانکم لا تؤانسون -

و نشانہاے خدا تعالے مے بینید باز چناں مے گذرید کہ گویا

اما خسفت القمر و الشمس وجمعا فی رمضان - اما

ہیچ ندیدہ اید آیا آفتاب و ماہتاب ہر دو در رمضان منکسف نشدہ اند آیا در رمضان

مضت علی راس المائة مدّة لا قریبا من خمسها و صدق

خسوف و کسوف واقع نشد - آیا نگذشتہ است بر صدی یک مدت قریب خمس آں

رسول الله و ما مان - فارونی مجددا من دونی ان کان -

و رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دروغ نگفتہ بود - پس بجز من اگر مجددے آمدہ

اتکذبون قول الله و رسوله ولا تصدقون البیان - و لا تخافون المقتدر الدیّان -

باشد مرا بنمائید - آیا گفتۂ خدا و رسول او را تکذیب می کنید و قبول نمی کنید بیان خدا و رسول را و از

ایها الاعزة ان الزمان قد فسد من کل جهة و جنب -

خدائی نترسید کہ قادر و جزا دہندہ است - اے عزیزان زمانہ از ہر جہت و از ہر پہلو خراب شدہ است - و مردم

و احاط الناس كل نوع بجرم و ذنب - فقد كثرت البدعات

را ہرگونہ گناہ ہا گرفتہ اند بدعت ہا و کارہائے رذیلہ بسیار

و الرذائل و قلت الاخلاق الفاضلة و الشمائل - و صار

شدہ و اخلاق فاضلہ و صفات حمیدہ کم گردیدہ - و راست

صدق الحديث كالكبريت الاحمر - و الاخلاص في التذكير

گوئی ہمچو کبریت احمر گردیدہ - و اخلاص در نصیحت دادن مشکل ترین

اشق السير - و تعوّد الناس تتبع العثرات و كتمان المآثر

سیرتہا گردیدہ - و مردم عادت گرفتہ اند کہ لغزشہا را مے جویند و

و الحسنات - و كفران الصنيعة و ادحاض المودّات -

خوبی ہا را پوشیدہ می دارند و کفران احسان مے کنند و دوستی را

و عقوق الوالدين و الوالدات و مال الخواطر الى المصافات

باطل مے گردانند و نافرمانی پدر و مادر سیرت شان شدہ و دلہا از دوستی

من المصافات - و فسخوا عهود المحبة و المواخات - و

بسوئے جنگ میل کردہ اند - و عہدہائے محبت و برادری را شکستہ اند

اختاروا ما يباين الورع و سير التقاة - يتمايلون على

و چیزے اختیار کردہ اند کہ مخالف ورع و سیرت پرہیزگاری است - مے

النساء مكلاقين - و لا يحبّون الله احسن المحبوبين -

افتند بر زنان و شدت دوستی ایشان در دل مے دارند و با خدا محبت نمی کنند کہ از

كلفوا بجوارٍ زانيات - و اولعوا باغانی و مغنيات - و ترى

ہمہ محبوبان نیکو تر است - دختران بدکار را دل دادہ اند و شیفتہ زنان خوبرو

المساجد خالية من ذاكرين و ذاكرات - و طلبوا في

سرود گو شدہ اند و مسجدہا را می بینی کہ از ذکر کنندگان چہ مرد و چہ زن خالی افتادہ اند

وجوه الغلمان لذةً و سرورا - و تركوا ربنا مهجورا - يتكلفون

در روئے کودکان لذت و خوشی جستند - و پروردگار ما را بگذاشتند - از بہر دنیا

الکلفت للدنیا الدنیة و امور الریاء - و یبتنی لهم بذل
و کارهاے دنیاو ریاکاری اقسام مشقت ها می بردارند - و آسان مے کند
الاموال قصد الاهواء - و یجد کثیرا منهم ضاقت صدورهم
براے اوشان خرج کردن مال ها را قصد آرزوها و بسیارے را از ایشان تنگ
و کثر کبرهم و غرورهم - یضربون نساءهم و خدمتهم علی
سینه خواهی یافت و غرور و تکبر بسیار خواهی دید - زنان و نوکران را بر
ادنی ذنب من التملیح و الامراخ - و کادوا ان
ادنی قصور زیاده شدن نمک یا نرم شدن خمیر می زنند و نزدیک
یشدخوهم علی ان لم یاتوا عند الطعام بالنقاخ - و ربما
مے باشند که سر ایشان بشکنند برین گناه که وقت طعام آب خنک و
یلطمونهم علی ان المباءة ما کنست - او الزرابی ما
خوش مزه نیاورده اند - و بسا اوقات برین گناه طمانچه می زنند که جاے
بثثت - او النمارق ما صففت - و یکلحون ویتبسرون و یصلقون
سکونت نروفته اند - یا برین گناه که مسندها گسترده نشده و چین برجبین می شوند یا آنکه بالین ها بترتیب
و یصرخون کانهم یموتون - و یرفعون الاصوات و من
نهاده نشده و روترش مے کنند - و آواز بلند می بردارند و فریاد مے کنند
الغضب یرتعدون - و یدعون المساکین و کالکلاب
گویا مے میرند و آوازها بلند مے کنند و از غضب می لرزند و رد و دور می کنند مساکین
یخسئون - و اذا اضطروا الیهم لغرض فیتملقون ولا
را و همچو سگان دفع می کنند و چون براے غرضے محتاج ایشان شوند پس بزبان
یخلصون - و ان یطأ خادم فی جیئه فیضربون حتی
می فریبند و اخلاص نمی کنند - و اگر خادمے دیر کرده آید پس مے زنند تا حدیکه
یقرب الحین - و یعاقبون بانی و این - و یاکلون
نزدیک موت می رسد - و شکنجه کنند بدین سوال که کجا ماندی و بکدام سو رفته بودی و می خورند نوکران را

الخدام ان لم يحضروا الطعام على اوقاته - و يمتحنون
اگر طعام بر وقت خود حاضر نکنند - و امتحان گوشت مے کنند و اگر
اللحم و يجنبون على ايهاته - و يبذون خادما عاقلا
بو گرفته باشد پس پہلو بشکنند - و ناخوش مے بینند حال نوکرے را کہ
ان كان لا يتعود الظلم و الجور - و يتشاءون بظالم
ظلم و جور عادت او نباشد - و اتس میگیرند بظالم اگرچہ
و ان كان يشابه الثور - يظلمون الارامل و ان كن قريبا
بگاؤ مشابہ باشد - ظلم مے کنند بیوہ زنان را اگرچہ آں ہا
منهم و من جيرانهم - او قريبة و من بنات اخوانهم -
ہمسایہ اوشاں باشند - یا آں زنہا کہ برشتہ قریب باشند و از دختران
و ان كان لاحد منهم اخ او اخان جائعين - فلا يلقمهما
برادران باشند - و اگر یکے را از ایشاں برادرے باشد یا دو برادر کہ گرسنہ
لقمة كالاخوان - وان يرا انهما قريب من الموت و لدغهما الجوع
باشند پس یک لقمہ اوشاں را چو برادران نمی دہد اگرچہ بیند کہ ایشاں از گرسنگی قریب
كالثعبان - و ان جاءت عاهرة فيبتدر فتح الباب -
بموت اند و مار گرسنگی ایشاں را گزیدہ است - و اگر زن زانیہ بیاید پس زودی میکنند
و يتلقاها بالترحاب - و ما كان لجار ان يحل ذراه
کشادن در را - و پیش آمد اورا بمرحبا گفتن و مجال ہمسایہ نیست کہ بہ پناہ
و يتلمذ بقراه - و ان قطعه الجوع بمداه - يتجشم
او در آید و چشد ضیافت اورا اگرچہ گرسنگی باکاردہائے خود اورا پارہ پارہ کردہ باشد
لاجل الاكابر اكلا - و يهيئ لهم كلما يوكل و لا يراهم
تکلف میکنند از بہر اکابر از روئے خوردنی و از بہر شاں ہر قسم طعام طیار مے
على نفسه كلا - بل يجمع لهم من جميع الالوان ماكل -
کنند و نمی بینند ایشاں را برائے نفس خود گراں بلکہ برائے شاں از ہمہ قسم ہا طعام ہا

و ان هاضت الأكلَ - و يسوم التكليف في سُبُل الوباء

طيار مے سازد اگرچہ خورندہ را ازاں ہیضہ شود و بر خود تکلیف برداشتن روا

و لا يُعطي السائل ما حضر من العشاء - و لا ينظر

مے دارد درراہ ہاے ربا - و سوال کنندہ را آنچہ از طعام شب حاضر باشد نمی

جُلُق سبطٍ الى ذي مجاعة - ويسبّ السائل و يضرّ

دہد وہرکہ گرسنگی دارد بخلق نرم سوئے او نمی نگرد و سائل را دشنام مے دہد و

ان وقف الى ساعة - و لا يرى ان السائل جاءه

مے زند اگر تا ساعتے توقف کردہ باشد و نمی بیند کہ سائل نزد او در شب

في ليل دجى - و قصده على ما به من الوجا - و

تاریک آمدہ است - و قصد کرد او را باوجودیکہ پایہٗ او درد میکرد - و

ظنه مُضيفا يعطي رغيفا - و يخاف ربا لطيفا - فيدّعه

گمان برد کہ او آں مہمانے است کہ نان مے دہد و از خدا تعالےٰ امی ترسد -

من بيته و لا يرحمه مع علمه على عدم موئل - و

پس دور و دفع می کند او را از خانہ خود و برو رحم نمی کند باوجود ایں علم کہ

ان كان ما ذاق منذ يومين طعم مأكل - و ما يفكر

او را پناہے نیست - و اگرچنیں باشد کہ از دو روز ذائقہ طعام نچشیدہ باشد

في ان الغريب اين يذهب في ظلام مسبل - وما

و دریں فکر نمی کند کہ آں غریب در شب تاریک کجا خواہد رفت و در وقت

يفعل عند تألم و تململ - فالحاصل ان المواسات

درد و اضطراب چہ خواہد کرد پس حاصل کلام ایں است کہ ہمدردی کم شدہ است و

قد قلت - و مصائب الضعفاء جلّت - و نسي

مصیبت ہائے کمزوراں بزرگ شدند - و فراموش کرد

المودة و صلة الرحم كل من كان في المشارق و المغارب

دوستی و صلہ رحم را ہرکہ در مشرق یا در مغرب است و اقارب

وصارت الأقارب كالعقارب - و لأجل ذالك يترك

ایچو کژدم ها شده اند - و از بهر همین سبب ترک میکند

من ساقه السغب الأهل و الدار - و يذهب أين

کسی که کشید او را گرسنگی کسان خانه و خانه را و می رود هر کجا که

يذهب به الفقر و يدور كيف ادار - و ينفصل عن

محتاجگی او را می برد و گردش می کند بر وجهیکه گردش می دهد و جدا می شود

القربى بكبد مرضوضة - و دموع مفضوضة - حتى

از اقارب بجگر پاره پاره و اشکهای ریخته شده - تا آنکه

لا يعرف أحي فيتوقع - أم أودع اللحد البلقع - و

شناخته نمی شود که آیا زنده است تا انتظارش کرده آید یا نهاده شده در لحد

و يصرخ في الغربة قائلا أين أنت يا زوجي يا

نالش و فریاد می کند در حالت سفر بدین قول که کجا هستی ای زن من ای پسر

ولدي - و إني أهلكني الهجر و لكن [illegible] أصل البلد

من - و مرا هجر [illegible] هلاک کرده است مگر چگونه [illegible] خالی سوی

يصفر [illegible] يا أسفي على وطني و ينفجر

شما بر [illegible] - و [illegible] گوید ای افسوس بر وطن من و تنگدل می

قلبه و صدره - و لا يكون له أحد إلى [illegible]

شود دل او و او از شرم گفتگو نتواند کرد و او را کسی نبود که قصه

حكايته على ما يرفع - ثم يسعى بجهده إلى وطنه كما

او مسلسل بشنود - باز بجز او گرفته سوی وطن او شتابد

يسعى الأجرد - و لا يستنطقه أحد عن فرقاه - و لا

ایچو اسپی که می دود و هیچکس او را از رازی او که پوشیده است دریافت

يغنيه في استضمام زوجه و فتاه - و لا يحظى له

نمی کند و مدد نمی دهد او را در جمع آوردن زن و پسر او و کسی او را [illegible]

نصاب من المال۔ لیکفل زوجه و ابنه فی الحال۔
ضرورت مال نه می دهد تا زن و پسر خود را همان وقت فراهم
و قد تکون له بنت جاوزت الاعصار۔ و هی کعانس
آرد۔ و گاہے او را دخترے می باشد که از حد بلوغ تجاوز کرده باشد
فی بیته و کادت ان لا تجانس الابکار۔ فیکون
و او ہمچو کسے در خانه او باشد که در خانه مادر و پدر از حد جوانی گذشته
هذا الرجل صیداً لهذه الافکار۔ و یموت قبل وقت
باشد و قریب است که از زنان بکر مشابه نماند پس این شخص این فکرها را شکار می گردد و قبل
الاحتضار۔ و یخر فی حلقه ماء عذب و یمضی علیه
از وقت جان کندن می میرد و تلخ می شود در حلق او آب شیرین و فرود می آید
عذاب۔ فیمشی مبهوتاً کانه مصاب۔ و یستدین فلا
برو عذاب پس حواس باخته میرود گویا او دیوانه است و قرض
یعطون من المال قسطاً۔ و ان یکتب لوجهه قطاً۔ و یستقری اسمٰعیل
نمی خواهد پس هیچکس او را از مال خود حصه نمی دهد۔ اگرچه برائے شان درباره
و لا یجد اقواتاً۔ کانه ورد ارضاً قاطاً۔ و لا یری
آن قرض تمسک نوشته و بدو چیزے بدهد لاابوت خود نمی یابد گویا او بر زمینے فرود آمده
من حزب الصلح۔ و ان یستغیث فی تناعم السح۔
که در آنجا سخت قحط افتاده است و از گروہے سلوک احسان نمی بیند اگرچه
و لا یشاهد الطول۔ و لو اطال القول۔ و لا یجد
به همه طاقت ثنائے آنها کند۔ و نمی بیند احسان را و اگرچه سخن را دراز کشیده باشد
منهم دواء الطوی۔ و ان نشر من وشی سمره او طوی۔
و نمی یابد از ایشان دوائے گرسنگی و اگرچه جامه رنگین افسانه خود را گسترد
و کذالک یمتد لیله المبید۔ و لا یسفر الصبح المنیر۔
یا در نوردد همچنان شب ہلاک کننده او دراز میگردد۔ و صبح روشن ظاہر نمی شود

و تبسط عليه ليله جناحها لا تغيب شوائبها - و لا

و بروی آن شبے پر خود می گسترد کہ مکروہات آن پنہان نمی شوند - و سفید

تشيب ذوائبها - هذا حاله و اخوه المترف يطمر

نمی شوند گیسوہائے آن - این حال اوست و برادر او کہ از نعمت و

طمور الغزالة - و ينوم الى طلوع الغزالة - لا ترتفع يده

ناز گمراہ شدہ است ہمچو آہوئے جہد و تا طلوع آفتاب می خسپد

للصلات - و لا يجنح صلبه للصلوة - يسعى كالبابوس

او برائے عطائے بخشش ہا بلند نمی شود و نہ پشت او برائے نماز خم می گردد ہمچو

في غلوائه - و يستر جهالته بثوب خيلاءه - لا يعلم كيف

مرکب ریل در تجاوز خود می دود و امور باطلہ خود را بجامہ پندار خود می پوشد -

تستطير صدوع الكبد عند غلبة الحنين الى الوطن و الولد -

نہ می داند کہ چگونہ پراگندہ می شوند پارہ ہائے جگر وقت غلبہ آرزوئے وطن و

يحرز العين في صرته - و بها يبرق اسارير مسرته -

پسر - جمع مے کند زر را در کیسہ خود - و باوے می درخشد خطوط و علامات

و كذالك يسنى ابتلاء نجاحه - و يبسط جناحه -

خوشی او - و ہم چنین بطور آزمایش حاجت او آسان کردہ شد و بازوئے

فيعمي عليه طرق الاهتداء - و يجره شقوته الى العماية

او فراخ کردہ می شود - پس پوشیدہ کردہ می شود بر وے راہ ہدایت یافتن

و الغباء - و يظن ان دولته من علمه و دهائه -

و کشید او را بدبختی او بسوئے بیراہی و گمراہی و گمان میکند کہ دولت او از علم و زیرکی اوست

لا [illegible] قسام الآلاء و نعمائه - و يمدح عقله و يقول

نہ از [illegible] قسمت کنندہ نعمتہائے ظاہر و باطن - و عقل خود را تعریف میکند و

[illegible] ما اوتيت - و ما حوى اخواني ما حويت -

[illegible] بہرہ ور خود یافتم - و برادران من آن مال جمع نکردند کہ من جمع کردم -

وَ انّیْ ما آمَنتُ بالرسل و تعافیتُ - فلم ما عُذّبتُ ان
و من بر پیغمبران ایمان نیاورده ام و این کاررا مکروه داشتم - پس چرا معذب
اجهوت او جنیتُ - و من الجرائم التی کثرت فی المسلمین
نشدم اگر گناه گار شدم یا گناه کردم - و از جملهٔ گناه ها که در مسلمانان بکثرت شده اند
کبر و نخوة کالشیاطین - فمن کان یحسب نفسه من العلماء
تکبر و نخوت است که همچو شیاطین میدارند - پس آنکس که خود را از علماء می
یُری مزایا علمه بانواع الخیلاء - و یذکر الآخرین کالمحقرین
پندارد ظاهر می کند فضیلتهای علم خود باقسام ناز و تکبر - و یاد میکند دیگران را
المزدرین - و یتوغر غضبًا اذا قیل انهم من العالمین - و
مثل تحقیر کنندگان و از غضب افروخته می شود چون گفته آید که ایشان از عالمان
یشمخ بانفه انفا عند ذکر الغیر - و یقول دعوا ذکره فانه
هستند - و بینی خود بلندی می کند از ننگ داشتن وقت ذکر غیر - و میگوید که بهیچ ذکر
کالحمار او العیر - ثم یحمد نفسه صلفا کالمستکبرین - لیعتلق
او مکنید چراکه او مثل خر است یا مثل گورخر - باز خود ستائی می کند همچو متکبران از راه
به الناس اعتلاق العاشقین - و یتقلب فی الاسالیب - و
لاف زنی - تا بیاویزند بدو مردم همچو آویختن عاشقان - و میگردد در اسالیبها - و
یخبط فی اسالیب - فیدعی تارة انه من الادباء - و لا
کج میرود در راه ها - پس دعوی میکند بارے که او از ادیبان است و نیست
یبلغ شانه احد من البلغاء - و یسئل الاقران کالصبیان
از اهل بلاغت بشان او شی رسد - و سوال می کند همچنان خود را از
عن التراکیب النحویة و الصیغیة - و یقطع علی الناس
ترکیب هائے نحویه و از صیغه - و برائے خطا گرفتن قطع کلام مردم می کند
کلامهم للخطئة - و یبدی نواجذه علی لفظ کالکلاب - و یزعم
و می نماید دندان پسین خود را از خشم بر اختلاف یک لفظ همچو سگان - و گمان میکند

نفسه على الصحة و الصواب - و كذالك يزعم

که او بر حق و بر صواب است - و بارے ایں گمان میکند

هذا الرجل مرّة انه من الاطبّاء - و فاق الكل في

که او از طبیبان است - و فائق شد همه را در تشخیص مرض

تشخيص الداء و تجويز الدواء - و يبرز طوراً في زيّ الفقهاء

و تجویز دوا - و گاہے ظاہر مے شود در لباس فقیہان - و

و يشير حيناً الى انه ظفر بنسخة الكيمياء - ثم اذا فتن

گاہے سوئے ایں اشاہ مے کند که او بر نسخه کیمیا کامیاب شده است

في موطن فرسان البراعة - و ارباب البراعة - فثبت انه

باز چوں امتحان کرده شود در میدان سواران قلم و صاحبان زیادت در فضل

لا يقدر على ان ينقح الانشاء - و يتصرف فيه كيف شاء

و هنر - پس ثابت می شود که او بریں قادر نیست که سخن پاکیزه تواند گفت

بل يظهر انه اعجم و يضاهي العجماء - و لا يعلم ما الادب

و تصرف کند در انشا بهر طوریکه خواهد و ظاهر مے شود که او ژولیده زبان است و

و لا يدري هذه الطريقة الغراء - ثم اذا عرض عليه

همچو چارپایان است و نه می داند که ادب چه باشد و ازیں طریقه روشن بیخبر مے باشد باز چوں

المرضى للمداوات كما ادّعى في بعض الاوقات - فما كان ان يفرّق بين السكتة و

بیمار پیش او برده میشوند برائے علاج - بمطابق آں که در بعض وقتها ذکر کرده بود - پس ایں قدر تمیز او نمی باشد که در سکته و سبات

السبات - و ربّما يحسب الدق لثة - و انطباق المري

فرق تواند کرد - و بسا اوقات تپ دق را لثه گمان میکند - و انطباق مری

ذبحة - و يسمّي السبل سلاقا - و ضيق النفس خناقا - و

را ذبحه نام مے نهد و بیماری سبل را که خارش و سیلان رطوبت وضعف بصر باشد سلاق نام مے

يستعمل في مواضع التسخين كما هو مطفي للحرارة - و مبرّد

نهد و سلاق آں بیماری است که غلظت و سرخی جفن و سقوط مژه در و لازم است - و نام ضیق النفس خناق می نهد و دوا

للمعدة - و يامر بان يوتي المريض كثيراً من الخس و الكافور

محلل ہائے گرم کردن بدن آں دوا ہا استعمال میکند کہ حرارت را فرو نشاند و معدہ را سرد میکند و حکم میکند کہ

و الكزبرة - و يحسب له كشك الشعير اجود الاغذية - و

مریض را کاہو و کافور و کشنیز بسیار دادہ شود - و گمان میکند آب جو برائے مریض بہترین غذا ہا - و حکم

يامر ان يتجنب اللحم و الابازير الحارة و لا يقرب شيئاً

مے کند کہ بیمار از گوشت و مصالح ہائے گرم و ہر چیزے کہ گرم باشد پرہیز

من الاشياء المسخنة - فيكون آخر امر العليل - ان الاورام

کند - پس آخر امر بیمار ایں مے گردد کہ ورم ہائے سرد از

الباردة تحدث في بدنه من الراس الى الاحليل - و في

سر تا احلیل درو پیدا مے شود - و در بعض طبیعت ہا

بعض الطبائع تزيد النفخ او يهلك المريض من شدة

نفخ زیادہ مے گردد یا مریض بشدت سعال مے میرد - یا

السعال - او تسكن حركة القلب فيموت السقيم في الحال

دل از حرکت خود باز مے ماند و بیمار فی الفور مے میرد - پس

فبمثل تلك الاطباء يكثر القبور و يقل رونق العمارات - و

بہ ہمچو ایں طبیباں قبرہا زیادہ مے شوند و حسن آبادی کم می گردد -

من اطال المكث تحت علاجهم فلابد من الممات - و كم

و ہر کہ تا دیر زیر علاج ایشاں بماند ایں ضرور است کہ بمیرد - و بسیار

من اعين فقئوها - و كم من ارجل اعرجوها - و كم من

چشم ہا ہستند کہ ایں طبیباں آنہا را کور کردند و بسیار از پاہا ہستند کہ لنگ کردند

صبيان يدعوا فدفنوهم بخطاءهم - و نجوا من ايديهم بقنائهم

ایں طبیباں آنہا را بسیار کودکاں اند کہ ایشاں را چیچک و حصبہ ظاہر شد پس بوجہ خطاء ایں

يتمائم المرضى و ان يخبأوا الزرع - و يشربون لبن كل

طبیباں دفن کردہ شدند - و باعث مردن از دست ایشاں رہائی یافتند - چرا میجورانند ایشاں را

لیون من غنمهم و بقرهم حتی تبکاء الدرّ و تخلی الضرع-

بیماران اگرچه بحالت خامی بود شدند زراعت را که میتوشند شیر هر شیر دار از گوسپند و گاو تا بحدّے که کم

ثم یاتیهم الموت بالحسرات - و یلحنونهم عند فراق الابناء والبنات-

شیر ے گردد و بسیار شیر دار و خالی میکنند پستان را - باز آن مریضان را بحسرت موت می آید و آن طبیبان را

و قد یدعی هولاء الکذابون بانهم یجعلون العاقر ضامنا-

در وقت رخصت شدن از پسران و دختران لعنت ها و فریبند - و گاهی دعوی کنند این دروغ گویان که او شان زن عقیمه را بسیار بچه

و الکاذ ناسیا زانیا - و یوتون الناس بنات و بنین -

دهنده میگردانند - و کسیکه را که از کوالیدن باز مانده باشد بتو میدهند و تا بکوه رسنده میکنند - و مے

و ان زنوا الثمانین - و یری الصبی بدواءهم اخوة-

دهند مردم را دختران و پسران - اگرچه تا هشتاد سال رسیده باشند - و کودک بعلاج شان برادران مے

بعد ما کان عجزة - و کذالک یقولون انا نکفاء المرض

بیند - بعد از آنکه آخری بچه پدر خود بود - و همچنین این طبیبان مے گویند که ما باز میداریم

من اعتدائه - و نجعل العلیل کقتیل بعد انحنائه -

مرض را از زیادت - و مریض را بعد خم شدن پشت همچو درخت خرما میگردانیم-

فمن اراد ان یمرء له الطعام - و یتقوی العظام - فلیاکل

و هر که مے خواهد که او را طعام هضم شود و استخوان ها قوی شوند - پس

معجوننا الکبیر - و سینظر فی اسبوع التاثیر - واذا استعمل

مے باید که معجون کبیر ما بخورد - و در یک هفته تاثیر خواهد دید - و چون مردم

الناس دواءه و ما راوا الا النقصان - فعلموا ان الرجل

دوائی او استعمال کردند و ندیدند مگر نقصان پس دانستند که دروغ گفته

قد مان - وانتهروا اللعان - وکذالک یکذبون و لا یحسبونه سبة - و

است - و در پیچ او می فریبند لعنت ها را همچنین دروغ میگویند و او را فعل دشنام نمی دانند - و

بالدجل یجعلون الکذب قبة - و کذالک اذا ادعی احد

بدجل خود دروغ را همچو بناسے می شمارند که گرداگرد او دیوار کشیده باشند - و همچنین چون

منهم انه فقيه و من المحدثين - فثبت فى آخر الامر
دعوی کند یکے ازیشاں کہ من فقیہم و از محدثاں ہستم - پس آخر ثابت می شود کہ
انه جاهل و لا يعلم الدين - و لا يخفى عالم و جهول
او جاہل است و دین را نمے شناسد - و پوشیدہ نمی ماند دانا و جاہل و
و لا صحيح و مسلول - و انى فى هذه صاحب التجربة -
تندرست و مسلول - و من درین حقیقت صاحب تجربہ ہستم -
و انتقدتهم فوجدتهم كالميتة - انهم تفردوا فى الدقارير -
و ایشاں را آزمودم پس ہمچو مردہ یافتم - ایشاں در دروغہا یگانہ ہستند
و اغدّوا كالبعير - ياكلون حتى ينقلب عليهم المعدة و
و ہمچو شتر بر بدن غدودہائے دلاعون می دارند - مے خورند تا وقتیکہ معدہ بر ایشاں نگوں شود
ينقضوا على الفراش - و بعدوا عن الحق و طلابه فليسوا
و بر فرش مے کشند - و از حق و از جستن حق دور شدہ اند - پس
اليوم كالشمع و لا كالفراش - تركوا الملة وماقاله النبيّ الصبيحُ
امروز نہ ہمچو شمع ہستند و نہ ہمچو پروانہ ہا - ملت اسلام و گفتۂ نبی خوبصورت را
و سقطوا كاذّبة تسقط على جُرْحٍ يقيحُ - و اذا غاب عنهم قذرهم
را ترک کردند و ہمچو مگس ہا بر زخم ریمناک افتادند - وچوں پلیدی شاں ازیشاں
فضاقوا لها ذرعا - و ما ملكوا صبرا و لا ورعا - والله انهم
جدا مے گردد پس برائے آں تنگدل مے شوند - و صبر و پرہیزگاری ہمہ از دست
قد اطاعوا النفس و سلطانها - و تعودوا الشهوات و شيطانها
مے دہند - و بخدا کہ ایشاں نفس و تسلطہائے نفس را تن در دادہ اند - و بہ شہوات و
يدورون على ابواب اهل الثروة و اليسار - و الجدة والعقار -
شیطان شہوات عادت گرفتہ اند - بر دروازہ ہائے دولتمنداں و توانگراں و زمینداراں
و كم منهم مالوا من صلوة الصبح الى الصبوح - و من العشاء
مے گردند - و بسیارے از ایشاں از نماز فجر سوئے شراب رخ کردہ اند - و از نماز شب

الی الغبوق فی الصروح - و اشتغلوا من شرح الوقایة
سوے شراب در کوشک ہا - و از شرح وقایہ و ہدایہ رو تافتہ

والہدایۃ - الی العراہر والبغایا والی الدھیق مع التغذی بالقلایا من الجدایا -
سوے زناں بدکار سوے شراب بکباب بزغالہ مشغول شدند - و رغبت

و مالوا الی السماع من المحسنات الحذاق - و الموصوفات
کردند سوے شنیدن سرود از زناں خوبرو و ماہر در فن سرود میل کردہ اند و آں زناں

فی الآفاق - و اذا قل البعاع - و خف المتاع - و فرالرعاع -
در دنیا قابل تعریف شمار کردہ شدہ اند - و چوں متاع کم شد و سرمایہ سبک شد و ہم صحبتان

و فرغ الجراب - و غلق الابواب - نہضوا للوعظ والنصیحۃ - مع جبالۃ من اشقیا
سفلہ بگریختند و کیسہ خالی شد و درہا بستہ شد برائے وعظ و نصیحت برخاستند با دامی از شقاوت صفتان

المنولۃ تعود الیہم ایام الثروۃ و الجدۃ - و تراہم فی مجالس الوعظ یتصرخون و یزعمون کبعیر اغدّ
تا ایام تونگری بر ایشاں باز آید - و بینی ایشاں را در مجالس وعظ می گریند و فریاد میکنند ہمچو شترے کہ بر جسم او غدہ طاعون پیدا آید و ایام

و فی القلب یذکر و الجدۃ - و الدموع قرحت الخدّ - فالعامۃ یزعمون
تونگری را در دل یاد می کنند و اشک ہا رخسار را ریش مے کنند - و مردم عام

انہم یبکون مخافۃ یوم المکافات - کما ھو من سیر اھل التقاۃ -
ایں خیال مے کنند کہ ایشاں از خوف قیامت میگریند چنانکہ عادت پرہیزگاران است

مع انہم لا یبکون الا بفراق الصہباء - و البعد من الندماء -
باوجود اینکہ اوشاں از جدائی شراب و زناں خوبرو مے گریند - و بدیں

و بما قل المراح - و کانت کالرویا الراح - فہیج لہم البکاء
سبب کہ خوشی کم گردید و شراب ہمچو خواب شد - پس ازیں گریہ آمد

ما عندہم من الوحشۃ - لفقد اسباب العیشۃ - و بما
کہ اسباب وحشت جمع شدند برائے گم شدن اسباب معیشت - و نیز

فقدوا رفقۃ ایام الرخاء - و ندماء حلقۃ الصہباء - و
ازیں سبب می گریند کہ رفیقان ایام فراخی را گم کردند و ہم نشینان حلقہ شراب بگریختند -

فقال یا لعین علامۃ ھذا و قولک ذالک - فاجاب واری الجباب - قال ارونی عالما لا یشرب الخمر او یجتنب الزنا والزمر - وکذالک ھم
پس گفت اے شیطان ایں کردار تست و آں گفتار تو - پس جواب داد و امر عجیب نمود - گفت آں مولوی مرا بنمائید کہ شراب نمے نوشد یا از زنا و سرود ہم
اجتناب می کند - وکان عالم آخر قریبا من قریتی - وکان ینکر بدعتی - فشرب الخمر فی مجلس کافر یھوی الاسلام - فلعنہ الکافر و لام - وقال ان کان ھولاء ھم
ہم اجتناب می کند - وہم چنیں یکے دیگر مولوی بود کہ از قریہ من نزدیک بود و از منکران من بود - پس در مجلس کافرے شراب نوشید کہ رغبت اسلام میداشت - پس آں کافر او را

معذالك يحسبون انفسهم كالبدر - و يحبون ان يقعدوا

باوجود این خود را چون ماه چهاردهم میدانند - و مے خواہند کہ مردم اوشانرا

من المجلس فی الصدر - و يسمّون انفسهم مولويّين - او

در صدر مجلس بنشانند - و خود را بنام مولوی او فقیه و محدث

فقهاء و محدثين - و من لم يناديهم بهذه الاسماء فيغضبون

مشهور مے کنند - و ہرکہ اوشان را بدین نامہا یاد نکند پس برو

عليه سابّين - مع انه لم يبق لهم طبع عربي و لا ذوق

خشم مے گیرند و دشنام مے دہند - باوجود اینکہ ایشانرا طبیعت مشابہ اہل عرب نماندہ

ادبي - و انی دعوتهم مرارا و جرّبتهم اطوارا - و عرضت عليهم

و نہ ذوقے از ادب ماندہ - و من بارہا براۓ معارضہ ایشانرا خواندم و بارہا

كلامي - و اريتهم عذري و حسن نظامي - و قلت هذه آية

تجربہ ایشاں کردہ ام - و برایشاں کلام خود عرض کردم - و فصاحت و حسن نظام خود ایشاں

صدقي و حجتي و حسامي - فاتوا من مثله ان كنتم تنكرون

رانمودم و گفتم این نشان صدق من است و حجت من است و شمشیر من است - پس مثل آں

بمقامي - ففرّوا فرار الحيواة - من اسلحة الكماة - و تعودوا

بیارید اگر از مقام من انکار دارید - پس چناں گریختند کہ ماراں از سلاح ہاۓ سواراں میگریزند - و

كالنساء اكتحال العين - و التطيب و المشط و الحيل بجمع

عادت گرفتند ہمچو زناں سرمہ کردن در چشم و خوشبو را و شانہ کردن را و حیلہ را براۓ

العين - و بعضهم يرغبون في الضفر و الاجماد كالنسوة -

جمع کردن زر - و بعض ایشاں رغبت می کنند در بافتن موہا و جمع کردن مرغولہ آنہا ہمچو

و يدهنون خصلتهم و يعطفون كل وقت شعور الجميرة -

زناں - و تدہین مے کنند مرغولہ موہا را و خم مے دہند ہر وقت موہاۓ آں مرغولہ

و يفرّون فرار الآبق من مجالس العلم - و معذالك لا

را - و ہمچو غلام گریزپا از مجلسہاۓ علمی مے گریزند - و باوجود اینہا

ترى فيهم اثراً من العلم - و اذا دخل مسجدهم احد

نخواہی دید در ایشاں نشانے از علم - و چوں در مسجد ایشاں کسے از غریباں

من الغرباء - و كان يخضب اشعاره مثلا و يسوّدها

داخل شود کہ موے خود را خضاب مے کرد و سیاہ مے کرد پس برو

بشيء من الاشياء - نصالوا عليه كالكلاب - او ككفّار

ہمچو سگاں حملہ مے کنند - یا ہمچو آں کافراں کہ در جنگ احزاب

غزاة الاحزاب - و ناشوه كالسباع - اللّهمّ الّا ان يُهد

حملہ کردہ بودند - و مے گزند او را ہمچو درندگاں - بار خدایا مگر اینکہ بطور

اليهم شيئا من المتاع - او يمدّ الباع بحذاء الباع - انهم

ہدیہ دہد او شاں را چیزے از متاع - یا بمقابلہ دست دست دراز کردہ شود -

قوم ياكلون الضعفاء باللسان - و يفرّون من الاقوياء

ایں قومے است کہ کمزوراں را بزبان خود مے خورند - و از زور آوراں ہمچو بزدلاں

كالجبان - و اذا اجترز احدٌ لبَاعَ - و اذى الكنائن و

مے گریزند - و چوں کسے خود را بریں جمع کرد کہ بادشاں مباحثہ کند - و بنمود کیش ہا را و تیرہا

السهام و الباع - تنفروا و لا كنفور الحمر - و غلب

را و دست را - پس مے رمند و نہ ہمچو رمیدن خرہا - و غالب میشود شخصے کہ

من صِيْلَ عليه على الزمر - فحاصل البيان انهم يهرعون

برو می حملہ کردہ شد بر گروہ ہا - پس حاصل کلام ایں است کہ ایشاں می دوند سوئے

الى الغرباء كالطوفان - و لا يهتال صِلهم الا بمشاهدة الثعبان

غریباں مثل طوفان - و نہ مے ترسد مار خورد ایشاں مگر بدیدن اژدہا -

و لا يدارون الا برغيف او صفيف يعظمون العظام

و مدارات نمی کنند مگر بہ نانے یا کبابے کہ بر سیخ کشیدہ باشند - بزرگ میدارند

الرّفات - و يكفرون بالذى يُبعث و احيى الاموات - الا يعلمون

استخوانہائے بوسیدہ را - و منکر کسے مے گردند کہ از خدا مبعوث شد و مردگاں را زندہ کرد - آیا نمی دانند

ان الوقت وقت نصر الدين ودفع اللئام - وقد دنفت شمس

که این وقت وقت مدد دین و دفع لئیمان است - و به تحقیق آفتاب اسلام قریب

الاسلام - بل عادوا الحق لحب الاقارب و اللذات - و آثروا هذه

بغروب شده است - دشمن داشتند حق را ازین سبب که اقارب و عزیزان را محبت

الدنيا وما انعقدت من المودات - يبغون عرض هذه الدنيا

کردند - و اختیار کردند این دنیا را و آنچه بسته شد از دوستی ها - میخواهند مال این و

و خطاراتها - ويحبون ان ينالوا خشاراتها - فالاسف كل الاسف

بلندی مرتبه آن - و می خواهند که باقیمانده طعام او که برخوان باشد ایشان را رسد - پس سخت

انهم بقوا بعد موت الاكابر كالجلف - ولا خلف بعد السلف -

افسوس است که این مردم بعد اکابر اسلام همچو خم تهی مانده اند - و نیست پس مانده بعد

يدّعون انهم فاقوا الكل في الفقه والحديث والادب - و

از گذشتگان - دعوی می کنند که ایشان در فقه و حدیث و ادب از همه فائق تر اند - و

نسلوا من كل انواع الحدب - وليس لهم خبر من حقائق الدين

بر هر بلندی کمال دویده اند - حالانکه هیچ خبر از حقیقتهائے دین ایشانرا نیست

ولا نظر في حدائق الشرع المتين - وما اعطي لهم قدرة

و نه نظر بر باغهائے شرع متین است - و نه ایشان را قوت داده شد که

على ان يكتبوا عبارة غرّاء - ولا قوة ليفترعوا رسالة عذراء - و

عبارتے روشن بنویسند - و نه قوت که تا بکارت برند رساله دوشیزه را - و

ما اجد احدا منهم يعارضني في الاملاء - و يبارزني في تنقيح الانشاء

هیچ کس را ازیشان نمی بینم که با من در املاء در تنقیح انشاء باهم معارضه کند

وقد قلت لهم مرارا انني انا المفلق الوحيد من كتاب هذه الاوان -

و من بارها ایشان را گفتم که من از نویسندگان این زمانه ماهر یگانه هستم - و

والمتفرد بعلم معارف القرآن - ولي غلبة على الاواخر والاوائل

یکتا در علم معارف قرآن - و مرا بر اولین و آخرین غلبه است -

و لو جاءنی سحبان وائل کالسائل ٭ فاذا طلبت منهم مبارزا

و اگرچہ سحبان وائل مثل سوال کنندہ نزد من بیاید ـ پس چوں درین میدان ازیشاں

٭ کلما قلت من کمال بلاغتی فی البیان ـ فهو بعد کتاب الله

ہمہ آنچہ دربارہ بلاغت خود گفتم پس آں بعد کتاب الله قرآن شریف

القرآن ـ و انه معجزة جلیل الشان عظیم اللمعان قوی البرهان ـ

است ـ و آں معجزہ بزرگ شان دارد و بزرگ روشنی دارد و زبردست

و انه فاق الکل ببیان لطیف و معنی شریف ـ و التزام البروقین

برہان دارد ـ چراکہ او از روئے بیان لطیف و معنی بزرگ بر ہمہ فوقیت میدارد و

فی جمیع مواضعه کبرق ولیف ـ فشاجر الناس فیه فما اردوا کمثله

ہمچو آں برق کہ در ہر بار دو مرتبہ می درخشد در ہمہ مواضع خود دو گونہ خوبی حسن بیان و معارف

من شجرة ـ له حلاوة و علیه طلاوة ولا یبلغ وصفه نبت و لو

دینی را التزام کردہ ـ اختلاف کردند مردم در وے پس نتوانستند کہ مثل او درختے بنمایند ـ برائے او شیرینی است

کمل فی اهتزاز و خضرة ـ و الذی یطلب لمعانه من کلام غیره

و بر وے خوشنما و طاعتے است و ہیچ روئیدگی تازگی و سرسبزی او را نمی رسد اگرچہ در تازگی و سرسبزی بدرجہ

من الکائنات ـ فلیس هو الا کرجل یرید ان یلقو اللحم من العظام

کمال رسیدہ باشد ـ و آنکہ روشنی او از کلام غیرے کہ از مخلوقات است میطلبد ـ پس او مثل آں کسے

المقبورة الرفات ـ فالحق و الحق اقول انه لا یوجد کتاب بین الدفتین

است کہ از استخوانہا گوشت بر آوردن میخواہد کہ در قبر کردہ شدند و پوسیدند ـ پس راست میگویم کہ ہیچ کتاب

کمثل کتاب ربنا رب الکونین ـ فکما ان الکمال من کل جهت

در دو طبقہ موجود نیست کہ مانند باشد کتاب پروردگار ما را کہ پروردگار دو جہان است ـ پس چنانکہ کمال از ہر جہت

مخصوص بحضرة الکبریاء ـ فکذالک الحسن من جمیع الانحاء

بحضرت باری تعالے مخصوص است ـ پس ہم چنیں خوبصورتی از ہمہ سو خاص

مختص بهذه الصحف الغراء ـ و اما الذی هو دونه فهو

بدیں کتاب روشن است ـ مگر آنچہ سوائے اوست پس آں از عیب و

فی هذا المیدان - فما بارزنی احد و اخفقوا کالنسران - و ما

مقابلہ کنندہ طلب کردم - پس ہیچکس با من بمقابلہ بیرون نیامد و ہمچو زاغان پوشیدہ شدند - و ایشانرا

الاخیلو من عیب و نقصان - و ان کان کلام النابغة او سحبان - فان

نقصان خالی نیست - اگرچہ کلام نابغہ یا سحبان باشد - پس اگر مثلا

وجدت مثلا فقرة من کلمات احد منهم کخدٍ ابرق و املس - فتجد

کلام کسے ہمچو رخسار تابان باشد پس فقرہ دیگر را ہمچو بینی خورد و پہن خواہی یافت

فقرة اخری کانف اصغر افطس و ان وجدت لفظا کعین حوراء - فتجد

و اگر لفظے را ہمچو چشم خوب سیاہ در محل سیاہی و خوب سفید در محل سفیدی یافتی -

آخر کناقة عشواء - و ان وجدت مثلا قافیتین متوازیتین کعجیزتی النساء -

پس فقرہ آخر را ہمچو ناقہ کور خواہی یافت - و اگر دو قافیہ برابر یابی ہمچو دو سرین زنان

فتجد ردیفا کالیة اختل ترکیبها و تحرکت و ما بقیت علی الاستواء - و

پس ردیفے را ہمچو بند سرین خواہی یافت کہ از جائے خود جنبیدہ باشد و بر حالت

ان القرآن یشابه الوجوه الحسان لا تجد ثنایاه الا مزینة بالشنب -

صحت نماندہ باشد - و قرآن مشابہ میدارد بروہائے خوب نخواہی یافت دندان پیشین او را

و لا خدوده الا مخضبة باللهب - و لا بنانه الا لامعة من الترف -

مگر زینت یافتہ و بہ خوش آبے - و نہ رخسارہائے او مگر دل کشندہ بسرخی و نہ سر انگشتان او را مگر درخشندہ از

و لا خصره الا منطقة بالهیف - و لا حواجبه الا بالجبة بالبلج - و

نازکی و نرمی و نہ کمرہائے او مگر ازار پوشندہ از باریکی - و نہ ابروان او مگر روشنی یافتہ بکشادگی - و نہ

لا مباسمه الا زاهرة بالفلج - و لا جفونه الا مسکرة بالسقم - و لا انفه الا ممتدا

آن دندان او کہ بخندہ ظاہر می شوند مگر روشن بکشادن میان آن - و نہ پردہ ہائے چشم او مگر مست کنندہ بہ بیماری

بالشمم - و لا جبهه الا آسرة بالطرر - و لا عینه الا مستعبدة بالحور - فهذه عشرة

خود - و نہ بینی او مگر بہ بلندی گیرندہ از بلندی و نہ پیشانی او مگر اسیر کنندہ با طرہ ہا - و نہ چشم او مگر غلام گیرندہ است

آراب - یوجد حسنها فی القرآن من غیر ارتیاب - منہ

بسیاہی و سفیدی - پس این دہ عضو ہستند - یافتہ میشود حسن آنہا در قرآن بغیر شکے و شبہتے - منہ

كان لهم ان يُطْهروا من شَوْطهم - او ينثروا بحوة او بجوة من

مجال نماند کہ چیزے از رنگ خود بنمایند - یا پراگندہ کنند خرماۓ جیّد یا خرماۓ بدی

نُطهم - فحاصل الكلام انهم صاروا في الشر للشيطان كفئ - و

را از ظرف خود - پس حاصل کلام این است کہ ایشان در بدی شیطان را ہمچو سایہ

ليسوا من الخير في شيٍ - لا يعلمون من دون الجهلات -

شدہ اند - و بہ امور خیر ہیچ مناسبت نمی دانند بجز امور باطل - و در عادت

و يشابهون السباع في العادات - و قد اضاعوا مادة المواسات

مشابہ درندگان ہستند - و ضایع کردہ اند مادہ ہمدردی و آمیزش را گویا

و الملاقات - كانهم استوطنوا الفلوات - و اذا رأوا احدا صدر

ایشان وطن گرفتہ اند بیابان ہا را اگر بینند کہ از کسے اندکے کار جہالت صادر شدہ

منه قليل من الجهالة - فقلّ ان يَسعفوا بالاقالة - بل يشتمونه

است - پس کمتر است کہ او را عفو کنند - بلکہ او را بران لغزش دشنام

على ذالك العثار - او يدخلونه في الكفار - و كما ان الفلاحين

مے دہند - یا در کافران داخل مے کنند - و چنانکہ زمینداران بر دہات

يتقاتلون على قرىً و جفان - يحارب هذه العلماء على قراً

و شاخہاۓ انگور مقاتلہ مے کنند محاربہ مے کنند این علماء بر ضیافت ہا و

و جفان - يتركون الحبّ للحبّ - و يؤثرون الربّ على الربّ -

کاسہ ہاۓ شوربا - میگذارند دوستی را برادرانہ و اختیار میکنند عصارہ دوائی را بر پروردگار

يتنازعون على الاموات - و ياخذون اثواب الميت من خبث

بر مردگان نزاع ہا مے کنند و از خبث نیت پارچہ میت میگیرند

النيات - و كل منهم يُري اللسان فيه كالعضب - و يُبدي ناجذه

و ہر یک از ایشان زبان خود ہمچو شمشیر بنماید ہم پیش او فرا نماید دندان پسین خود را

و يحرق نابه من الغضب - و مع ذالك قد خرب كسبهم و لا يفارقهم قطوب

و بساید از خشم دندان را - و با وجود این سخت نامبارک است کسب ایشان و از ایشان جدا نمی شود ترشی ناکامی کارہا.

الخطوب - وحروب الكروب - و يلازمهم في جميع عمرهم صفر

وکارزار اندوه‌ها - و در همه عمر ایشان تهیدستی و خالی بودن صحن خانه لازم حال

الراحة - و فراغ الساحة - وكما ان الفلاح يتوغر غضبا على

ایشان مے باشد - و چناں کہ زمیندار بوقت برکندن نیشکر از زراعت آں

نبش يري من الريث - و ياخذ النابش و يكسر بعض القضبان

بغضب افروختہ مے گردد - و مے گیرد برکننده را و می شکند بعض استخوانہا

فكذالك ان لم يحسبهم احد بريئين من جريمة فعلوها عدوانا - وليشهد عليهم ايمانا - وبخالفهم بيانا فيضرب به و يسقطون عليه

را - پس ہمچنیں اگر کسے ایشان را از گناہے کہ بظلم کردہ اند بری نداند واز ایمان بر ینا گواہی بدہد و بیان ایشان لفت ورزد پس بے زنند او را و می افتند

عليه ذرافات و وحدانا - و ان غلبوا عند هذه المحاربات

برو بہ ہیئت مجموعی یا یک یک می افتند - و اگر در وقت ایں جنگ ہا مغلوب

فيندبون شياطينهم في النائبات - و قد علّموا ان يجزوا من

شوند - پس شیاطین خود را برائے مدد مے طلبند - و تعلیم داده شده اند کہ جزا از ظلم

الظلم غفرانا - ومن الاساءة احسانا - فانهم قوم امروا باراءة

مغفرت دہند - و بپاداش بدی احسان کنند - چراکہ ایں قومے ہست کہ

نموذج الاخلاق - فما اروا الّا سير الشرور والشقاق - فهم

برائے نمودن نمونہ اخلاق - پس ننمودند مگر خصلتہائے بدی و دشمنی - پس ایشاں

الذين سعوا لايذائي و جاوزوا حد الاعتداء - فلبت لي

ہماں مردم اند کہ برائے اذیت دادن من دویدند واز حد تیز دویدن تجاوز کردند - پس کاش مرا

بهم اعداء من السباع - ياكلون لحم الغائب و لا يبارزون

بعوض ایشاں از درندگاں دشمناں بودندے - گوشت غائب بخورند و برائے جنگ

للمبارات - كانهم ظباء يخافون حد الظباة - يا حسرة على هذا

بیروں نے آیند - گویا ایشاں آہوان اند می ترسند تیزی تیغ ہا را - اے حسرة بریں زمانہ

الزمان ان الامراء رغبوا في الخمر و الزمر و النساء و القمار

کہ امراء ایں زمانہ در شراب و سرود و زنان و قمار بازی رغبت کردند - و

و العلماء الی الکذب و السمر - و ترکوا الحکمة الیمانیة و رضوا

عالمان ایں زمانہ کذب و افسانہ گوئی را اختیار نمودند و حکمت یمانی را ترک کردند و از

بالنواة من التمر - و ما بقی فیهم من دون الکبر و الشمر - والوثب

خرما بخستہ خرما راضی شدند و در ایشاں بجز تکبر و خرامیدن از ناز و برجستن و جہیدن

و الطمر - یبغون صوسة من الجمال - و عرمة من الحنطة و الارز

ہیچ ہنرے نماند - میخواہند کلاشتر مقدار سی عدد و یکے خرمن از گندم و یک خرمن از

و الحمص و فراغ البال - و ما بقی لهم رغبة فی اعلاء الدین و نبش

ارز و یک خرمن از نخود - و در بلند کردن دین ہیچ رغبت ایشاں را نماند و نہ

حشائش الضلال - اُدهقت کئوس رؤسهم من الکبر الی اصبارها

برائے برکندن بیخ گیاہ ہائے گمراہی جوشیدہ در دل ماندہ - پر کردہ شد کاسہ ہائے سر ایشاں از

و اصمارها - و تقاسموا علی حفظ وداد الدنیا و تخیرها و استیثارها

تکبر تا لب ہائے شاں - و باہم قسم خوردند دربارہ نگہ داشتن دوستی دنیا و اختیار کردن

وحسبونی من عدا الله کانهم اطلعوا علی ذات صدری - او علموا

آں و مرا از دشمنان خدا تعالیٰ پنداشتند گویا اوشاں بر راز نہان سینہ من مطلع شدند یا رازے

ما خامر سوّی - و رئیتُ منهم ما عرّفنی جهد البلاء - و جرّونی

را دانستند کہ بدل من آمیختہ است - و از ایشاں چیزے دیدم کہ از اں دانستم کہ بلا چہ چیز است و سوئے

الی الحکام و عکفوا لی علی الاصطلاء - فما شتوتُ و ما اصفت الا

حکام مرا کشیدند و بر آتش قائم کردند - پس نہ برمن موسم سرما آمد و نہ موسم گرما

و بقلبهم رمضت - سلطوا علیّ کل بلغ ملغ المتوهبین - لیندعونی

مگر بدوال ایشاں بند بر پا مے رفتم - برمن ہر یک احمق دشنام دہندہ را مسلط کردند تا

و ینزغوا فی قومی کالشیطان اللعین - ثم معذالك لا یعتذرون

مرا بسخن خستہ کنند و ہمچو شیطان لعین در قوم من تباہی افگنند - از باوجود ایں عذر نمی خواہند

مما فعلوا - و لا یظهرون الندم علی ما صنعوا - بل زادوا غیّا

ازانچہ کردند - و ظاہر نمی کنند ندامت برکارے کہ کردہ اند - بلکہ در گمراہی زیادہ شدند

و تصدّوا للمجالدة - و اعرضوا عن السلم والمصالحة - و حقّروني

و برائے جنگ و دشمنی پیش آمدند و از صلح و آشتی اعراض کردند - و تحقیر من کردند

و ازدروني و قالوا جاهل لا يعلم العربية - بل امّيّ لا يعرف

و گفتند که جاهلے است که عربی را نمی داند - بلکه ناخوانده است که صیغه را

الصيغة - ثم اذا جئلنا عليهم نفرّوا كفرار الحُمُر من الضرغام -

نمی شناسد - باز چوں باقدام شدید بر ایشاں گذر کردیم پس بگریختند ہمچو گریختن خرها

او الجبان من السهام - و رأوا منّي ما يرى صبيّ عند حلول

از شیر - یا ہمچو گریختن بزدل از تیرها - و از من چیزے دیدند که طفلے بروقت فرود آمدن

الاهوال - او عصفور من عقاب اذا انقضّت عليه من قنن

خوفها می بیند - یا گنجشک از باز چوں برو افتد از قلّه کوه‌ها - و بودند که گمان

الجبال - وكانوا يحسبونني كشاة جلحاء - فسمّم منّا ناطح فقالوا

مے داشتند نسبت من گویا ہمچو گوسپندے ہستم که بر سر سروں نمی دارد - پس چوں

بقرة قرناء - و من جاءني منهم متسلحا - جعلته مجلّها - بما

حس کرد ایشاں را از ما شناخت گفتند گاوے است سروں دار - و ہر که از ایشاں نزد من سلاح پوشیده

اغروا كلابهم على لحم البراء - و اوتغوا الدين بالافتراء - فكان

بیامد - پس اورا ہمچو آں درخت بدحال کردم که اوراچارپایاں چنداں خورند که از و چیزے نماند - چراکه اوشاں

جزاءهم ان يُفشخوا و يُنسفوا - او يُطعنوا و يُندغوا - و يريدون

برگشت بے گناہاں سگان خود را بگذاشتند و دین را از افترا نقصان رسانیدند - پس جزاء اوشاں این بود

ان يخوّفوني و كيف مخافتي - و انّهم الا عوافي - يفسّقون

که زیر نشانه تازیانه آورده ایشاں را تازیانه‌ها بزنند یا بسخنان سخت مجروح کرده شوند - می خواہند که مرا بترسانند

الناس و انفسهم ينسون - و يكذبون الصادقين و لا يخافون -

و چگونه از ایشاں بترسم - جز این نیست که ایشاں شکار من اند که بوقت شب بر ایشاں کامیاب شدم - بفسق

لا يقومون في المضمار - و يُغيَّرون لانهم سبعين منهذا

نسبت می دہند مردم را و خویشتن را فراموش میکنند و تکذیب صادقاں میکنند و نمی ترسند - در میدان نمی ایستند

كالفار للفرار - و كانوا اشهدوا الله على كف اللسان و عاهدوه

وفیار میکنند مفتاد سوراخ همچو موش برائے گریختن و بودند که گواه گردانیده بودند خدا تعالے را بر بستن

فما اسرع ما نسوه - و انّ الكبر قد سرى في عروقهم و عظامهم

زبان و عهد کرده بودند - پس چه قدر جلدی در فراموش کردن عهد کرده اند - و بتحقیق تکبر سرایت کرده است

و ملأ الشرائين - فما كان لهم ان يمتنعوا و لو حلفوا مغلّظين -

در رگهائے ایشان و استخوانهائے ایشان و پر کرده است شرائین را - پس در طاقت ایشان نماند که

و انهم جمروا بعوثهم لحرب اهل السماء - و اغلظوا لنا و تصدّوا

از کذب باز آیند اگرچه غلط مغلظ بخورند - و ایشان لشکرهائے خود را بر سر حد جمع کردند تا با اهل آسمان

للاستهزاء - و تجاهلوا بعد العلم و تعاموا بعد البصيرة - فكانهم

جنگ کنند و ما را دشنامها دادند و باستهزا پیش آمدند - و دانسته جاهل شدند بعد از علم و کور شدند بعد از

نُذفوا من حالق او ماتوا جائعين مع وجود الثمار الكثيرة - فلاجل

بینائی - پس گویا ایشان از جائے بلند انداخته شدند یا در حالت گرسنگی مردند باوجودیکه ثمرها بسیار موجود

ذالك سمّاهم ربّنا و سيّدنا خاتم الانبياء - بل قال لا يوجد

بودند - پس از برائے همین جناب خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم نام ایشان روی و فرومایه نهاده است - بل گفته

مثلهم شرّا تحت بناء السماء - انهم قوم اختاروا الذنوب من جميع

است که از روی مانند ایشان زیر آسمان نخواهید یافت - ایشان قومے هستند که گناه‌ها را از هر پهلو اختیار

الجهات - و ما ترى فاسقا الا يوجد فيهم نموذجه بل يوجد

کرده اند - و هیچ فاسقے را نخواهی دید مگر در ایشان نمونه او خواهی یافت بلکه صفات

فيهم صفات السباع و الحيوانات - يؤثرون البرّ على البرّ - و

درندگان و چارپایان در ایشان خواهی یافت - اختیار میکنند گندم را بر نیکی - و

يتركون حبّ الله لحبّ او حليب كالهرّ - ترا فيهم في مواضع

ترک میکنند محبت الهی را برائے یکدانه یا شیر همچو گربه - خواهی دید در ایشان در

الغضب آثار الجنون - و يموتون للاماني بافتنات المنون - يمضي

جاهائے غضب نشانهائے جنون - و میمیرند برائے آرزوها بموتهائے مختلف - میگذرد

لیلهم ونهارهم فی الغیبة والسب والشتم والاذاة. وملئت

شب و روز ایشان در غیبت و دشنام دهی و غمازی. و پر کرده شد سینه‌ها

صدورهم من الغل والحقد والعداوة. وتجد السنتهم

ایشان از کینه و بخل و دشمنی. و خواهی یافت زبان ایشان همچو نیزه‌ها

کرماح اشرعت. او سیوف شهرت. او سهام قومت. او مدی

که سے جنبند. یا شمشیرها که از نیام بیرون کرده می شوند. یا کاردها

حددت. او آفة من السماء نزلت. یسجدون امام الامراء

که تیز کرده می شوند یا آفتے که از آسمان نازل شد. سجده می کنند پیش امیران

ویاکلون قحف الفقراء. واذا ذکر عندهم ان فلانا

و می خورند کاسهٔ سر فقیران. اگر نزد ایشان ذکر کرده شود که فلان شخص

یوقی العلماء. ویملاء کیس من جاء. وانه من اغنیاء القوم

می‌دارد علما را و پر می کند کیسهٔ آنرا که نزد او بیاید و او از توانگران قوم و

وکرام الناس. فسعوا الیه بالعین والراس. وقالوا یا سیدنا

بزرگان است. پس سے دوند سوئے او و می گویند اے سردار ما. تو

انت خیر من برء وذرء فتصدق علینا واغسلنا من

بهتر از تمام مخلوق هستی پس بطور صدقه چیزے ما را بده و از چرک دریم

الادناس. واما فقراء القوم فیشربون دماءهم ویلعنون

افلاس ما را پاک کن. مگر محتاجان قوم پس می نوشند خونهای ایشان و لعنت می کنند

اباءهم. واذا اقتدر احد منهم فاذی الجار وجار. و

پدران ایشان. و اگر یکے از ایشان اقتدار یافته پس ایذا می دهد همسایه را و ظلم می کند. و

مارحمهم وما اجار - بل اذا افترصته الفرصة فترعه من

نه رحم می کند و نه در پناه خود آورد - بلکه اگر فرصت داد پس نوشانید او را از

الحميم - ولو كان احد ساوى اليه الحميم - وما امتنع من

آب گرم و اگرچه دوست قریبی باشد و از آمیزش نفاق و نقص باز نماند اگرچه باده

التخليط ولو بالخليط - واخرج لهوى النفس في كل امر طريقا -

مخالط باشد و برای آرزوی نفس در هر امر طریقه پیدا کرد و نه دوستی گذاشت

ولا غادر - شفيقا ولا شقيقا - ومن احسن اليه بانواع الآلاء -

و نه برادری - و هر که از هر گونه نعمتها بر وی احسان کرد و نوشانید او را پیاله

وسقاه كاس الايادي والنعماء - فما كافاه بالعشير - ولو كان

نعمتها و احسانها پس پاداش او از ده یک نداد اگرچه از دوستان باشد یا

زوجا او من العشير - وما احسن الى احد بدلو من الماء -

از قرابتیان و یک دلو آب بر هیچکس احسان نکرد بلکه احسان دیگران را

بل استقل جزيل الآخرين من الخيلاء والاستعلاء - واذا

از راه ناز و تکبر کمتر شمرد - و چون نیکی و احسان از رفیق دید یا تحفه از

رأى جميلا من الزميل - او وجد نزلا من النزيل - فما شكر له

مهمان یافت پس شکر نکرد او را چنانچه سیرت نیکان است بلکه قبول کرد

كما هو سيرة الصلحاء - بل اخذه عابسا وذهب معرضا كالسفهاء -

بحالت چین بر جبین بودن باز اعراض کرد و بهچو کمینه مردم برفت -

واذا جاءه ضيف شتاء كان او صيفا فما اكرمه بالخدمة

و چون مهمانی بیاید سرما باشد یا گرما پس بخدمت

وتواضع الجنان ولین اللسان - وما استفسر ابن بات وما

و تواضع و نرمی گفتگو اکرام آں ضیف نہ کرد - پس ازو دریافت نکرد کہ

اکل بل ضاق ذرعا وصار کالشیطان - واذا صار من اغنیاء

کجا خسپید و چہ خورد بلکہ دل تنگ شد و شیطان گردید - و چوں از توانگراں

فیخیب الناس من معارفنا - ولو کانوا من معارف - ھذہ

گردید پس مردم را از عطاہائے خود محروم داشت اگرچہ آں مردم از آشنایاں

حالاتھم - وکاد ان تنعدم جھلاتھم - وانی انا موت الزور

باشند - ایں حالتہائے ایشان است و قریب است کہ امور باطلہ ایشاں

وحرز المذعور - وانا حربة المولی الرحمان - وحجة الله

معدوم شوند - و من موت دروغ ہستم و پناہ کسے تعویذ ہستم کہ

الدیان وانا النھار والشمس والسبیل - وفی نفسی

ترسانیدہ شدہ و من حربہ خدا وند بخشایندہ ہستم و حجت خدائے جزا دہندہ ہستم

تحققت الاقاویل - وبی ابطلت الاباطیل - وانا الواصف

و من روز و آفتاب و راہ ہستم - و در من قولہا درست شوند - و بامن ہرچہ باطل بود باطل گشت

والموصوف - وانا ساق الله المکشوف - وانا قدام الرسول

و من وصف کنندہ ہستم یعنے تعریف حق کار من است و مرا وصف کردہ شد یعنی در حق من

التی تحشر علیھا الاموات - ویحی بھا الضلالات - کھر الضحی

پیشگوئی ہا آمدہ و من ساق خدا ہستم کہ کشادہ است - و من از رسول صلی اللہ علیہ وسلم قدم ہستم کہ مردگان بر وے محشور خواہند

فلابد من یری - وان الله معنا وظله ظلیل - وکل رداء نرتدیہ

شد و ضلالتہا محو خواہند گردید - وقت چاشت شد پس ہر کہ بینندہ است بہ بیند و خدا با ماست و سایہ او فراخ گستردہ است و ہر چادر کہ بپوشیم

جميل - وانا موفقون توا تينا الاقلام - كانها السهام - ومن

خوب است - و ما توفیق یافته هستیم و قلم های ما موافقت دارند گویا آن تیرها هستند - و

عارضنا فهو ذليل وليس له على دعواه دليل - ولا يزدهى

هرکه با ما مقابله کرد پس او ذلیل است و او را بر دعوی او هیچ دلیل نیست - و هرگز

عرضنا فانه من نور العرفان - ولا يداس عرضنا فانه

متاع ما ذلیل شمرده نخواهد شد که آن از نور معرفت است - و آبروی ما پامال نتواند شد

من عرض الله وظل عزة ربنا المستعان - ثم يا بنى قومى

چراکه او از آبروی خداست و سایه عزت او سبحانه است - ای پسران قوم من

بعض الشحناء - فانكم لا تستطيعون ان تحاربوا حضرة

اندکی از بغض خود کم کنید چراکه این طاقت شما نیست که به حضرت کبریا جنگ کنید - و ظاهر

الكبرياء - وقد بلجت آياتي وظهرت علاماتي - وان الله

شدند نشانهای من و پیدا شدند نشانی های من و خدا تعالی بخاک چسپانید

ارغم المعاطس باى السماء - واقتاد الشوامس بسوط

بینی ها را به نشانهای آسمانی و مطیع کرد اسپهای سرکش را بتازیانه روشنی دست

بروق اليد البيضاء - وترون خيلنا شلن على العدا

درخشنده - و دیده آمد که اسپان ما دم برداشته بر دشمنان چنان افتادند که باز بر گنجشکان

كالبازى على العصفور - او الصقر على الغراب المذعور

افتد یا همچو صقر که بر کلاغ هیبت خورده می افتد پس ایشان دهن خود را بستند و

فركنوا الى الاحجام - وكفوا السنتهم من استخفاف خير الانام

سوی آن میل کردند و زبانهای خود از هتک رسول صلی الله علیه وسلم باز داشتند

فسر فی الارض هل تری من قسیس یطلب الآیات - او ینکر

پس در زمین سیر کن آیا هیچ پادری می بینی که نشانها طلب می کند یا در میدان ایستاده

قائما فی المیدان باعجاز نبینا خیر الکائنات - کلا بل مات

انکار معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم مے کند - هرگز نیست بلکه منکران بمردند و

المنکرون وقبر المکذبون - وقد اری الله آیاته قریبا

تکذیب کنندگان در گورها داخل شدند - و خدا تعالے قریب به صد نشان

من مائة او تزید - واعطی المسلمون لفتح حصون الکفر

ظاهر نمود یا زیاده ازیں و برائے فتح قلعه ہائے کفر کلید ہا مسلمانان را داده شد -

المقالید - الیوم یئس الذین کانوا یصولون علی الاسلام -

امروز از ناکامی خود آں مردم نومید شدند که بر اسلام حمله میکردند و حربه خدا تعالے

واذاب لحمهم حربة الله فصار عظامهم کالعظام - وکان

افترا کنندگاں را بگداخت پس بزرگان اوشاں ہمچو استخوانها شدند - و نزد پادریان

للقسوس من المال ما یبطرهم - ومن الاحتیال ما یحرضهم

مال آں قدر بود که شادان و متکبر مے کرد و حیله گری آں قدر بود که

والقوم احضروا لهم ما فی یدهم - وقدموا لهم ما فی

برائے مجادله گرم مے نمود - و قوم عیسائیاں هرچه در دست شان بود

بلادهم - وکان المسلمون قد عجزوا عن الاعتراضات الفلسفیة

برائے شاں جمع کردند - و هرچه در شهر شاں بود پیش آوردند و مسلمانان از اعتراضات

والشبهات الطبعیة - ونشابة علماء المسیحیة - ورغبتهم

فلسفیه و شبهات طبعیه و نکته چینی ہائے پادریاں تنگ آمده بودند - در غبت شاں

فی تلویث ذیل العصمة النبویّة - وتتبع عثرات رسول الله

در آلوده کردن دامن پاک نبی علیه السلام و بغیبت شان در کمند چینی رسول الله

وکسرشان الصحف الرحمانیة - وکان کل ذلک کسیل

صلی الله علیه وسلم وکسرشان قرآن شریف - و این همه سیلاب مهلک بود که

جراف اهلک کثیرا من الناس - وفشأت کل نفس من

بسیارے از مردم بکشت - و بهر یک نفس از انواع وساوس بسیار بچه ها

انواع الوسواس و ارتاعت القلوب - و اشتدت الکروب -

پیدا کرد - و بترسیدند دلها - و سخت شد سببے قسم ار کها - و

ودار الشیطان حول ایمان المسلمین - و اراد ان یخرج من

شیطان گرد ایمان مسلمانان بگردید و بخواست که از سینه او شان نور

صدورهم نور المؤمنین - وقصدهم بفضته و قضیضه -

مومنان برون آرد - و قصد ایشان کرد بسیم خویش و آب

وسمرة و بیضه - و آجله وعاجله - وفارسه و راجله - وصارمة

سفید خویش روان - و نیزه هائے خود و شمشیرها سئے خود و مال بعد از دیر

وذابله - ورامحه و نابله - و اشتد زحفه علیهم - وکل کمیّ

آینده و مال جلد آینده و سوار او و پیاده او و مرد پُر جلد خود و مرد لاغر خود و نیزه

نهض الیهم - وکاد ان ینالوا و یمضغوا تحت اسنانهم - و

زننده خود و تیرانداز خود و لشکر او بر ایشان سختی ها کرد - و هر سوار برخاست سوئے شان و قریب شد که ریزه

ویمزّقوا بسنانهم - وکانوا فی ذلک مترددین مبهوتین - و

ریزه کرده شوند و خاییده شوند زیر دندانهائے شان و پاره پاره کرده شوند به نیزهٔ شان - و بودند درین حال تردد کنندگان مبهوت